

پیامبری و پیامبر اسلام

نویسنده : آیت الله ابراهیم امینی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

این جهان خود به خود به وجود نیامده بلکه خالق دانا و حکیم دارد که آن را با علم، قدرت، اراده و از روی حکمت آفریده است و هیچ گاه کار لغو و عبث انجام نمی دهد.

آفرینش انسان و جهان نیز بیهوده و عبث نیست. انسان به این جهان نیامده تا مدتی کوتاه زندگی کند، بخورد، بیاشامد و شهوت رانی کند آن گاه بمیرد و نابود شود. بلکه خداوند حکیم در آفریدن انسان هدفی بس عالی داشته است. انسان آفریده شده است تا با ایمان، عمل صالح و اخلاق نیک، نفس خویش را پرورش دهد و برای زندگی زیبا و دائمی در جهان آخرت آماده گرداند. بنابراین انسان با مردن نابود نمی شود بلکه از این جهان به سرای آخرت انتقال می یابد. در آن جهان نتیجه کامل اعمال خود را خواهد دید؛ انسان های خوب و نیکوکار، پاداش نیک خواهند داشت و با نفسی کامل و نورانی در بهشت برین تا ابد زندگی می کنند و از انواع نعمت های زیبای پروردگار مهربانشان برخوردار خواهند شد و انسان های ظالم و بدکردار نیز کیفر شده و به سزای کامل اعمال بد خویش خواهند رسید.

بنابراین، دنیا مزرعه آخرت و محل خودسازی و پرورش نفس است، پس توشه های اخروی باید در همین جهان تهیه شوند. اکنون این سؤال ها مطرح می شود:

1 - آیا انسان در پیمودن راه سعادت و کمال، و تأمین آسایش و خوشبختی دنیوی و اخروی خود، نیاز به برنامه کامل و فراگیر دارد یا نه؟

2 - آیا خود انسان می تواند چنین برنامه کامل و فراگیری را تهیه و اجرا کند؟ یا برای این کار نیاز به راهنمایی آفریدگار جهان دارد؟

پاسخ سؤال اول روشن است و نیازی به توضیح ندارد، زیرا انسان در اجتماع زندگی می کند و بدون وجود قانون کامل و مدون نمی تواند زندگی راحتی داشته باشد. لذا باید قانونی باشد تا حقوق افراد را تأمین کند، جلو تعدیات و ستم ها را بگیرد و نظم و آرامش را برقرار سازد. حیات معنوی و زندگی نفسانی انسان نیز به برنامه نیاز دارد. برای پرورش و تهذیب نفس و تأمین سعادت اخروی نیاز به دستورالعمل و برنامه است، بنابراین تردیدی نیست که انسان در تأمین سعادت دنیوی و اخروی خود، نیاز به برنامه کامل و فراگیر دارد.

اما پاسخ به سؤال دوم نیاز به توضیح بیشتری دارد و به ناچار بحث نبوت به میان می آید و ضرورت آن روشن می گردد. در مورد نبوت از دو جهت بحث می کنیم: مسائل کلی مربوط به اصل نبوت که «نبوت عامه» نامیده می شود (پیامبری) و مسائل مخصوص و مربوط به پیامبر اسلام که «نبوت خاصه» (پیامبر اسلام) نام دارد.

در اثری که اینک پیش روی شماست از این دو مقوله در دو بخش بحث و گفت و گو می کنیم؛ یعنی یک بخش مسائل کلی نبوت است و دیگری مربوط به پیامبری حضرت محمد ﷺ و چگونگی بعثت ایشان و نیز اخلاق و سیره آن بزرگوار است. امید که مطالعه این اثر گامی در جهت راهنماشناسی و توجه به اخلاق پیامبران؛ به ویژه حضرت ختمی مرتبت ﷺ باشد.

تابستان 1383

قم، ابراهيم اميني

بخش اول: پیامبری (نبوت عامه)

ضرورت پیامبری

خدای سبحان، انسان را به بهترین صورت ها آفریده است و کمالاتی را برایش مقرر فرموده و میل به کمال و قدرت حرکت به سوی آن را در ذاتش به ودیعت نهاده است. انسان در پیمودن راه زندگی و تأمین سعادت حقیقی نیازمند برنامه و راهنماست و بدون آن نمی تواند به کمال مطلوب خود نایل گردد. انسان به تنهایی نمی تواند برنامه زندگی و راه سعادت خود را بشناسد و آن را به اجرا گذارد، بلکه به آفریدگار جهان و پیامبرانش نیازمند است. از همین جا ضرورت ارسال پیامبران را درمی یابیم.

این مطلب را در ضمن دو موضوع بررسی می کنیم:

موضوع اول: بررسی نیاز انسان به برنامه زندگی و ویژگی های یک برنامه سعادت بخش؛

موضوع دوم: معرفی تدوین کننده برنامه کامل.

موضوع نخست را ضمن چند مطلب توضیح می دهیم:

1 - در علوم عقلی به اثبات رسیده که انسان مرکب از جسم و روح است، از جهت جسم، مانند سایر مادیات، در معرض حرکت و تغییر است و از جهت روح جزء عالم مجردات محسوب می شود، اما در عین حال کاملاً با هم مرتبط اند. از آن جا که روح انسان به بدن مادی تعلق دارد و مجرد محض نیست،

امکان حرکت و استکمال دارد. ابتدا موجود ضعیفی است که به تدریج ترقی می کند و کامل و کامل تر می گردد؛ اما در تمام مراحل یک حقیقت بیش نیست.

2 - انسان از یک طرف در مسیر تکامل واقع شده و بالفطره خواهان کمال است، و از طرف دیگر به نیروی استکمال مجهز می باشد، لذا رسیدن به کمال برایش ممکن می باشد؛ زیرا کار عبث و لغو در نظام آفرینش وجود ندارد. چنان که هر موجود مادی می تواند به کمال ممکن خود برسد، انسان نیز از این فیض بزرگ الهی محروم نیست و می تواند به کمال مطلوب خود برسد، بلکه خداوند حکیم راه رسیدن به آن را برایش فراهم نموده است.

3 - انسان دارای دو نوع زندگی است: یکی زندگی دنیوی که مربوط به تن اوست، دیگری زندگی نفسانی و باطنی که به روانش ارتباط دارد. در نتیجه، نسبت به هر یک از آن دو زندگی یا تکامل و سعادت یا سقوط و شقاوت خواهد داشت.

انسان در حالی که سرگرم زندگی دنیوی بوده و ممکن است از زندگی نفسانی خود به کلی غافل باشد، اما در باطن نیز یک زندگی واقعی دارد که در نهایت یا به سوی سعادت و کمال انسانیت سیر می کند یا به جانب شقاوت و سقوط ابدی حرکت می نماید.

بنابراین، اعتقادات صحیح و اخلاق نیک و اعمال صالح، وسیله استکمال نفسانی و سعادت باطنی می باشند، چنان که عقاید باطل، اخلاق رذیله و اعمال ناشایست انسان را از صراط مستقیم منحرف ساخته به سوی وادی هلاکت و شقاوت سوق می دهد.

انسان اگر در صراط مستقیم تکامل واقع شد، جوهر ذاتش رشد می یابد و پس از طی مراحل کمال به عالم اصلی خود، که عالم نورانیت و سرور است،

صعود می نماید. اما اگر کمالات روحانی و اخلاق نیک و کردار شایسته را فدای ارضای قوای حیوانی نمود و به صورت حیوانی هوس باز و لذت جو و یا دیوی درنده و خون خوار درآمد، از صراط مستقیم انسانیت منحرف گشته، به وادی هلاکت و شقاوت سقوط خواهد کرد.

4 - همان طور که میان جسم و نفس انسان اتحاد و پیوندی کامل برقرار است، بین زندگی دنیوی و زندگی نفسانی او نیز ارتباط وجود دارد و نمی توان آنها را از هم جدا کرده و هر کدام را مستقل فرض نمود.

اعمال و رفتار خوب یا بد انسان، بدون شک در نفس او تأثیر خوب یا بد خواهند گذاشت؛ چنان که صفات و ملکات نفسانی در چگونگی صدور افعال تأثیر دارند. زندگی نفسانی و باطنی انسان از اعتقادات، اخلاق و اعمال ظاهری او سرچشمه می گیرد. بدون ایمان صحیح و انجام کارهای نیک نمی توان به سوی کمال مطلوب و سعادت روحانی گام برداشت، همان طور که بدون تزکیه و تهذیب نفس نمی توان در اصلاح ظاهر و کنترل اعمال، توفیق کامل یافت.

5 - انسان در اجتماع زندگی می کند، از هم نوعانش سود می برد و به آنها نیز سود می رساند. تزاخم در منافع و تجاوز به حقوق دیگران نیز یکی از پیامدهای حتمی زندگی اجتماعی انسان است، پس زندگی در چنین اجتماعی بسیار دشوار است. به همین جهت اجتماع انسانی به یک قانون کامل و دقیق و فراگیری نیاز دارد تا حقوق افراد را تضمین و از تجاوز دیگران جلوگیری کند.

بنابراین از آن جا که انسان دارای دو بُعد وجودی (جسم و روح) و دو نوع زندگی می باشد که با هم ارتباط کامل دارند، برای تأمین سعادت و کمال دو سرای خود به یک برنامه و دستورالعمل دقیق و هماهنگ نیاز دارد؛ برنامه ای که هم سعادت و آسایش دنیوی و هم سعادت و کمال اخروی او را تأمین نماید؛

به گونه ای که نه زندگی دنیوی به حیات اخروی لطمه ای وارد سازد و نه زندگی نفسانی و معنوی، انسان را از حیات و آسایش دنیوی باز دارد. برنامه ای که مطابق نیازهای واقعی انسان ها تدوین شده باشد و انسان را به سوی کمال و سعادت حقیقی رهنمون گردد؛ نه سعادت و کمال پنداری و خیالی. برنامه ای که بر اساس فضایل و کمالات انسانی، استوار باشد و توجه انسان را به پرورش روح ملکوتی و نیل به مقام قرب الهی معطوف سازد و دنیا را مزرعه آخرت بداند. در تدوین و تنظیم قوانین آن، منافع واقعی همه انسان ها منظور شده باشد و از تنگ نظری و تبعیض های بی جا و گروه گرایی مبراً باشد، خداوند متعال می فرماید:

ای مؤمنان! هرگاه خدا و پیامبرش شما را به یک امر (برنامه) زندگی ساز دعوت می کنند بپذیرید و بدانید که خدا میان انسان و قلبش میانجی می شود و نزد او محشور خواهید شد. ⁽¹⁾

ای مردم! در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده و ما به سوی شما نوری روشن فرو فرستاده ایم پس آنانی که به خدا ایمان آورده و به او پیوندند به زودی آنها را در جوار رحمت و عنایت خود درآورد و به سوی خویش و به راه راست هدایت کند. ⁽²⁾

مردم مجموعه واحد (و یک پارچه ای) بودند [اما اختلاف پیدا کردند] پس خدا پیامبرانی بشارت آور و بیم دهنده فرستاد و با آنان کتاب حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف کردند قضاوت شود. در آن اختلاف نکرد مگر کسانی که [کتاب] به آنها داده شد. پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود. پس خدا ایمان آورندگان را در آنچه

اختلاف داشتند رهنمون شد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.⁽³⁾

تدوین برنامه سعادت

بعد از این که با شرایط و خصوصیات برنامه کامل و مورد نیاز انسان ها آشنا شدیم، اکنون این سؤال مطرح می شود که جعل و تدوین چنین برنامه ای بر عهده چه کسی است؟ آیا همه انسان ها یا دانشمندان، خردمندان و اصلاح طلبان می توانند چنین برنامه کامل و دقیقی را تنظیم نمایند یا نه؟

با اندکی دقت در می یابیم که جواب حتماً منفی است، زیرا:

اولاً: کسی می تواند از عهده تنظیم چنین برنامه ای برآید که انسان شناس واقعی باشد و از اسرار و ریزه کاری های جسم و روح ملکوتی انسان و از غرایز و عواطف و از مصالح و مفاسد واقعی انسان ها و مقتضیات زمان و مکان و موارد تراحم و برخورد قوانین و آثار آنها آگاه و مطلع باشد، در صورتی که در بین بشر چنین فردی وجود ندارد.

ثانیاً بر فرض محال که قانون گذاران بشری بتوانند چنین برنامه ای را برای اداره امور دنیوی انسان ها تدوین کنند، بدون شک از اسرار و رموز روح ملکوتی انسان و نیازهای معنوی و حیات نفسانی، از ارتباط عمیق میان زندگی دنیوی و حیات باطنی و نیز از عوامل تکامل نفس و اسباب سقوط انسان اطلاعات کافی ندارند، به همین جهت خود انسان ها نمی توانند برنامه کامل و فراگیری برای خود تدوین کنند، و اصولاً مراقبت از زندگی نفسانی و توجه به پرورش روح ملکوتی انسان ها از برنامه کار قانون گذاران بشری خارج است.

بنابراین، انسان صلاحیت ندارد تا برای تأمین رفاه، آسایش، امنیت و سعادت زندگی دنیوی خویش قانون وضع کند و برای تکمیل نفس و تضمین سعادت حیات اخروی خود، برنامه ریزی نماید. پس تنها کسی که می تواند قوانین و

برنامه های کامل و هماهنگی را تنظیم کرده و در اختیار بشر قرار دهد، خدای جهان آفرین و خالق انسان هاست که از ساختمان وجودی و اسرار و ریزه کاری هایی که در جسم و روح انسان به کار برده، کاملاً آگاه است و به غرایز، عواطف، احساسات و تمایلات او توجه دارد. تنها اوست که از کمالات حقیقی انسان آگاه بوده و اسباب تعالی نفس یا تنزل و سقوط آن را به خوبی می داند. خدای حکیم است که جهان بشریت در نظرش یکسان، و همه انسان ها مخلوق او هستند. همه را دوست دارد و به سعادت آنها علاقه مند است، و هرگز خودخواهی و کوته نظری و تعصب، در ساحت وجود مقدسش راه ندارد.

آری تنها خداست که می تواند برای تأمین سعادت «جسم و جان» و «دنیا و آخرت» انسان ها برنامه ریزی کند و آن را توسط پیامبران برگزیده اش در اختیارشان قرار دهد، اوست که الطاف بی پایانش موجب می شود تا چنین عملی را انجام دهد و بندگانش را از چنین فیض بزرگی محروم نسازد؛ خدایی که اسباب تکامل را برای انواع موجودات مادی فراهم ساخته، بتوانند با حرکت و تلاش خود به کمال مطلوب نایل گردند. قرآن می فرماید:

آن کس که به هر چیز هستی بخشید و سپس راهنمایی فرمود. ⁽⁴⁾

خدایی که انسان را با این عظمت آفریده و در آفرینش جسم و نفسش هزاران اسرار و رموز را نهاده و جهان ماده را برای بهره برداری او به کار انداخته، امکان ندارد که از سعادت و کمال واقعی و غایت وجودی او غفلت نماید و راه رسیدن به مقصد را در اختیارش قرار ندهد.

در این جاست که ضرورت وجود پیامبران و ارسال آنها به اثبات می رسد. خدای سبحان برای رساندن پیام خود به انسان افرادی را از میانشان انتخاب می کند تا برنامه ها و قوانین مورد نیازشان را به وسیله آنها بفرستد. پس

پیامبران، انسان های برگزیده ای هستند که پیام های خدا را به مردم می رسانند و آنها را به سعادت و کمال رهبری می کنند و از عوامل سقوط و شقاوت برحذر می دارند. خداوند متعال می فرماید:

ای فرزندان آدم! آگاه باشید که فرستادگانی از خودتان به سوی شما می آیند تا نشانه های مرا برای شما بخوانند، پس کسی که پرهیزکار و نیکوروش گردد ترس و اندوه نخواهد داشت و آنان که نشانه های ما را دروغ پندارند و سرپیچی کنند، اهل آتشند و در آن جا همیشه ماندنی خواهند بود.⁽⁵⁾

ما پیامبران را نمی فرستیم مگر برای بشارت [به نیکی ها] و ترساندن [از بدی ها و خطرات]، پس هر که ایمان آورد [و رسالت را بپذیرد] و آن گاه عمل نیک انجام دهد نمی ترسد و اندوهگین نمی شود و کسانی که نشانه هایمان را [نادیده بگیرند و] تکذیب کنند عذاب آنها را در برگیرد، زیرا که نافرمانی کرده اند.⁽⁶⁾

برای هر امتی پیامبری برانگیختیم تا [بگوید]: خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید. پاره ای از مردمان هدایت شده [و خدا را پرستیدند] و پاره ای به گمراهی افتادند. پس در زمین گردش کنید و بنگرید سرنوشت تکذیب کنندگان چگونه بود؟⁽⁷⁾

عصمت پیامبران

خدا پیامبران را برگزید تا احکام و برنامه های حیات بخش دین را به طور کامل و بدون کم و زیاد در اختیار مردم قرار دهند، صراط مستقیم تکامل و قرب الی الله را که یک راه بیش نیست. به انسان ها نشان دهند، آنان را در پیمودن راه سعادت و کمال یاری نمایند، ولایت و رهبری امت را بر عهده بگیرند و در اجرای قوانین الهی و پرورش فضایل انسانی بکوشند.

مسئولیت پیامبران در این خصوص در سه مرحله خلاصه می شود:

- 1 - قوانین و برنامه های دین را از راه وحی دریافت می کنند؛
- 2 - برنامه ها و پیام های الهی را به مردم ابلاغ می نمایند؛
- 3 - خودشان به احکام و دستورهای دین عمل کرده و مردم را نیز. در سخن و عمل. به دین الهی دعوت می نمایند.

منظور خدای متعال از ارسال پیامبران، زمانی تأمین می شود که در این سه مرحله معصوم باشند؛ یعنی در «دریافت» پیام های الهی و «ابلاغ» آنها به مردم، از خطا، اشتباه و فراموشی محفوظ و در امان باشند. حال اگر معصوم نباشند چگونه می توانند برنامه های حیات بخش دین را بدون تحریف و کم و زیاد در اختیار مردم قرار دهند؟ در این صورت آیا منظور خدای حکیم، از ارسال پیامبران به طور کامل تحقق می یابد؟ آیا مردم می توانند اطمینان حاصل کنند که گفته های پیامبران همان پیام های الهی و برنامه های دین می باشد؟ نه. هرگز چنین نیست؛ بلکه پیامبران الهی باید از خطا و اشتباه و نسیان معصوم باشند، تا بتوانند برنامه های دین را بدون کم و زیاد در اختیار مردم قرار دهند و خواست خدای متعال را تأمین کنند.

پیامبران در مرحله «عمل به احکام دین» نیز باید معصوم باشند، یعنی وظایف و واجبات را انجام دهند، محرمات و گناهان و کارهای زشت را ترک کنند، زیرا آنها نمونه کامل دین هستند و با عمل خود مردم را به کارهای نیک دعوت نموده و از کارهای بد باز می دارند. اگر پیامبران معصوم نباشند، چگونه می توانند رهبری مردم را بر عهده گیرند و آنها را به نیکی دعوت نمایند؟

مردم هیچ گاه به کسی که خود بیراهه می رود و گفتارش بر خلاف کردارش می باشد اعتماد نمی کنند و گفته هایش را نمی پذیرند، چون می گویند: اگر راست می گفت و به گفتارش عقیده داشت، خود نیز عمل می کرد. در این صورت غالباً ترجیح می دهند که از اعمالش (که بر فرض مذکور با رسالت او همگام نبود) پیروی نمایند، نه گفتارش. لذا خدای متعال هرگز چنین فردی را به پیامبری مبعوث نمی کند.

بنابراین عقل انسان به ضرورت معصوم بودن پیامبران گواهی می دهد و نیازی به ذکر مفصل آیات و روایات نیست، اما در آینده به بعضی از برهان های نقلی نیز اشاره خواهیم کرد.

فلسفه عصمت

در گذشته به این نتیجه رسیدیم که پیامبران از ارتکاب گناه، خطا و نسیان معصوم هستند. اکنون این سؤال مطرح می شود که: فلسفه عصمت چیست؟ چرا بعضی از انسان ها معصوم اند و بعضی نه؟ از آن جا که همه انسان ها در انسان بودن مشترک و جایزالخطا می باشند، چرا تنها بعضی از انسان ها از اشتباه مصونند؟ چه عاملی به بعضی انسان ها آن چنان قدرت و مصونیتی می دهد تا بر تمایلات نفسانی خویش چیره شوند و اراده گناه نکنند؟ عامل اصلی و منشأ این مصونیت ها چیست؟

به عقیده ما «عصمت» صفت نفسانی و ملکه نیرومند باطنی است که معصوم را از ارتکاب گناه، خلاف، اشتباه و مانند آن باز می دارد. عامل و منشأ وجود چنین صفتی همان «ایمان کامل» می باشد که از مرحله مفهوم و هیئت ذهنی فراتر رفته و به صورت یقین و مشاهده حضوری درآمده است. انسانی که در خداشناسی و عقیده به معاد، به مرتبه اعلا رسیده و با چشم باطن، عظمت و جلال پروردگار جهان را مشاهده می کند و آثار اعمال و اخلاق نیک و تبعات رفتار و اخلاق بد را عیناً مشاهده می نماید، از گناه و عصیان بیزار است و با بصیرت و از روی اختیار و اراده، مطیع فرمان های الهی خواهد بود و خواسته و تمایلات نفسانی خود را کنترل می کند و هرگز از مرز بندگی و تسلیم در برابر دستورهای الهی تجاوز نخواهد کرد.

از سوی دیگر، وجود چنین بصیرتی پشتوانه نیرومندی است که از وقوع خطا و نسیان در تلقی وحی و ابلاغ آن به مردم، جلوگیری می کند. پیام های الهی را

حضوراً مشاهده و آنها را از خزاین علوم غیبی دریافت می نماید. از همین رو از خطا و اشتباه معصوم است.

از آن جا که وجود چنین انسان کامل و معصومی برای پیامبری ضرورت دارد، خداوند سبحان نظام آفرینش را به گونه ای تنظیم نموده که در مواقع لازم دارای چنین فردی باشد.

گفتنی است که گرچه پیامبر، معصوم است و هیچ گناه نمی کند، اما لازمه اش این نیست که اختیار و قدرت معصیت از او سلب شده باشد، بلکه پیامبر نیز مانند سایر مردم، در ارتکاب گناه، هم اختیار دارد و هم قدرت، منتها در اثر ایمان قوی و بصیرت کاملی که با موهبت الهی در وجودش نهاده شده، با اختیار و اراده، کارهای زشت را ترک می کند و مرتکب معصیت نمی شود.

در این جا به چند نمونه از برهان های نقلی که بر لزوم معصوم بودن پیامبران دلالت می کند اشاره می نماییم:

خدای متعال در قرآن می فرماید:

دانای نهان است و کسی را بر غیب خود مطلع نمی کند، مگر پیامبری که از او خشنود باشد و برای او از پیش رو و پشت سرش نگهبانانی می گمارد تا بدانند که پیامبران پیام های خدا را رسانیده اند. و خدا بر آن چه رسولان دارند احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.⁽⁸⁾

علامه طباطبایی در تفسیر همین آیه نوشته است:

ظاهر آیه نشان می دهد که خدا پیامبرانش را به وحی اختصاص داده و با یک نیروی پنهانی از آنان مراقبت می کند. این که خدا بر پیامبران احاطه دارد، برای نگهداری وحی از نابودی و تغییر و تبدلی است که شیطان یا دیگران انجام

می دهند. این کار به سبب پیوستن رسالت به مرحله ظهور است. مشابه آیه مذکور آیه ای است که از زبان فرشتگان می فرماید:

(هیچ چیزی را فرو نمی بریم مگر به فرمان خدای تو. (نگهداری) آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و میانه آن است از آن اوست و خدای تو فراموشکار نخواهد بود.)

آیات دلالت می کنند که وحی از آغاز نزول تا هنگامی که به گوش مردم می رسد حراست می گردد و از هرگونه تغییری حفاظت می شود.⁽⁹⁾

نیز در همین زمینه آورده است: به طور مطلق، آیه (آنان هدایت یافتگانند، پس به هدایتشان اقتدا کن) بر عصمت پیامبران دلالت دارد، پس همه آنها هدایت شده اند و خدا فرموده (کسی که خدا گمراهش کند، هدایت گری ندارد و هر که او هدایتش می کند گمراه کننده ای ندارد) و باز فرموده (هر که را خدا هدایت کند او هدایت گر است) پس خدا هدایت شدگان خویش را از هر گمراه و هر نوع گمراهی ای که بخواهد در آنان نفوذ کند مصون داشته است، یعنی از هر گونه معصیتی در امانند، چون معصیت هم نوعی گمراهی است.⁽¹⁰⁾

پی نوشت ها :

(1) انفال (8) آیه 24: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَنَهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

(2) نساء (4) آیه 174: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(3) بقره (2) آیه 213: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(4) . طه (20) آیه 50 : (الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).

(5) . اعراف (7) آیه 35: (يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُفَصِّحُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(6) . انعام (6) آیه 48: (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

(7) . نحل (16) آیه 36: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ).

(8) . جن (72) آيات 26 - 28: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا).

(9) . الميزان، ج 2، ص 139.

(10) . باز هم علامه می نویسد: «و يدلّ علی عصمتهم مطلقاً قوله تعالى: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ) فجميعهم عليهم السلام كتب عليهم الهداية و قد قال (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) (وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ) و قد قال: (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي) فنفي عن المهتدين بهدائيه كلاً مضلّ يؤثر فيهم بضلال فلا يوجد فيهم ضلال و كلّ معصية ضلال» الميزان، ج 2، ص 140، آياتی که در سخن مرحوم علامه آمده بود به ترتیب: انعام (6) آیه 90؛ زمر (39) آيات 23 و 37؛ اعراف (7) آیه 178.

علم پیامبران

علوم پیامبران از راه وحی از علم بی پایان الهی نشأت می گیرد. خداوند سبحان پیامبران را مبعوث نموده تا قوانین و برنامه های دین را به طور کامل در اختیار انسان ها قرار دهند، در ارشاد و هدایت آنها بکوشند و اسباب تکامل و سعادت دنیا و آخرت را در اختیار آنها قرار دهند. به همین جهت انبیاء باید به همه امور دینی که دانستن آنها برای نبوت و هدایت مردم ضرورت دارد واقف و آگاه باشند، تا منظور خدا از ارسال آنها حاصل شود.

خداوند متعال برنامه های سعادت بخش دین را ناقص و مبهم نمی گذارد و انسان ها را از راه تکامل و تقرب محروم نمی سازد. از آن جا که برای ارشاد و هدایت مردم طریق دیگری جز پیامبران وجود ندارد، لذا آنان باید به همه برنامه های دین آگاهی کامل داشته باشند.

علوم لازم و ضروری برای نبوت را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

- 1 - شناخت کامل خدا و اسما و صفاتش؛
- 2 - شناخت کامل عالم برزخ و خصوصیات آن، اطلاع کامل از اوضاع قیامت، حساب، نامه اعمال، میزان، بهشت و دوزخ.
- 3 - شناخت کامل نفس انسان و بیماری های نفسانی و راه های پیش گیری و معالجه بیماری های نفس، شناخت اخلاق نیک و بد و شیوه های تزکیه و تهذیب نفس و تکمیل آن.
- 4 - اطلاع کامل از کلیه احکام، قوانین و برنامه های دین که به کار بستن آنها سعادت دنیا و آخرت انسان ها را تضمین می کند.

پیامبر باید کاملاً بر همه امور مذکور احاطه علمی داشته باشد تا بتواند مردم را به راه مستقیم دین هدایت کند. اگر خودش عالم نباشد چگونه می تواند مردم را هدایت کند. بنابراین خدایی که پیامبران را برای هدایت مردم فرستاده، امکان ندارد علوم لازم را در اختیارشان قرار ندهد.

در آیات متعدد قرآن نیز بدین موضوع اشاره شده است، از باب نمونه:
ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به انصاف برخیزند.⁽¹⁾
در جای دیگر می فرماید:

به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را از پیش هدایت کردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از ذریه او داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون علیهم السلام [را هدایت کردیم] و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم و [نیز از نژاد او] زکریا، یحیی، عیسی و الیاس همه از نیکان [و صالحان] اند و اسماعیل، یونس و لوط [نیز چنین اند] و همه را بر جهانیان برتری دادیم و برخی از پدران، فرزندان و برادرانشان را برگزیده و به راه راست هدایت کردیم.
این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد هدایت می کند و اگر مشرک شوند، کردارشان از بین می رود.

به آنان کتاب، داوری و نبوت دادیم و اگر اینها بدان کافر شوند گروهی را جایگزین می کنیم که کافر نباشند. اینان کسانی اند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم، این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.⁽²⁾

پیامبران و علم غیب

موجودات را به طور کلی به دو دسته می توان تقسیم کرد: موجودات نهانی (غیبی) که «عالم غیب» نامیده می شود و موجودات آشکار که «عالم شهود» نام دارد.

موجوداتی که با حواس پنج گانه قابل درک باشند از عالم شهود محسوب می شوند؛ مانند: ماده، جسم و کلیه آثار و خواص آن، از قبیل رنگ ها، مقدارها، اشکال، طعم ها، بوها، اصوات، نرمی و زبری، حرارت و برودت. به طور کلی ماده و مادیات از عالم شهادت به شمار می روند. چیزهایی که انسان با حواس خود می تواند آنها را درک کند، و بدان علم داشته باشد.

عالم غیب در مقابل عالم شهود می باشد و کلیه موجوداتی که از ماده و مادیات برتر باشند از عالم غیب محسوب می شوند. مانند خدا، اسما و صفات او، ملائکه، عالم برزخ، موجودات برزخی، قیامت، بهشت و دوزخ، نعمت های بهشتی و عذاب های اخروی. این قبیل موجودات، مجرد و برتر از ماده می باشند، لذا از عالم غیب به شمار می روند. بنابراین با حواس خود نمی توانیم با جهان غیب ارتباط برقرار سازیم و علم پیدا کنیم. این فهم و دانش ما از جهان غیب باید از طریق دیگری غیر از حواس حاصل شود. که اصطلاحاً علم به غیب نامیده می شود.

ما با حواس پنج گانه تنها می توانیم با موجودات جهان ماده ارتباط برقرار سازیم و به طور مستقیم یا غیر مستقیم کسب علم کنیم. گرچه در همین مورد هم علوم ما محدود و مشروط است. چشم ما می بیند اما اشیایی که دارای حجمی مخصوص و در فاصله معین و در شرایط خاص و زمان ویژه باشند. اگر

چیزی بسیار ریز بوده یا با ما فاصله زمانی یا مکانی زیادی داشته باشد یا تاریخ و حائل داشته باشد برای ما قابل رؤیت نیست. حوادث زمان حضرت نوح یا هزار سال بعد از این برای ما قابل مشاهده نیست. ما با ابزار علمی خود نمی‌توانیم به طور مستقیم با این حوادث ارتباط برقرار سازیم. اینها از ما غایب اند؛ گرچه در محضر خدای متعال حضور دارند و او به همه علم دارد؛ او به همه موجودات جهان ماده و غیب احاطه دارد. در قرآن می‌فرماید:

دانای نهان و آشکار و حکیمی خبیر است. ⁽³⁾

[دانش] نهانِ آسمان‌ها و زمین از آنِ خدا است. ⁽⁴⁾

خدا است که نهانِ آسمان‌ها و زمین را می‌داند. ⁽⁵⁾

این از خبرهای نهانی است که به تو وحی کردیم. ⁽⁶⁾

آیا علم غیب به خدا اختصاص دارد.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا علم غیب مخصوص خداست یا بشر هم می تواند از غیب آگاه شود؟ بعضی از دانشمندان، علم به غیب را مخصوص خدا دانسته و به آیاتی از قرآن استدلال کرده اند، مانند:

کلیدهای غیب تنها پیش اوست. جز او [کسی] آن را نمی داند. ⁽⁷⁾
می گویند چرا آیه ای از سوی خدا بر او نازل نمی شود؟ پس بگو غیب تنها از آن خداست، پس منتظر باشید که من نیز به همراه شما، منتظر هستم. ⁽⁸⁾
بگو هر که در آسمان ها و زمین است نماند، مگر خدا و نمی دانند چه زمان برانگیخته شوند؟ ⁽⁹⁾

بگو: نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است و غیب هم نمی دانم و نمی گویم که من فرشته ام. پیروی نمی کنم مگر آنچه به من وحی می شود. ⁽¹⁰⁾
بگو: من برای جان خود مالک نفع و ضرری نیستم مگر آنچه خدا بخواهد و اگر دانش غیب داشتم قطعاً خیر بیشتری جمع می کردم [و زیاد برمی گرفتم] و هرگز شری به من نمی رسید. من جز ترساننده و بشارت دهنده برای گروه مؤمنان نیستم. ⁽¹¹⁾

آنان به ظاهر آیات مذکور استدلال کرده و گفته اند: علم غیب اختصاص به خدا دارد و بشر از آن بی بهره است.

لیکن از بعض آیات استفاده می شود که پاره ای از انسان ها نیز به علم غیب دسترسی دارند؛ مثلاً:

دانای غیب است که هیچ کس را بر نهانش مطلع نمی کند، مگر برخی از رسولانی که برمی گزینند. پس او را از جلو و پشت سر به نگهبانی محافظت می نماید. (12)

خدا کسی را بر نهان (غیب) آگاه نمی گرداند ولی برخی از پیامبران را که بخواهد برمی گزینند. (13)

آن سخن فرشته بزرگواری است، نیرومند که پیش صاحب عرش جا دارد، در آن جا امین و اطاعت شده است. و همنشین شما دیوانه نیست، به طور حتم آن را در افقی روشن دیده است و او در امر غیب بخیل نیست. (14)

این از خبرهای پنهانی است که به تو وحی کردیم. (15)

از آیات مذکور استفاده می شود که با این که علم غیب ذاتاً مخصوص خداست و راه استفاده از غیب را بر بشر بسته، اما پیامبران برگزیده خود را از طریق وحی با جهان غیب مرتبط ساخته و حقایق و مطالب غیبی را در اختیارشان قرار می دهد.

از مجموع این آیات استفاده می شود که غیب مطلق از مختصات خداست، چون وجودش غیرمحدود است و بر عالم غیب و شهود احاطه کامل دارد. حتی پیامبران هم ابتدا چنین احاطه علمی ندارند اما چون قدرت دریافت وحی و ارتباط با جهان غیب را دارند با تأییدات و افاضات خدای متعال با جهان غیب ارتباط برقرار می سازند و به مقدار ظرفیت وجودی خود از حقایق غیر متناهی عالم غیب برخوردار می شوند.

معجزه؛ گواه پیامبری

پیامبران مدعی هستند که با خدای متعال و جهان غیب ارتباط دارند و از جانب خدا مأموریت یافته اند که پیام های او را دریافت کرده به مردم ابلاغ نمایند و در ارشاد و هدایت آنها بکوشند. این ادعای بسیار بزرگی است که مردم بدون وجود گواه و دلیل معتبر، سخن آنها را نخواهند پذیرفت. لذا باید برای اثبات صحت مدعای خود گواه و دلیل داشته باشند. بزرگ ترین دلیل پیامبران معجزه است. معجزه، کار خارق العاده ای است که انسان های عادی قدرت انجام آن را ندارند. پیامبران باید برای صدق مدعای غیر عادی خود معجزه داشته باشند. تا صحت ادعای آنها بر مردم به اثبات برسد و حجت بر بندگان تمام شود، در غیر این صورت مردم از کجا بفهمند که آنها در ادعای خود صادق هستند؟ و از کجا می توان پیامبران راستین الهی را از مدعیان دروغ گو تشخیص داد؟

ارائه معجزه از طرف پیامبران آسمانی از نظر قرآن امری ضروری است که در ده ها مورد بدان ها اشاره شده است؛ مثل عصای حضرت موسی علیه السلام که از دها شد و ریسمان های سحرآمیز ساحران را بلعید؛ عصای خود را بر سنگ می زد و چشمه های آب از آن جاری می شد؛ عصا را بر آب دریا می زد و شکافته می شد و راه هایی برای عبور بنی اسرائیل به وجود می آمد؛ سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام در گهواره؛ شفا یافتن کورمادرزاد و بیماران مبتلا به برص و زنده شدن مردگان به وسیله آن حضرت؛ زنده کردن پرنده گلی و گلستان شدن آتش نمرود برای حضرت ابراهیم علیه السلام .

از باب نمونه به آیات زیر توجه فرمایید:

گفت: اگر معجزه داری و راست می گویی آن را بیاور. پس عصای خود بیفکند و ناگهان ازدها شد و دست خود را از گریبان بیرون کشید که ناگهان برای تماشاگران نورافشاند. (16)

به موسی وحی کردیم عصای خود را بیفکن که به یک باره آنچه را به دروغ نشان داده بودند، بلعید. (17)

وقتی موسی برای پیروانش به دنبال آب بود، به او وحی کردیم: با عصای خود به سنگ بزن پس [چنین کرد و] دوازده چشمه بیرون جهید که هر یک از (گروه های) مردمان آبشخور خود را می شناخت، از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به فساد پردازید. (18)

پس به موسی وحی کردیم: با عصای خود به دریا بزن، پس دریا شکافته شد و توده آب مانند کوه بزرگی در آمد [و راه خشکی پدیدار شد] و دیگران [فرعون و سپاه او] را به دریا کشیدیم و موسی و همراهانش را نجات داد، آن گاه عقب ماندگان را [فرعون و یارانش] به آب فرو بردیم. در این [واقعه] نشانه است ولی بیشترشان نمی پذیرند. (19)

گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر کاری انجام می دهید. گفتیم ای آتش! بر ابراهیم سرد و بی آسیب باش. (20)

از این آیات و ده ها آیه دیگر استفاده می شود که وجود معجزه توسط پیامبران از نظر قرآن یک امر قطعی است و کسانی که قرآن را کتاب آسمانی می دانند، اصل اعجاز را انکار نمی کنند. اصولاً قرآن خودش را معجزه معرفی می نماید و می گوید:

بگو اگر تمامی انس و جن گرد هم آیند تا مشابه قرآن پدید آورند، هرگز نمی توانند گرچه برخی به بعضی دیگر هم کمک کنند. (21)

تعریف معجزه

معجزه کار خارق العاده ای است که از راه غیرطبیعی و شناخته نشده، انجام می گیرد؛ به عبارت دیگر، قانون علیت، یکی از قوانین مسلّم عقلی است که قرآن نیز آن را پذیرفته است. بنابراین هیچ حادثه ای بدون علت، هستی نمی یابد؛ حتی معجزات هم بدون علت نیستند.

نهایت این که یک پدیده از دو راه می تواند وجود پیدا کند: طبیعی و غیرطبیعی (اعجاز)؛ مثلاً یک عصا از دو طریق می تواند به اژدها تبدیل شود: اول: از طریق علل و عوامل طبیعی، یعنی با گذشت زمان و فعل و انفعالات طبیعی، ماده عصا به حالی درآید که برای قبول نفس اژدها استعداد پیدا کند. پس از آن از طرف خداوند متعال، صورت و نفس اژدها بر آن اضافه شود. در این صورت اژدها از طریق علل و عوامل طبیعی به وجود آمده و اعجازی در کار نیست.

دوم: از طریق اعجاز. در این صورت نیز ماده عصا استعداد پذیرش نفس اژدها را پیدا می کند ولی نه با فعل و انفعالات طبیعی، بلکه فوراً با تصرفِ نفسِ نیرومند و اراده قاطع پیامبر، چنین استعدادی در ماده عصا به وجود می آید، در این هنگام نفس اژدها به وسیله خدای متعال بر آن اضافه می شود و عصا به یک اژدهای واقعی تبدیل می گردد. بنابراین در مورد اعجاز نیز حادثه بدون علت تحقق نیافته است، منتها نه علل طبیعی شناخته شده، بلکه در اثر خواست خدای متعال و عوامل غیرطبیعی و خارق العاده صورت گرفته است. به همین جهت معجزه نامیده می شود و می تواند گواه صدق مدعای پیامبر باشد.

معجزه کار کیست؟

آیا اعجاز کار مستقیم و بدون واسطه خداست و کار پیامبر فقط تقاضای معجزه است؟ یا اینکه کار خود پیامبر می باشد که با اراده خود انجام می دهد؟ قرآن در برخی آیات، اعجاز را به پیامبر نسبت می دهد؛ مثلاً:

از قول حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

من برای شما معجزه ای از طرف خدایتان آورده ام، من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم، آن گاه در آن می دمم و به اذن خدا به صورت پرنده (واقعی) در می آید و به اذن خدا کور و مبتلا به برص را شفا می دهم و مردگان را زنده می کنم و به شما می گویم که در خانه هایتان چه خورده و چه اندوخته اید؟⁽²²⁾

در سوره مائده می فرماید:

آن گاه با اذن من (صورتی) به شکل پرنده می ساختی پس در آن می دمیدی و با اجازه من پرنده می شد و کور مادرزاد و برص را با اجازه ام شفا می بخشیدی و مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی.⁽²³⁾

و درباره حضرت موسی علیه السلام می گوید:

گفت اگر توان داری و از راستگویانی پس معجزه ای بیاور. پس عصای خویش بیفکند. ناگهان ازدها شد و ناگهان دست برآورد، برای ناظران نورافشاند.⁽²⁴⁾

در بعضی آیات هم انجام دادن معجزه به خدا نسبت داده شده است از باب نمونه:

خداوند متعال می فرماید: با ابر بر شما سایه افکنندیم و برایتان «گزانگبین»
و «بلدرچین» فرو فرستادیم.⁽²⁵⁾

به هر حال، از مجموع آیات چنین استفاده می شود که معجزه به طور مستقیم
کار پیامبر می باشد و با خواست و اراده اوست اما در انجام این کار استقلال
ندارد بلکه عمل او با اذن و تأیید خداوند تحقق می پذیرد. خواست و اراده
پیامبر در طریق علل قرار می گیرد ولی وجود دهنده حقیقی آن، خدای متعال
است. به همین جهت در اکثر آیات انجام دادن معجزه به پیامبر نسبت داده شده،
اما به اذن خدا مشروط شده است. در یکی از آیات با صراحت بیشتری به همین
مطلب اشاره شده و می فرماید:

پیامبری حق ندارد نشانه ای بدون اذن خدا بیاورد، پس هنگامی که امر خدا
بیاید به حق داوری می شود و در آن جا باطل کنندگان زیان می بینند.⁽²⁶⁾

فرق معجزه با سحر

اکنون این سؤال مطرح می شود: اگر پیامبر از روی اعجاز، کار خارق العاده ای را انجام می دهد که دیگران از انجام آن ناتوانند، ساحر نیز کار شگفت انگیزی را انجام می دهد که دیگران از انجام آن ناتوانند، پس فرق معجزه با سحر چیست؟ و از چه راهی می توان اطمینان پیدا کرد که کار مدعی نبوت معجزه است نه سحر؟ در پاسخ به این سؤال به چند فرق اشاره می کنیم:

اول: در مورد سحر، یک امر واقعی به وجود نمی آید بلکه ساحر در حواس و ادراکات افراد تأثیر می گذارد تا امر غیر حقیقی را واقعی جلوه دهد. چنان که در داستان حضرت موسی، ساحران ریسمان ها، عصاها، اسباب و ادوات سحر خود را در حضور مردم ریختند و با سحر، کاری می کردند که همین اشیا در نظر بینندگان به صورت اژدها و مار درآمدند و حرکت کردند و حاضران را به وحشت انداختند. در صورتی که اژدها و مار واقعی نبودند. لذا در قرآن می فرماید:

گفت بیفکنید. پس افکندند و دیدگان مردم را سحر نموده، هراسان کردند و یک سحر بزرگ پدید آوردند. ⁽²⁷⁾

اما در مورد اعجاز یک امر واقعی و تکوینی به وجود می آید. در داستان حضرت موسی، عصای آن حضرت به اژدهای واقعی تبدیل شد و واقعاً سحر ساحران را بلعید. خدای متعال به حضرت موسی فرمود:

نترس تو از آنها برتری و آنچه به دست تو است بیفکن تا هر چه ساخته اند ببلعد، همانا مکر ساحر است و ساحر هر جا رود رستگار نمی شود. پس از آن،

ساحران به سجده افتادند و گفتند ما به خدای هارون و موسی ایمان آورده ایم.

(28)

به همین جهت وقتی ساحران دیدند اژدهای حضرت موسی عليه السلام اسباب و ادوات سحر آنان را بلعید فهمیدند که کار موسی معجزه است و با کارهای خودشان تفاوت کلی دارد، و به همین سبب تسلیم شدند و ایمان آوردند.

دوم: ساحر برای کار خود احتیاج به اعمال مخصوصی دارد، یا اذکار و اورادی می خواند، یا نقشی می کشد و چیزهایی می نویسد. ولی در مورد اعجاز نیازی به کار مخصوص نیست، فقط اراده و خواست پیامبر کافی است تا با تأییدات الهی، آن کار تحقق پیدا کند.

سوم: معجزه هرگز مغلوب نمی شود، یعنی وقتی پیامبر تحقق چیزی را اراده کرد به طور حتم واقع خواهد شد و هیچ قدرت بشری نمی تواند از وقوعش جلوگیری کند یا بعد از وقوع ابطالش نماید، چون از قدرت الهی سرچشمه گرفته است. لیکن در مورد سحر چنین نیست، زیرا ممکن است ساحر برتری او را مغلوب کند یا پیامبری آن را ابطال کند، چنان که در داستان حضرت موسی عليه السلام چنین شد.

چهارم: سحر از علوم و حرفه ها محسوب می شود، بر خلاف معجزه که تعلیمی و آموختنی نیست. انسان عادی با تعلّم و تمرین می تواند ساحر شود، و نیازی به ایمان و ارتباط با خدا و تأییدات او ندارد، لیکن قدرت بر اعجاز موهبت الهی است و از راه تعلّم و تمرین حاصل نمی شود و صاحب معجزه دارای ایمانی بسیار عالی است و با خدای متعال ارتباط عمیقی دارد.

راه های شناخت پیامبر

برای شناخت پیامبر راستین و تصدیق مدعایش از چند طریق می توان استفاده کرد:

1 - معجزه: درخواست معجزه بهترین و مطمئن ترین راه شناخت پیامبر است. اگر مدعی پیامبری برای اثبات مدعای خود معجزه یا معجزاتی داشت که وجود آنها با ادله قطعی مانند مشاهده یا خبر موثق و قطعی به اثبات رسید نبوت او نیز از این طریق اثبات می شود.

2 - خبر دادن پیامبران پیشین: در صورتی که پیامبر سابق، که نبوتش به اثبات رسیده، از بعثت پیامبر بعد از خودش خبر دهد و خصوصیاتش را به طور کامل بیان کند، پیامبری او نیز به اثبات می رسد؛ چنان که در مورد پیامبر اسلام این چنین شده است. پیامبران گذشته به آمدنش بشارت دادند که بشارت های آنها در کتابشان به ثبت رسیده است. قرآن نیز همین مطلب را از قول حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند:

آن زمان که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات کنونی را تصدیق می کنم و بشارت می دهم به پیامبری که پس از من می آید و نامش احمد است. ⁽²⁹⁾

3 - مطالعه متن قوانین و برنامه های دین پیامبر: اگر دانشمند و محقق مجموعه معارف، احکام، قوانین و برنامه های دین را در ابعاد مختلف، از روی واقع نگری و بدون تعصب، بسنجد می تواند به مقدار ارزش و جامعیت آن دین پی ببرد. اگر دید احکام آن دین بر طبق موازین عقلی می باشد و قوانین آن نیازهای واقعی جامعه را تدوین نموده و از حقوق فردی و اجتماعی آحاد ملت

دفاع می کند و عدل اجتماعی را در همه جا رعایت کرده و سعادت دنیا و آخرت انسان ها را تضمین می کند، و به رعایت اخلاق نیک و اجتناب از اخلاق رذیله توصیه می نماید، به حقانیت و کمال آن دین پی می برد و از این طریق نبوت پیامبرش را تأیید و تصدیق می کند.

در این جا تذکر دو نکته لازم است: اولاً: چنین بررسی دقیق و همه جانبه ای در صلاحیت افراد محدودی می باشد و از عهده عموم مردم بر نمی آید. ثانیاً: بر فرض تحقق در حد قرائن و شواهد می توان از آن استفاده کرد، اما به عنوان یک دلیل قطعی نمی توان عرضه داشت. به هر حال ما را از دلیل اعجاز بی نیاز نمی کند.

4 - مطالعه زندگی و اخلاق و رفتار شخص مدعی نبوت: اگر مدعی نبوت فردی بود که امانت داری، درست کاری و صدق او برای همگان به اثبات رسیده و نقطه ضعفی در اخلاق داخلی و خارجی او وجود ندارد و خودش به آنچه می گوید عمل می کند، در ادعای پیامبری نیز مورد تأیید و تصدیق مردم قرار خواهد گرفت. لیکن این موضوع نیز مؤید محسوب می شود، نه دلیل قطعی و حجت شرعی.

وحی

وحی در لغت به معنای القای کلام به طور پنهانی و سریع به دیگری است. در اصطلاح به معنای تکلم خدای متعال با پیامبران است. آنها مدعی بودند که با خدای متعال ارتباط خاصی دارند، و خداوند با آنان سخن می گوید و برای مردم پیام می فرستد. مدعی بودند سخنان خدا را می شنوند و در جهان غیب حقایقی را مشاهده می نمایند و از جانب خدا مأموریت دارند تا پیام هایش را به مردم برسانند.

علوم پیامبران از طریق وحی حاصل می شده و با نحوه کسب علوم ما کاملاً تفاوت دارد. ما سه نوع علم داریم: علم به محسوسات، علم به کلیات و احساسات باطنی و وجدانی. علم به محسوسات مستقیماً از طریق حواس پنج گانه حاصل می شود. در علم به کلیات نیز حواس دخالت دارند، زیرا جزئیات آنها قبلاً از طریق این حواس معلوم می شوند، سپس کلیات از آنها انتزاع می شود. نوع سوم با احساسات باطنی است مانند: احساس درد، گرسنگی، تشنگی، شادمانی و احساس اندوه. همه علوم ما از طریق حواس ظاهری یا باطنی، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، حاصل می شوند. اما وحی جزء هیچ یک از اینها نیست و با اینها سنخیت ندارد.

پیامبران در جهان غیب حقایقی را مشاهده می کنند و سخنان خدا را می شنوند ولی نه با این چشم و گوش. در این مورد علوم از طرف خدای متعال با وحی بر قلب پیامبر القا می شود، آن گاه ظهور پیدا می کند. درست بر عکس علوم عادی که ابتدا از طریق حواس حاصل می شود و در نهایت در قلب و نفس ما وارد می گردد. قرآن نیز وحی را به همین صورت تفسیر می کند:

و آن چیزی است که از سوی خدا فرود آمده و روح الامین به زبان عربی روشن آورده و به قلب نازل کرده است تا از بیم دهندگان باشی. (30)

بگو هر کس دشمن جبرئیل است [دشمن خداست] زیرا به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. (31)

در تفسیر روح البیان می نویسد:

هرگاه به مصطفی ﷺ وحی شد ابتدا بر قلبش فرود می آمد، زیرا بسیار تشنه وحی بود و در آن فرو می رفت. آن گاه از قلبش به فهم و سمع او می آمد و این به معنای فرود آمدن از بلندی به پایین است و این رتبه خاصان می باشد. (32)

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه گفته است:

مراد از قلب، نفس آدمی است که قدرت ادراک دارد، شاید علت تعبیر قرآن که فرموده (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ) و فرموده «علیک» اشاره به چگونگی فراگیری قرآن از سوی پیامبر باشد، و نیز آنچه از روح می گرفت نفس شریفش بوده باشد بدون آن که حواس ظاهر در آن دخیل باشند.

بنابراین هرچه به او وحی می شد می شنید، بدون آن که چشم و گوش را به کار گیرد، چون اگر دیدن و شنیدنش به چشم و گوش ظاهری بود هر آینه آنچه می شنید میان او و مردمان مشترک می بود، یعنی هر چه او می دید مردم نیز می دیدند، در حالی که روایات به طور قطع این مفهوم را تکذیب می کنند. (33)

بنابراین، علوم انبیا، که از طریق وحی حاصل می شود، از سنخ علوم حصولی احساسی و فکری بشر نیست، بلکه نوعی برتر و عالی تر است که ماهیت آن برای ما روشن نیست. یک نوع شعور مرموز باطنی است که خطا و اشتباه در آن راه ندارد.

از بعضی آیات استفاده می شود که وحی به یکی از این سه طریق انجام می گیرد:

طریق اول: خدای متعال مطالب را به طور مستقیم بر قلب پیامبر القا می کند.
طریق دوم: مطالب را در جای دیگری القا می کند و پیامبر از آن جا دریافت می نماید؛ مانند تکلیم حضرت موسی در طور به وسیله درخت. قرآن می گوید: «چون به نزدش رسید از جانب راست وادی و در مکان مبارک، از درخت ندا آمد». (34)

طریق سوم: مطالب را به وسیله فرشته وحی (جبرئیل) بر قلب پیامبر القا می کند.

در قرآن به این سه طریق اشاره شده است، آن جا که می فرماید:
و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید.
آری اوست بلندمرتبه سنجیده کار. (35)

ولی باید دانست که گفتگو از هر راهی به وسیله خدای متعال انجام می گیرد، به همین جهت در اکثر آیات، وحی به خدای متعال نسبت داده شده است ولی با واسطه و از طریق علل و اسباب؛ از جمله جبرئیل.

بنابراین سه نوع شدن وحی را باید در اثر احوال نفسانی پیامبر و جذبه های گوناگون الهی تفسیر کرد. بدین صورت که گاهی روح ملکوتی پیامبر تا مقام جبرئیل صعود می کند و وحی را از او می شنود، ولی خودش را نمی بیند و زمانی حتی خود جبرئیل را هم مشاهده می نماید و گاهی ترقی روحی او در حدی است که کلام الهی را در مکان مخصوصی مثل درخت استماع می کند.

موقعی هم آن قدر صعود می نماید که واسطه را نمی بیند و کلام را مستقیماً از خدای متعال می شنود.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه به همین معنا اشاره کرده و می نویسد:

ثبوت پرده (حجاب) یا پیام آور در وقت سخن گفتن با سخن آوری با واسطه وحی منافات ندارد، زیرا وحی مانند دیگر کردارش بدون واسطه نیست، تنها مدار، توجه مخاطبی است که سخن را می گیرد. پس اگر پیامبر به واسطه ای بنگرد که حامل سخن (خدا) است و بدین واسطه از خدا به سخن و رسالتی بر او آمده احتجاب کند؛ مانند وساطت فرشته، که در این صورت وحی از آن فرشته است. پس هرگاه پیامبر به خدا بنگرد، وحی از جانب خدا خواهد بود. گرچه واسطه ای هم باشد. اما پیامبر بدان توجه ندارد. ⁽³⁶⁾

بنابراین وحی یک نوع ادراک و شعور باطنی و پنهانی است که حواس ظاهری و باطنی و مقدمات عقلی در حصول آن دخالت ندارند، بلکه مستقیماً بر روح ملکوتی پیامبر القا می شود. از آن جا که نفس پیامبر در عالی ترین مقام انسانیت قرار گرفته، استعداد دریافت این علوم را دارد. وحی علم عادی نیست بلکه امری خارق العاده می باشد. لذا مردم از پیامبران معجزه می خواستند. آنان نیز برای اثبات مدعای خود در موارد لازم معجزه می آوردند.

تعداد پیامبران

در طول تاریخ، پیامبران بسیاری برای ارشاد و هدایت انسان ها مبعوث شده اند. حضرت آدم اولین پیامبر خدا و حضرت محمد ﷺ آخرین آنها بود. تعداد پیامبران به طور قطع معلوم نیست ولی در برخی احادیث تعداد آنها یکصد و بیست و چهار هزار نفر بیان شده است. بعضی از پیامبران دارای دین و شریعت مخصوص بودند، و جمعی دیگر دارای شریعت خاصی نبودند بلکه شریعت پیامبر سابق را ترویج می کردند. تعدادی از آنها دارای کتاب بودند و گروهی دیگر کتاب نداشتند. گاهی در یک زمان پیغمبران متعددی در بلاد و شهرهای مختلف به انجام مأموریت الهی اشتغال داشتند.

از ابوذر روایت شده روزی از پیامبر پرسیدم: پیامبران چند نفرند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نبی. پرسیدم: پیامبران مرسل چند نفرند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر از گروه قابل توجه! پرسیدم: اولین پیامبر که بود؟ فرمود: آدم، پرسیدم: آیا از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: بلی خدا او را به دست خود آفرید و از جانش در او دمید. آن گاه فرمود ای اباذر:

چهار نفر از پیامبران سریانی اند: آدم، شیث، اخنوخ که همان ادريس و اولین فردی بود که با قلم نوشت و نوح. چهار نفر از عرب اند: هود، صالح، شعيب، و پیامبرت محمد. اولین نبی از فرزندان اسرائیل موسی و آخرشان عیسی است که مجموعاً ششصد نبی بودند.

پرسیدم: ای پیامبر خدا چند کتاب فرود آمده؟ فرمود: یک صد و چهار کتاب که خدا بر شیث «پنجاه»، بر ادريس «سی» و بر ابراهیم «بیست» صحیفه فرستاد و نیز تورات، انجیل، زبور و فرقان را نازل کرد. (37)

پنج نفر از پیامبران بزرگ الهی که دارای شریعت خاصی بودند «اولوالعزم» می نامند که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ. (38)

اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

پیامبران اولوالعزم پنج نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ.

ما از نام همه پیامبران به تفصیل اطلاع نداریم، در کتاب های تاریخ هم تنها نام تعدادی از آنها ذکر شده است. در قرآن شریف نام 26 نفر از آنان آمده است که عبارت اند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع، ذوالکفل، الیاس، ایوب، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد، عیسی و محمد ﷺ.

اهداف پیامبران

پیامبران در مأموریت الهی خود اهدافی را تعقیب می کردند که در آیات و احادیث به آنها اشاره شده است، ولی همه آنها را می توان در دو هدف کلی خلاصه کرد:

هدف اول: توجه دادن انسان ها به ارزش و اهمیت زندگانی نفسانی خویش و هدایت آنها به اموری که موجب تکمیل نفس و نزدیکی به خدا و تأمین سعادت اخروی می شود، هم چنین بیان علل و عوامل و سقوط نفس و شقاوت در جهان آخرت و تحذیر از آنها. در این باره به چند موضوع مهم توجه کنید:

1 - معرفت و ایمان به خدای یگانه، اثبات صفات کمال برای آن ذات مقدس و تنزیه او از صفات نقص اساس دعوت انبیا و نخستین پیشنهاد آنان بوده است و بخش عظیمی از آیات قرآن هم به این موضوع اختصاص دارد.

2 - توجه دادن و دعوت به ایمان به معاد و زندگی بعد از مرگ و ایمان به بهشت و نعمت های اخروی و دوزخ و عذاب های آن جزء رسالت آنها بوده است. پیامبران در اثبات جهان آخرت و ثواب ها و کیفرهای آن جهان اصرار داشتند، که آیات فراوانی از قرآن نیز در این باره است.

3 - تصدیق پیامبران گذشته و دعوت مردم به پذیرش احکام و شریعت جدید و پیروی از نبوت خویش.

این سه امر، اساس دعوت پیامبران بوده است. پیامبر اکرم ﷺ در دعوت خویشاوندان خود فرمود:

ستایش مخصوص خدا است، او را می ستایم و از او کمک خواسته به او ایمان و توکل دارم و گواهی می دهم که معبودی جز او نیست و شریک ندارد.

آن گاه گفت: پیشرو به مردمش دروغ نمی گوید. قسم به خدایی که جز او معبودی نیست! من فرستاده خدا به طور خصوصی به سوی شما و عموماً به سوی مردمان هستم. به خدا قسم! چنان که می خواهید مرد و بر می گردید چنان که بیدار می شوید. برای کردارتان حساب پس می دهید که نتیجه آن یا برای همیشه بهشت یا برای همیشه جهنم است.⁽³⁹⁾

4 - ترغیب مردم به فضائل و مکارم اخلاق و تحذیرشان از اخلاق رذیله. پیامبران با بیان آثار دنیوی و اخروی مکارم اخلاق، مردم را به اخلاق نیک دعوت می نمودند و با بیان تبعات و نتایج سوء اخلاق رذیله، مردم را از آنها برحذر می داشتند. لذا تزکیه و تهذیب نفوس را می توان یکی از اهداف بزرگ پیامبران دانست؛ همان طور که خدا می فرماید:

خدا بر مؤمنان منت گذاشت، آن گاه که از میانشان پیامبری برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کرده و آنها را پاکیزه نماید و کتاب و حکمت به آنان می آموخت، گرچه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.⁽⁴⁰⁾

پیامبر فرمود:

«شما را به اخلاق نیکو توصیه می کنم که خدا مرا به همین جهت برانگیخت». ⁽⁴¹⁾

حضرت علی از پیامبر نقل کرده که فرمود: من به مکارم و محاسن اخلاق مبعوث شدم. ⁽⁴²⁾

5 - ترغیب مردم به پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر دستوره‌های او. پیامبران عبادت های گوناگونی را معرفی می کردند و آنها را از عوامل تکامل نفس و تقرب الی الله می دانستند که انجام آنها تأثیر بسزایی در سعادت حیات

اخروی انسان دارد. حتی عبادت را به عنوان هدف آفرینش انسان معرفی می نمودند. خدا در قرآن می فرماید:

در میان هر امتی پیامبری برانگیختم تا خدا را پرستند و از طاغوت دوری کنند. (43)

ما جن و انس را نیافریدیم، مگر برای پرستش. (44)

پیامبران با نشان دادن چنین برنامه ای مردم را به سوی تأمین سعادت اخروی دعوت می نمودند.

هدف دوم: اصلاح وضع اجتماعی و زندگی دنیوی مردم. پیامبران به اصلاح امور اجتماعی و اقتصادی مردم نیز کاملاً توجه داشتند. آنان مردم را به تحصیل دانش و بهره برداری از منابع طبیعی و کار و کوشش دعوت می نمودند، به رعایت عدل ترغیب می کردند و از ظلم و تعدی برحذر می داشتند. برای جلوگیری از ظلم و تجاوز و اجرای عدالت اجتماعی، احکام و قوانین حقوقی، جزایی، قضایی و اقتصادی را از جانب خدا در اختیار مردم قرار می دادند و در اجرای آنها همّت می گماشتند. با ظلم و ستم مبارزه می کردند و از محرومان و مستضعفان حمایت می نمودند.

با مطالعه و بررسی احکام و قوانین اسلام به خوبی روشن می شود که دین اسلام کاملاً به اصلاح امور دنیوی و اوضاع اجتماعی مردم عنایت دارد. از برخی آیات هم استفاده می شود که یکی از اهداف پیامبران همین موضوع بوده است؛ مثلاً می فرماید:

ما پیامبرانمان را با دلیل های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند، آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی

برای مردم است فرو فرستادیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند. خدا توانمند و پیروز است.⁽⁴⁵⁾

در آیه دیگری می فرماید:

مردم، یک امت بودند، پس خدا پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق نازل کرد تا به اختلافات رسیدگی کند و در کتاب اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب را با دلایل روشن دیدند. پس خدا به اذن خود مؤمنان را [کسانی که کتاب را پذیرفتند] در موارد اختلاف از روی حق هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.⁽⁴⁶⁾

/

هدف نهایی پیامبران

گفتیم که پیامبران در مأموریت الهی خود دو هدف کلی را تعقیب می کردند: یکی شناخت خدا و عبادت و نزدیکی به او، که مربوط به زندگی نفسانی و سعادت اخروی بشر است و دیگری اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض، که مربوط به زندگانی دنیوی انسان ها است.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا پیامبران در رسالت خود دوگانه گرا بوده اند؛ یعنی دو هدف مذکور را به صورت استقلال تعقیب می کردند؟ یا یکی از آنها را اصیل و دیگری را تبعی و مقدمه می دانستند؟ با فرض دوم، کدام یک از آنها اصیل و کدام تبعی بوده است؟ در این جا چند احتمال وجود دارد:

1 - بعضی چنین پنداشته اند که هدف اصلی پیامبران تأمین سعادت دنیوی بشر و اقامه قسط و عدل و نفی ظلم و تبعیض بوده است. پیامبران بدین منظور آمدند که جلو اختلافات و تجاوزات را بگیرند و زندگی انسان ها را همراه با امنیت و رفاه سازند. اگر درباره ضرورت معرفت و پرستش خدا، معاد و ثواب ها و عقاب های اخروی، ارزش های اخلاقی مانند: عدل، احسان، فداکاری، گذشت، دفاع از محرومان و مستضعفان تأکید داشتند بدین منظور بوده که در برقرارساختن عدالت اجتماعی و نفی ظلم و تبعیض مؤثرند. گفته اند: توحید نظری و معرفت خدا خود به خود سودی ندارد و ما خدا را بشناسیم یا نشناسیم، عبادت کنیم یا نکنیم هیچ فایده ای برای خدا ندارد. اینها را باید وسیله ای برای توحید اجتماعی و تأسیس جامعه عادلانه به حساب آورد.

2 - محققان و اسلام شناسان واقعی، هدف اصیل و نهایی پیامبران را پرورش نفوس و اصلاح زندگی نفسانی و اخروی انسان ها می دانند. لذا برای نیل به

چنین هدفی، توحید نظری، ایمان به معاد و نبوت، پرستش و تسلیم در برابر خدای یگانه، تزکیه و تهذیب نفس و تخلق به اخلاق نیک را ضروری و مؤثر می دانند. برای تأیید این نظر به چند مطلب اشاره می کنیم:

الف) از فلسفه اسلامی و آیات و احادیث استفاده می شود که انسان از حیث روح ملکوتی موجودی است مجرد و برتر از ماده که جاویدان و فناپذیر است و با مرگ نابود نمی شود بلکه از این جهان به جهان آخرت انتقال می یابد، تا نتیجه اعمال خوب یا بد خود را ببیند. انسان در بُعد روح ملکوتی خویش در حال حرکت و تکامل است، فطرتاً خداجوست و کمال، سعادت و صلاحش را در معرفت خدا و پرستش و تقرب به او جستجو می کند و زندگی اصیل او نیز زندگی نفسانی و اخروی خواهد بود.

ب) در تعدادی از آیات و احادیث تصریح شده است که دنیا و امور دنیوی، ارزش چندانی ندارند و زندگی اصیل و ارزشمند انسان، حیات اخروی و نفسانی او می باشد. از باب نمونه:

دارایی و فرزند زینت زندگی دنیا است و کردار نیک، بر جای مانده و امیدوارکننده تر و نزد خدا پاداش بهتری دارد.⁽⁴⁷⁾

بدانید که زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما بر یکدیگر و افزون طلبی در مال و فرزندان است، همانند بارانی که روییدنی هایش کشاورزان را به شگفتی می اندازد [ام] به زودی پژمرده می شود و آن را به رنگ زرد می بینی آن گاه خاشاک شود. و در آخرت عذاب سختی [برای دنیاپرستان] است [و برای جمع دیگر] رضایت و بخشش است. و دنیا جز کالای فریبنده نیست. برای [رسیدن به] آموزش پروردگار و بهشتی که وسعتش به فراخی آسمان و زمین است بر یکدیگر پیشی گیرید. این بهشت برای کسانی

است که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند. این بخشش خدا است به هر کس که خواهد می دهد و خدا دارای بخشش بزرگ است. (48)

چیزهایی که به شما داده شده بهره زندگی دنیا و آرایش آن است و آنچه پیش خدا است بهتر و پاینده تر است. آیا اندیشه نمی کنید؟ (49)

در احادیث فراوانی از دنیا به عنوان یک جایگاه کوتاه مدت و محل عبور و مزرعه آخرت یاد شده که باید از آن برای زندگی جاویدان آخرت استفاده نمود؛ از باب نمونه:

علی علیه السلام فرمود: آگاه باشید! این دنیایی که شما آرزوی آن می کنید و به آن دلبستگی دارید و او هم شما را خشنود کرده، خانه و منزلتان نیست که برای آن آفریده شده یا بدان جا خوانده شده باشید. آگاه باشید! دنیا پابرجا نیست و شما در آن نمی مانید و این دنیا گرچه شما را فریفته اما هشدارتان هم داده. پس فریفته شدن را به تحذیرش و طمع کردن آن را به تخویف و ترساندنش واگذارید و در این دنیا به خانه ای که دعوت شده اید سبقت گیرید. (50)

هم چنین فرمود علیه السلام :

حقا که دنیا برایتان خانه پایدار آفریده نشد، بلکه موقت و برای آن که توشه کردار نیک گیرید و به خانه جاوید ببرید. (51)

و فرمود:

ای مردم! دنیا خانه گذر است و آخرت خانه ماندن، پس از گذرگاه برای جای ماندنتان بهره بگیرید. پرده ها را نزد آن که پنهانی های شما را می داند بالا مزیند. دل هایتان را از دنیا پیش از آن که از بدن ها خارج شود بیرون آورید. پس در دنیا امتحان می شوید و برای غیر آن آفریده شده اید. (52)

از این آیات و احادیث و امثال آنها استفاده می شود که زندگی اصیل انسان از دیدگاه اسلام زندگی نفسانی و اخروی اوست و زندگی در دنیا وسیله ای است برای تأمین سعادت اخروی. از این جا می توان نتیجه گرفت که هدف نهایی پیامبران نیز این بوده که راه تقرب و کمال و نیل به سعادت اخروی را در اختیار انسان ها قرار دهند و جز پیامبران، که از جانب خدا آگاهی یافته اند، شخص دیگری نمی تواند چنین راهی را معرفی کند. پیامبران، ایمان به خدا، معاد و نبوت و پرستش خدای یگانه و تخلّق به اخلاق نیک را تنها راه رسیدن به سعادت اخروی معرفی کرده اند.

بنابراین، نظر دوم تأیید می شود و نظر اول، که اصلاح امور معاش مردم را اصیل و هدف نهایی پیامبران می دانست، مردود و بر خلاف آیات و احادیث است.

لیکن منظور ما این نیست که پیامبران به اصلاح زندگی دنیوی مردم و اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض و اختلاف توجه نداشتند. بلکه در نیل به این هدف نیز کمال جدیت را داشتند، اما همین موضوع را به عنوان یک ارزش واقعی و یکی از بهترین وسایل تکمیل نفس و تقرب الی الله معرفی می کردند. کار و کوشش و خدمت به خلق خدا و رعایت عدالت را، در صورتی که با قصد اخلاص انجام بگیرد، یکی از بهترین عبادت ها می دانستند. چون بدین وسیله زندگی اجتماعی انسان امکان پذیر می شود و محیط مناسبی برای تزکیه و تهذیب نفس و پرستش خدای یگانه فراهم می گردد.

از این جا بطلان قول کسانی که می گفتند: پیامبران در اهداف خود ثنوی بوده و به امور دنیوی و اخروی به طور یکسان توجه داشتند روشن می گردد، زیرا دنیا در نظر پیامبران فقط ارزش مقدمه ای دارد، یعنی مزرعه آخرت است و

در آن می توان به کسب کمالات نفسانی و سعادت اخروی پرداخت. بنابراین پیامبران دنیا را از آخرت جدا نمی دانستند، بلکه سعی می کردند امور دنیوی را در طریق تکمیل نفس و تأمین سعادت اخروی قرار دهند.

پی نوشت ها :

- (1) . حدید (57) آیه 25: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).
- (2) . انعام (6) آیات 84 - 90: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ م كَانُوا يَعْمَلُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَّبِعُهُمُ الْكُفْرَةُ فَإِنَّ الْكُفْرَةَ بِهَا هُولاةٌ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ . أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَيُهَادُهُمْ اقْتَدِرَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).
- (3) . انعام (6) آیه 7: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ)
- (4) . هود (11) آیه 123: (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).
- (5) . حجرات (49) آیه 18: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)
- (6) . آل عمران (3) آیه 44: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).
- (7) . انعام (6) آیه 59: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ).
- (8) . يونس (10) آیه 20: (وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَاتَّبِعُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ).
- (9) . نمل (27) آیه 65: (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ).
- (10) . انعام (6) آیه 50: (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلِأَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلْ تَتَفَكَّرُونَ).

- (11) . اعراف (7) آيه 188: (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).
- (12) . جن (72) آيات 26 و 27 : (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا).
- (13) . آل عمران (3) آيه 179: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ).
- (14) . تكوير (81) آيات 19 - 25: (ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ * وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ * وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ).
- (15) . آل عمران (3) آيه 44: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).
- (16) . اعراف (7) آيه 106: (قَالَ إِنْ كُنْتَ جِنَّتَ بآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَالْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).
- (17) . همان، آيه 117: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ).
- (18) . بقره (2) آيه 60: (وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ).
- (19) . شعراء (26) آيات 63 - 67 : (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَأَزَلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ * وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ * إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).
- (20) . انبياء (21) آيات 68 - 69: (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ).
- (21) . اسراء (17) آيه 87: (قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا).
- (22) . آل عمران (3) آيه 49: (أَنَّى قَدْ جِئْتَكُمْ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ).
- (23) . مائده (5) آيه 110: (وَإِذِ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَنُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذِ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي).
- (24) . اعراف (7) آيه 108: (قَالَ إِنْ كُنْتَ جِنَّتَ بآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَالْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).

- (25) . بقره (2) آيه 57: (وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى).
- (26) . غافر (40) آيه 78: (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ).
- (1) . اعراف (7) آيه 116: (قَالَ الْقَوْأُ فَلَمَّا الْقَوْأُ سَحَرُوا أَعْيْنَ النَّاسِ وَأَسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءَ وَسِحْرٍ عَظِيمٍ).
- (1) . طه (20) آيه 68 - 70: (فَلَمَّا لَا تَخَفُ إِنَّا أَنْتَ الْأَعْلَى * وَعَلَّقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى * فَالْقَبْلِ السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَرُونَ وَمُوسَى).
- (29) . صف (61) آيه 6: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ).
- (30) . شعرا (26) آيه 192: (وَإِنَّهُ لَسَنَّا لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ).
- (31) . بقره (2) آيه 97: (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ).
- (32) . در تفسير روح البيان، ج 6، ص 306 مى نويسد: الوحي إذا نزل بالمصطفى نزل بقلبه أولاً؛ لشدة تعطشه إلى الوحي؛ ولاستغراقه به، ثم انصرف من قلبه إلى فهمه و سمعه، و هذا تنزل من العلو إلى أسفل و هو رتبة الخواص.
- (33) . الميزان، ج 15، ص 345.
- (34) . قصص (28) آيه 30: (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِىءِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ).
- (35) . شورى (42) آيه 51: (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مِيشَاءً إِنَّهُ عَلَى حَكِيمٍ).
- (36) . الميزان، ج 14، ص 150.
- (37) . بحارالانوار، ج 11، ص 32.
- (38) . همان.
- (39) . الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 41.
- (40) . آل عمران (3) آيه 164: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَزَكَّيَهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

(41) . بحار الانوار، ج 69، ص 375. قال رسول الله ﷺ : عليكم بمكارم الأخلاق؛ فإن الله عز وجل بعثني بها.

(42) . بحار الانوار، ج 69، ص 405. قال علي عليه السلام : سمعت النبي ﷺ يقول: بعثت بمكارم الاخلاق و محاسنها.

(43) . نحل (16) آيه 36: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ).

(44) . الذاريات (51) آيه 56: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)

(45) . حديد (57) آيه 25: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

(46) . بقره (2) آيه 213: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(47) . كهف (18) آيه 46: (أَمْأَلُ وَالْبَنُونَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْأَلًا).

(48) . حديد (57) آيه 20 - 21: (إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ * سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

(49) . قصص (28) آيه 60: (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفْلا تَعْقِلُونَ).

(50) . نهج البلاغه، خطبه 173: قال علي عليه السلام : ألا و إن هذه الدنيا التي أصبحت تَمَنُّونها و ترغبون فيها؛ و أصبحت تغضبكم و ترضيكم ليست بداركم و لا منزلكم الذي خلقتم له، و لا الذي دعيتم إليه إلا و إنها ليست بباقية لكم، و لا تبقون عليها، و هي و إن غررتكم منها فقد حذرتكم شرها، فدعوا غرورها لتحذيرها، و إطماعها لتخويفها و سابقوا فيها إلى الدار التي دعيتم إليها.

(51) . همان، خطبه 132: فإن الدنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازاً لتزودوا و منها الأعمال إلى دار القرار....

(52) . همان، كلمات قصار، 203: «أيها الناس! إنّما الدنيا دار مجاز، و الآخرة دار قرار، فخذوا من ممرّكم لمقرّكم، و لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم، و أخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل أن تُخرجَ منها أبدانكم، ففيها اختبرتم و لغيرها خُلِقْتُمْ».

دو بینش در جهان بینی

جهان را چگونه می بینید؟ انسان را چگونه پدیده ای می دانید؟ بینش شما نسبت به انسان و جهان چیست؟ در پاسخ به این سؤال ها دو بینش کاملاً متمایز وجود دارد: بینش الهی و بینش مادی؛ به تعبیر دیگر: جهان بینی الهی و جهان بینی مادی.

جهان بینی مادی

طرفداران این نوع بینش، جهان را مستقل و هستی را فاقد شعور و اراده می پندارند. در این نگره، جهان مجموعه ای است که هدف خاصی ندارد بلکه از عناصر مادی تشکیل شده که بدون هیچ هدفی بر هم می پیچد، همه پوچ و بی هدف اند. در میان این مجموعه بزرگ، انسان نیز وجودی بیهوده و سرگردان و بی هدف است که به سوی نابودی گام برمی دارد، انگیزه ای ندارد و پایانش ناامیدی و تاریکی و نیستی است؛ هیچ پناهگاه و امیدی ندارد، در جهان ظلمانی وحشتناکی زندگی می کند.

زندگی انسان نیز در جهان بینی مادی پوچ و بی معناست. کسی نیست که انسان در مقابل او مسؤول باشد؛ موجود آگاه و برتری که خوب و بد رفتار انسان را بفهمد و بشناسد، کیفر دهد یا پاداش بخشد. به طور کلی ملاکی برای ارزیابی اعمال انسان و برای خوب و بد کردار او وجود ندارد... .

جهان بینی الهی

در جهان بینی الهی، جهان موجودی مستقل نیست، بلکه آفریده و وابسته می باشد. در این بینش جهان آفریده ای است که بر اساس محاسبه ای دقیق با پیوستگی و نظم و هماهنگی خاصی برای هدف معینی خلق شده است و جهان وابسته به قدرت آفریدگاری تواناست؛ اراده قاهر و وجود حکیمی مقتدر پیوسته پشتیبان و نگهبان آن است.

در بینش الهی هیچ چیزی در جهان پوچ و بی سرانجام نیست و در میان همه موجودات انسان دارای فضیلتی برتر و هدفی والاتر است که در طول حیات خویش به سوی آن هدف پیش می رود. پایان کارش یأس و ناامیدی نیست، بلکه امید و شوق است. او موجود فناپذیری است که از این جهان فانی و گذرا به جهان باقی و ثابت سفر می کند. در جهان بینی الهی، انسان در مقابل آفریدگار رحمان و رحیمش «مسئول» است. مسؤولیت عظیمی در مقابل خدای خویش دارد، چون او را مختار آفریده و مکلف کرده است.

جهان بینی الهی بر این باور است که انسان، آفریدگار بصیر و خبیری دارد که حاضر و ناظر بر اعمال اوست و پاداش دهنده نیکان و ابرار و کیفر کننده بدان و اشرار است.

جهان بینی پیامبران

نگرش و بینش پیامبران به جهان و انسان، الهی است. پیامبران پدیده های جهان را موجوداتی وابسته و نیازمند می دانند. آنها را نشانه های قدرت و عظمت آفریدگاری علیم و قدیر می شمردند. پیامبران و پیروانشان بر این باورند که جهان آفریده خدای رحمان و رحیم است و همه خوبی ها از او و تدبیر پیوسته جهان به دست اوست. دنیا لغو و بازیچه نیست بلکه برای هدف و منظور ویژه ای آفریده شده است.

درباره انسان و سعادت او نیز دارای بینشِ مخصوص و نگرش ویژه ای هستند. او را موجودی گرامی، والا و برگزیده می دانند که از دو جنبه ترکیب یافته است: جسمی، که از خاک سرشته شده و روحی، که از عالم ربوبی و ملکوتی آفریده شده است. به همین سبب موجودی است برتر، جاویدان، امانت پذیر و امانت دار پروردگار متعال که از سوی خدای خویش مکلف و در مقابل او مسؤول می باشد.

در این بینش، سعادت و تکامل واقعی انسان در شناخت خدا، حرکت در راه او و راضی به رضای اوست و چون همه قدرت ها و خوبی ها از آن اوست؛ توجه به او گرایش به همه خوبی ها و ارزش های والای انسانی است.

اولین سخن پیامبران، دعوت به پرستش خدا و یگانگی او و نفی هرگونه شرک بوده است. پیامبران، خداپرستی و توحید را اساس ارزش و شرافت انسان می دانستند و فراموش کردن خدا و غفلت از یاد پروردگار را ریشه همه بدبختی ها قلمداد می کردند و دل بستن به غیر خدا را منشأ بدی ها، تباهی ها و شقاوت ها می شمردند.

آینده انسان و معاد در بینش پیامبران، کاملاً روشن و امیدبخش و زیباست. پیامبران بر این باورند که انسان صالح و مؤمن آینده ای بس درخشان و راحتی دارد. از این جهان به جهان آخرت، که بسیار وسیع تر و برتر از این جهان است، می رود و همان جا نتیجه کامل اعمال خویش را می بیند. بنابراین پیامبران درباره جهان، انسان، سعادت انسان و آینده او دارای چنین بینش روشن و برحقی بودند و کاملاً به این بینش بلند و حقیقی خود ایمان داشتند.

زیربنای دعوت پیامبران

زیربنای دعوت پیامبران، همین جهان بینی بوده و دین و شریعت خود را بر این اساس استوار می ساختند؛ نخستین سخن حضرت نوح به قومش این بود: جز خدا را نپرستید که معبودی جز او ندارید و من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم. ⁽¹⁾ نخستین سخن هود عليه السلام به قومش نیز این بود: ای قوم من! خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست. ⁽²⁾

اولین سخن حضرت صالح هم به قومش چنین بود:

ای قوم من! خدا را پرستید که شما را غیر او معبودی نیست، او شما را از زمین آفریده و در آن استقرار داد. از او بخواهید که شما را بیمارزد و به سوی او بازگردید و توبه کنید و البته پروردگارم نزدیک و اجابت کننده است. ⁽³⁾

حضرت شعیب نیز در آغاز رسالت خویش با مردم چنین گفت:

ای قوم من! خدا را پرستش کنید که برای شما خدایی غیر او نیست و هرگز از کیل و وزن مکاهید، به راستی شما را در نعمت می بینم. و من از عذاب فراگیر روز قیامت بر شما بیمناکم. ای قوم من! کیل و وزن را به عدل کامل سازید و حقوق مردمان را کم ندهید و هرگز در زمین فساد نکنید. ⁽⁴⁾

خدا درباره رسالت حضرت موسی نیز چنین می فرماید:

موسی را با آیات و دلایل روشن و محکم به سوی فرعون و گروهش فرستادیم. پیروان فرعون امر او را پذیرفته بودند اما امر فرعون، هدایتگر و رشد دهنده نبود، در روز قیامت پیشاپیش قومش می رود و آنان را وارد آتش می سازد و چه بد محلی است برای وارد شوندگان. در دنیا و آخرت در پی خود لعنت و نفرین خواهند داشت و چه بد ذخیره ای است. ⁽⁵⁾

در ادامه این آیات می فرماید:

روزی در رسد که هیچ کس جز به اذن پروردگارش سخنی نگوید. در آن روز گروهی شقی و بدبختند و عده ای خوشبخت و سعادتمند. اما آن کسان که شقی و بدبخت شدند [به غیر خدا دل بستند و یاد او را از خاطره بردند و غیر او را پرستیدند] در آتش، فریاد و ناله ای دارند تا آسمان و زمین پابرجاست در آن ماندگار خواهند بود، مگر این که پروردگارت چیز دیگری بخواهد. البته پروردگار تو آنچه را که می خواهد قطعاً به انجام می رساند. اما آن کسانی که [با ایمان به خدای یگانه و عمل صالح] سعادتمند گردند، به بهشت درآیند و در آن، تا هنگامی که آسمان ها و زمین برپایند، جاودان هستند، مگر این که خدا چیز دیگری بخواهد و البته این بخشش خدا پایان ندارد.⁽⁶⁾

اگر دقیق بنگریم می بینیم که در دعوت تمام پیامبران علاوه بر اثبات و بیان نبوت خویش، دو رکن اساسی موجود است:

1 - پرستش خدای واحد؛ 2 - آینده انسان، سعادت یا شقاوت او (معاد)؛

بنابراین ایمان به این دو اصل توحید و معاد زیربنای دعوت انبیا را تشکیل می دهد. پیامبران با اقامه دلیل و برهان و آوردن معجزه، انسان ها را به ایمان به این دو اصل دعوت می کردند و با تشویق آنها به اندیشه و تفکر در اسرار و شگفتی های جهان، فطرت خداجویی را در آنها بیدار می ساختند تا خدا را به یگانگی پرستند و با بینش الهی خویش، آثار قدرت او را در هر گوشه ای از جهان مشاهده نمایند؛ به غایت و هدف آفرینش انسان پی برده و به جهان بعد از مرگ ایمان بیاورند و به سعادت یا شقاوت خویش در آینده بیندیشند.

پیامبران ابتدا عقاید مردم را به خدا و معاد که زیربنای کلیه اعمال و رفتارشان می باشد، اصلاح می کردند، سپس برنامه های آسمانی و احکام و

قوانین الهی خود را در اختیارشان می‌نهادند و از این طریق آنها را به خیر و صلاح دعوت می‌نمودند. لذا هر کسی همان گونه عمل می‌کند که اعتقاد دارد، اخلاق و رفتار هر کسی مطابق ایمان و باور اوست. بنابراین ایمان واقعی، عمل صالح به بار می‌آورد و شکوفه‌های زیبای نیکوکاری می‌دهد و نتیجه عقیده فاسد و نادرست، زشتی، تباهی و ستمگری است. پس برای اصلاح مردم باید از راه اصلاح جهان بینی و عقایدشان وارد شد و پیامبران نیز چنین شیوه‌ای داشتند؛ ایمان به خدا و روز جزا را در دل مردم تقویت می‌کردند تا مردم جز برای خدا نکوشند و جز اطاعت او را نپذیرند.

پیامبران و وحدت راه و هدف

در طول تاریخ، هزاران پیامبر از جانب خدا برای ارشاد و هدایت مردم آمده اند. تعدادی از آنان دارای دین و شریعت مخصوصی بوده و جمعی دیگر مبلغ و ترویج کننده دین پیامبر قبلی بوده اند. منتها اصول ادیان آسمانی و برنامه همه پیامبران یکی بوده و همه آنان انسان ها را به سوی یک هدف دعوت می نمودند. به طور کلی تمام ادیان آسمانی بر این سه اصل اساسی استوار بودند:

اول: شناخت خدای یگانه و جهان آفرین و ایمان به او (توحید);

دوم: ایمان به معاد و جهان آخرت و آینده جاودانه انسان (معاد);

سوم: ایمان به پیامبران و یگانگی راه و هدف آنها (نبوت);

پیامبران انسان ها را به پذیرش این سه اصل اساسی فرا خوانده و از آنان می خواستند تا برنامه های هدایتگر الهی را در زندگی خود به کار بندند و در مقابل فرمان خدای حکیم تسلیم باشند و برنامه زندگی خویش را تنها از دین الهی بگیرند. همه پیامبران از آدم تا خاتم، انسان ها را به همین حقیقت دعوت کرده اند. آنها راه و روشی را که خدای متعال برای زندگی انسان ها برگزیده و پسندیده است «دین خدا» نامیده اند که تنها یک دین است، نه بیشتر.

در اصول و کلیات دعوت پیامبران کوچک ترین اختلافی وجود نداشته و هر یک از آنها پیامبران گذشته را به بزرگی و احترام یاد می کرده و شیوه کار و متن دعوتش را تأیید می نموده است. هم چنین به آمدن پیامبر آینده مژده و بشارت می داده و به پیروانش سفارش و تأکید می کرده که به پیامبر آینده ایمان آورند و دعوتش را بپذیرند. خدا نیز در قرآن می فرماید:

هنگامی که به پیامبران کتاب و حکمت می دادیم تأکید می نمودیم که هرگاه بعد از او رسولی از سوی ما آمد حتماً به او ایمان آورید و یاریش کنید. (7)

قرآن کریم درباره ایمان به پیامبران و یگانگی راه و هدف آنان چنین می فرماید:

بگو به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و نیز آنچه به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و نوادگان آنها و موسی، عیسی و دیگر پیامبران نازل نموده ایمان داریم و هیچ تفاوتی بین آنان قائل نیستیم و ما همگی تسلیم خدا هستیم، و هرکسی که غیر از اسلام دینی بپذیرد هرگز از او پذیرفته نگردد و او در آخرت از زیان کاران است. (8)

اسلام یعنی در برابر امر و دین خدا تسلیم بودن. پیامبران بدین معنا همه «مُسْلِم» بوده اند؛ هر چند که «اسلام» به معنای مخصوصش به آخرین دین آسمانی و دینی که حضرت محمد ﷺ از سوی خدا آورده اطلاق می شود، مُسْلِم به فردی گفته می شود که این دین الهی را پذیرفته باشد.

حضرت ابراهیم عليه السلام هنگام دعا و مناجات این گونه از خدا تقاضا می کند:

پروردگارا! من و فرزندم اسماعیل را مُسْلِم قرار ده و از نسل من امتی به وجود آور که در برابر تو مسلم باشند، عبادت های ما را به ما بنما و توبه ما را بپذیر که تو توبه پذیر و مهربانی. پروردگارا! در ذریه و فرزندان من رسولی را مبعوث کن که آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آنان را تزکیه کند و رشد دهد که تو خدای عزیز و حکیمی. کیست که از دین و ملت ابراهیم بازگردد؟ مگر کسی که نابخردی کند. ما نیز او را در دنیا برگزیدیم و البته در آخرت در زمره صالحین خواهد بود.

بیاد آر که پروردگارش به او فرمود: اسلام آور؛ گفت: من در مقابل پروردگار جهانیان اسلام آوردم. و این نکته را ابراهیم به فرزندانش و به یعقوب سفارش نمود و فرمود: خدا این دین را برای شما برگزیده است، تا هنگام مرگ از اسلام دست برندارید و مبادا بمیرید و مسلم نباشید.

آیا شما هنگامی که یعقوب، هنگام مرگ به فرزندانش وصیت می کرد، حاضر بودید؟ هنگامی که از فرزندانش پرسید: بعد از من چه می پرستید؟ گفتند: خدای تو و پدران تو؛ ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، آن خدایی که یگانه است و ما همگی تسلیم او هستیم.⁽⁹⁾

بنابراین خدا پیامبران را با یک هدف، که همان تسلیم در برابر خداست، معرفی می کند و کسی که از راه و روش آنان رو برتابد نابخرد و نادان می شمرد؛ مثل این آیات:

خدا به او کتاب، حکمت، تورات و انجیل آموخت و او را به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل برانگیخت. حضرت عیسی به آنان گفت: من با نشانه آشکار و روشنی از سوی پروردگار به سوی شما آمده ام؛ من از گل در مقابل شما مجسمه پرنده ای می آفرینم و در آن می دمم و آن گل بی جان به اذن خدا پرنده ای می گردد، مریض های پیس و جذامی را شفا می دهم. مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه که می خورید و در منزل ذخیره می کنید خبر می دهم، در همه این کارها آیه و نشانه روشنی است، اگر مؤمن و پاکدل باشید. به تورات که پیش از من نازل شده ایمان دارم و آن را تصدیق می کنم و برخی از آنچه که بر شما حرام بوده حلال اعلام می نمایم و من آیه روشن و آشکاری از سوی پروردگار برای شما آورده ام. تقوا پیشه کنید و مرا اطاعت

نمایید بدانید که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، او را اطاعت کنید که این راه، راه مستقیم است.

اما وقتی عیسی عَلَيْهِ السَّلَام احساس کرد که سخنش را نمی پذیرند و به او نمی گروند، گفت: یاران من در راه خدا کیانند؟

حواریین گفتند: ما ایم یاران خدا، ما به خدا ایمان آورده ایم و تو گواه باش که ما همگی مُسلم هستیم. پروردگارا! ما به آنچه نازل کرده ای ایمان آورده و این رسول را متابعت نموده ایم، اسم ما را در زمره شاهدان بنویس. ⁽¹⁰⁾

انبیای الهی، همانند معلمان مدرسه، یکی پس از دیگری مبعوث شدند تا بشر را به تسلیم در برابر دین الهی دعوت کنند و با رهنمودهای خود او را در مسیر رشد و تکامل قرار دهند که همان صراط مستقیم است. دین و هدف انبیا مشترک بوده و همه آنها برای کسب رضایت خدا و تقرب به او تلاش می کردند. در بین ادیان آسمانی پیامبران هیچ اختلافی جز در احکام فرعی ادیان، که آن هم به علت شرایط و اوضاع زمان و استعداد افراد بوده، وجود نداشته است، شرایط زمان و مراتب درک و استعداد مردم در همه زمان ها یکسان نبوده است، لذا پیامبران با توجه به سطح درک و استعداد مردم با آنان سخن می گفتند و به تدریج فهم و درک آنان را در پذیرش معارف دین، رشد و تکامل می بخشیدند تا این که نوبت به آخرین پیامبر آسمانی، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید؛ او با معارف و احکام وسیع و بسیار دقیق، که چنین وسعت و دقتی را در ادیان پیشین نمی توان یافت، برای هدایت مردم مبعوث شد و به علت گستردگی و عظمت معارف و فراگیر بودن احکامی که برای مردم آورده و راه تفکر و تحقیق و استنباط را در متون دین باز گذارده، به عنوان آخرین و برترین دین آسمانی از

طرف خداوند متعال اعلام شده است. خدای کریم در مورد محتوای دین اسلام و ارتباط آن با ادیان پیشین، چنین می فرماید:

از [احکام] دین، آن چه را که به نوح درباره آن سفارش کرده، برای شما تشریح کرد و آن چه را به تو [ای پیامبر] وحی نمودیم و آن چه را هم که درباره آن به ابراهیم، موسی و عیسی سفارش کرده بودیم برگزیدیم [از همه اینها این دین را برای شما تشریح کردیم] که: دین را به پا دارید و هرگز در آن تفرقه اندازی نکنید.

استقامت پیامبران

ایمان به خدا و جهان آخرت در عمق جان پیامبران نفوذ کرده و به مرتبه یقین و شهود رسیده بود. با جهان غیب در ارتباط بودند و در مأموریت خود کوچک ترین شک و تردیدی نداشتند. بر قدرت بی پایان الهی اعتماد کرده و از هیچ قدرتی نمی هراسیدند. در انجام مسؤولیت آسمانی خود مصمم بودند و از کمبود نیرو و ترسی نداشتند. انبوه مشکلات و کارشکنی های دشمنان در عزم راسخ آنان هیچ خللی وارد نمی ساخت و با استقامت و پایداری در حل مشکلات جامعه می کوشیدند. همین قاطعیت و استقامت را می توان یکی از عوامل مهم پیروزی آنان دانست. مطالعه زندگی پیامبران و سعی و تلاش آنها بسیار جالب و آموزنده است. در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

استقامت حضرت ابراهیم علیه السلام

این پیامبر بزرگ الهی یک تنه در برابر شرک و بت پرستی قیام کرد و با دستگاه طاغوتی نمرود که حامی بت و بت پرستی بود در افتاد و از نیروی عظیم او نهراسید و با قاطعیت گفت: به خدا سوگند! چون بروید فکری برای بتان شما خواهم کرد. ⁽¹²⁾

او به تنهایی برای شکستن بت ها قیام کرد. در یک روز که بت پرستان به خارج شهر رفته بودند وارد بت کده بزرگ شد، بت ها را در هم کوبید. هنگامی که در دادگاه طاغوتی نمرود به جرم شکستن بت ها به سوختن در آتش محکوم شد کوچک ترین اظهار ضعف و پشیمانی نکرد و در دفاع از عقیده خود همچنان استوار بود. حتی هنگامی که با منجنیق در میان انبوه آتش پرتاب شد، اظهار ضعفی از خود نشان نداد و از هیچ کس جز خدا یاری نخواست، تا این که به اراده خدا آتش برایش سرد و سلامت شد.

استقامت حضرت ابراهیم در مبارزه با بت پرستی و اقامه توحید به حدی بود که در قرآن به عنوان یک امت توصیف شده است: به راستی ابراهیم امتی تابع فرمان خدا و حق گرا بود و از مشرکان نبود. ⁽¹³⁾

استقامت حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام نیز به رسالت مبعوث شد و از جانب خدا مأموریت یافت که برای ابلاغ نبوت خود و نجات قوم مظلوم بنی اسرائیل به دربار طاغوتی فرعون برود و او را ارشاد نماید. با لباس های پشمینه و یک عصا، به اتفاق برادرش هارون، بدون هیچ گونه وحشت و اضطرابی به کاخ بزرگ فرعون ستمگر رفت و با کمال قدرت فرمود: ای فرعون! من فرستاده خدای عالمیان هستم. بر من جز حقیقت گویی سزا نیست. من نشانه ای از خدا برایتان آورده ام. پس فرزندان اسرائیل را با من بفرست. ⁽¹⁴⁾

حضرت موسی برای دعوت مردم به توحید و نجات بنی اسرائیل سال ها با فرعون ستمگر و دستگاه طاغوتی او مبارزه کرد و در برابر همه مشکلات و شکنجه های فرعونیان صبر و استقامت به خرج داد و در بحبوحه درگیری ها و سختی ها بنی اسرائیل را به صبر و استقامت دعوت می کرد و می فرمود: از خدا نیرو و کمک بگیری و پایدار باشید، زمین از آن خداست و به هر یک از بندگان خود که بخواهد می دهد و سرانجام از آن پرهیزکاران است. ⁽¹⁵⁾

قوم حضرت موسی که گویا صبرشان تمام شده بود می گفتند: پیش از آن که نزد ما بیایی و پس از آن اذیت شده ایم. ⁽¹⁶⁾

حضرت موسی برای دلداری و تقویت روحی آنها می فرمود:

امید است خدا دشمنانتان را هلاک کند و شما را در زمین جانشین آنها گرداند و بنگرد چگونه رفتار می کنید. ⁽¹⁷⁾

حضرت موسی در انجام مأموریت مهم و خطرناک خود آن قدر پایداری کرد تا سرانجام پیروز شد و فرعون را به هلاکت افکند و رژیم طاغوتی او را

سرنگون ساخت و بنی اسرائیل را از ذلتِ عبودیت، ظلم، شکنجه و قتل
فرعونیان نجات داد.

استقامت حضرت محمد ﷺ

حضرت محمد ﷺ نیز یک تنه در برابر شرک و بت پرستی قیام کرد و با عزمی راسخ و اراده ای قاطع برای نیل به هدف والای خود کوشید و در برابر انواع مشکلات استقامت کرد. در طول 23 سال نبوتش که با صدها مشکل طاقت فرسا مواجه می شد کوچک ترین ضعف و تردیدی از خود نشان نداد. او از جانب خدا مأموریت داشت تا در طریق رسیدن به هدف نهایی پایداری کند. در قرآن می فرماید: پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن و نیز هر که با تو توبه کرده است و طغیان نکنید که او به کردارتان بینا است. (18)

پیامبر اسلام در طول مدت رسالت؛ حتی در آغاز دعوت، به طور صریح و قاطع رسالت خویش را بیان می کرد و از کثرت دشمنان هراسی نداشت. در آن زمان که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد و مأموریت یافت که دعوت خویش را علنی سازد، به علی بن ابی طالب عليه السلام دستور داد: غذایی تهیه کند و خویشان را دعوت نماید تا آنها را به اسلام بخواند. علی عليه السلام نیز طبق دستور رسول خدا غذایی تهیه کرد و حدود چهل نفر از خویشان را دعوت نمود، بعد از صرف غذا وقتی خواست صحبت کند، ابولهب مانع شد تا این که مهمانان متفرق شدند. علی بن ابی طالب عليه السلام می گوید: به دستور پیامبر برای دفعه دوم نیز همین عمل را انجام دادم باز هم به او اجازه صحبت ندادند، برای دفعه سوم نیز دعوت را تکرار نمودم، این بار پیامبر بعد از صرف غذا فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا قسم! سراغ ندارم که جوانی در عرب برای قوم خود مأموریتی بهتر از من داشته باشد. من نیکی دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خدا مرا فرمان داده تا شما را به سوی آن بخوانم.

پس چه کسی در این امر مرا کمک می کند تا وصی و جانشین من باشد؟
[حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عکس العمل آنان را چنین نقل فرموده که] آنان همه روی
برگردانده و نپذیرفتند.

پس من که جوان ترین و چشم تیزترین و دقیق ترین آنان بودم گفتم: من ای
فرستاده خدا وزیر و یاور تو خواهم بود. دستی به پشت شانه ام زد و گفت: این
برادرم، وصیّم و جانشینم در میان شما است. از او بشنوید و اطاعت کنید. سپس
قوم برخاسته می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: تو را فرمان می دهد که به
فرزندت گوش دهی و از او فرمانبری. ⁽¹⁹⁾

مشرکان برای جلوگیری از پیام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از هر وسیله ای استفاده می
کردند، ولی آن حضرت هم چنان پایداری می کرد. روزی سران قریش به
حضور ابوطالب، عموی پیامبر، رفته و گفتند:

ای ابوطالب! سنی از تو گذشته و مرد شریفی هستی و ما پیش از این از تو
خواستیم پسر برادرت را باز داری و تو این کار را نکردی. به خدا! ما بر این
وضع صبر نمی کنیم که کسی به خدایان و پدران ما ناسزا گوید و خواب هایمان
را سفاهت داند، مگر آن که یا او را از ما بازداری یا با او و تو مبارزه می کنیم تا
یکی از دو گروه هلاک شود یا چنان که پیش از این آمد گفتند و بازگشتند.

بر ابوطالب دوری قوم و دشمنی آنان گران آمد و از سویی اسلام نیاوردن به
پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رهاکردنش هم گوارا نبود. پیکی فرستاد تا ماجرای یاد شده را
این گونه برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگوید: جان خودت و جان مرا حفظ کن و چیزی
را که توانش ندارم بر من بار مکن. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گمان برد اتفاقی برای عمویش
رخ داد و او پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها می کند. لذا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای عمو اگر

خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند که این امر را کنار نهم هرگز نمی پذیرم، مگر این امر را ظاهر کنم یا خود هلاک شوم. (20)

پیامبر اسلام با جهانی پر از شرک و کفر مواجه بود، در مراحل دعوت خویش با صدها مشکل برخورد می نمود. بارها او را اذیت می کردند، پیروان اندکش را با انواع عذاب ها و شکنجه ها آزار می نمودند. او و طرفدارانش را در شعب ابوطالب زندانی کردند و تحت محاصره اقتصادی قرار دادند. جاننش همواره در معرض تهدید قرار داشت و بارها به قتلش تصمیم گرفتند و آزارهای متعدد دیگر، ولی با استقامت و قاطعیت مأموریت الهی خود را انجام می داد تا سرانجام بر دشمنان پیروز شد و پرچم توحید را در جهان برافراشت و بدین وسیله به مسلمانان، خداپرستان و اصلاح طلبان درس صبر و استقامت و هدفداری آموخت.

بخش دوم: پیامبر اسلام ﷺ (نبوت خاصه)

اثبات پیامبری حضرت محمد ﷺ

برای شناخت پیامبر راستین الهی از جمله حضرت محمد ﷺ از چند راه می توان استفاده کرد:

1 - مطالعه و بررسی دقیق در اخلاق، رفتار و کیفیت زندگی شخص مدعی پیامبری.

2 - مطالعه و دقت در مجموعه عقاید، احکام، قوانین و اخلاقیاتی که به عنوان دین معرفی می کند.

3 - اخبار و بشارت هایی که از پیامبران الهی پیشین درباره اش رسیده است.

4 - انجام دادن کارهای خارق العاده و معجزه، که از دیگر انسان ها ساخته نیست.

با مطالعه تاریخ صدر اسلام معلوم می شود که مسلمانان آن زمان، در پذیرفتن اسلام یکسان نبوده اند؛ یعنی همه آنان از پیامبر اسلام مطالبه معجزه نمی کردند یا برخی در اثر مشاهده آن، به اسلام ایمان نمی آوردند، بلکه حصول اعتقاد و اطمینان به پیامبری آن حضرت و صدق ادعایش معمولاً از راه دیگر بوده است. در این جا به پاره ای از آن راه ها اشاره می شود:

راه اول از مطالعه تاریخ صدر اسلام استفاده می شود که برخی افراد، از شخصیت فوق العاده، اخلاق پسندیده، کردار نیک، تقید به راست گویی و درست کاری، امانت داری حضرت محمد ﷺ و حُسن سابقه اش متأثر شده و از این طریق، به صدق ادعای پیامبری او اطمینان پیدا کرده و ایمان آورده اند.

حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت و حتی از زمان کودکی، شخصیت ممتازی داشت و به خیرخواهی، امانت داری و حمایت از محرومان و مستضعفان، راست گویی و درست کاری معروف بود و کوچک ترین سابقه سوئی نداشت. جمعی از مردم ادعای پیامبری آن حضرت را قبول کردند و از این طریق ایمان آوردند.

حضرت خدیجه، نخستین زنی که دعوت آن جناب را پذیرفت و اسلام آورد، را می توان در رأس این افراد دانست، وی حضرت محمد را بهتر از دیگران می شناخت و با صفات و کمالات نفسانی و مراتب صدق و تقوای آن حضرت آشناتر بود. از این جاست که در آغاز دعوت و قبل از دیگران دعوت او را پذیرفت و ایمان آورد. لذا همین کمالات ذاتی را به عنوان دلیل صدق ادعایش دانست و او را در تعقیب رسالت تشویق نمود.

در تاریخ آمده است که حضرت محمد ﷺ بعد از این که در کوه حرا جبرئیل را مشاهده کرد و اولین مرحله وحی را دریافت نمود، با سرعت به منزل آمد و جریان را با همسرش (خدیجه) در میان نهاد.

خود آن حضرت می فرماید: نزد خدیجه آمدم و گفتم: بر جان خودم ترسناک هستم. آن گاه داستان مشاهده جبرئیل و پیام او را برایش بیان کردم. خدیجه در جواب گفت: بشارت باد، به خدا سوگند که او هیچ گاه تو را خوار و ذلیل نمی گرداند. به خدا قسم! تو صله رحم می کنی، راستگو و امانت داری،

سختی های زندگی دیگران را تحمل می کنی، مهمان نواز هستی و در سختی های روزگار به مردم کمک می کنی. (21)

رسول خدا ﷺ گاهی همین موضوع را شاهد صدق نبوتش قرار می داد و از مردم می خواست که نبوتش را بپذیرند.

بلاذری می نویسد: وقتی آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) بر حضرت محمد ﷺ نازل شد، بر کوه صفا بالا رفت و با صدای بلند، مردم قریش را صدا زد. قریش نیز صدایش را شنیده و گفتند: محمد بر کوه صفا است و شما را فرا می خواند. همه به سوی شتافته و گفتند: ای محمد! برای چه ما را صدا زدی؟ فرمود: اگر به شما خبر بدهم که سواران دشمن پشت این کوه آماده حمله هستند آیا گفتار مرا تصدیق می کنید؟ گفتند: بله، سخن تو را تصدیق می کنیم، زیرا تو نزد ما متهم به دروغگویی نیستی و هیچ گاه دروغی را از تو نشنیده ایم. فرمود: پس من شما را از عذاب شدید قیامت بیم می دهم. ای فرزندان عبدالمطلب! ای فرزندان عبد مناف! ای فرزندان زهره! (تا این که طوایفی از قریش را نام برد). خدا به من امر کرده که خویشان نزدیکم را به اسلام دعوت کنم. من برای دنیای شما مالک سودی نیستم و برای آخرت شما بهره ای را نمی شناسم، جز این که بگوئید: لا اله الا الله. (22)

علی بن ابی طالب عليه السلام نیز از همین طریق اسلام را پذیرفت. او اولین مردی است که در آغاز بعثت، در اثر شناخت و اطمینانی که نسبت به آن حضرت داشت دعوتش را قبول کرد و ایمان آورد.

ابوبکر نیز از همین طریق مسلمان شد. ابوالفداء از ابن اسحاق نقل کرده است: ابوبکر قبل از بعثت با حضرت رسول معاشرت داشت و صداقت، امانت داری،

نیکوسرشتی و کرامت اخلاقی او را در حدی می دانست که از دروغ گفتن به مردم مصونیت دارد؛ چه رسد بر دروغ بستن به خدای متعال. (23)

اکثر مسلمانان صدر اسلام از همین طریق ایمان آوردند، چون به راست گویی، پاکی، امانت داری و درست کاری او اطمینان داشتند و می دانستند که هرگز دروغ نگفته و نمی گوید. لذا ادعای نبوت و رسالت او را از راه یقین قبول کردند و ایمان آوردند.

در آینده نزدیک درباره شخصیت ممتاز و جذّاب حضرت محمد ﷺ و اخلاق و صفات و کردار نیک آن بزرگوار بحث خواهیم کرد.

راه دوم در شناخت حقانیت و آسمانی بودن یک دین و تصدیق پیام آور آن می توان از طریق مطالعه و کنجکاوی در متن عقاید و دستوره‌های اخلاقی آن دین استفاده کرد. اگر عقاید پیشنهادی آن دارای ویژگی‌هایی از قبیل: مطابقت با موازین عقل، مخالف اوهام و خرافات، جامع و گشاینده مشکلات اخلاقی اجتماعی مردم، دعوت مردم به اخلاق و کردار نیک و نهی آنها از مفاسد اجتماعی و اخلاقی بود معلوم می شود که آن دین، حق و آسمانی است و آورنده اش از طرف خدا آمده و پیامبر واقعی خداست.

اما اگر عقاید آن دین، موهوم و باطل و احکامش سست و بی پایه باشد و نتواند با مشکلات اجتماعی و اخلاقی مبارزه نماید، معلوم می شود که مدعی آن دروغگو و دین او باطل و پوچ است.

جمعی از مسلمانان صدر اسلام نیز از همین طریق اسلام را پذیرفتند. آنان بعد از مطالعه و تفکر در عقاید و قوانین اسلام به این نتیجه رسیدند که پیشنهاد و تدوین چنین عقاید عالی و صددرصد صحیح و کامل نمی تواند توسط یک

انسان درس نخوانده، آن هم در اجتماع عقب مانده و منحط بت پرستی و مفسد اخلاقی جزیره العرب ارائه شده باشد، بلکه باید از جانب خدا باشد. در این جا به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

عمرو بن عنبسه می گوید: در آغاز بعثت، در مکه خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم، در حالی که در خفا زندگی می کرد. عرض کردم: شما کی هستید؟ فرمود: پیامبر هستم. گفتم: پیامبر کیست؟ فرمود: فرستاده خدا.

گفتم: واقعاً خدا تو را فرستاده است؟ فرمود: آری. گفتم: برای چه فرستاده؟ گفت: برای این که تنها خدا را عبادت کنی، شریکی برایش قرار ندهی، بت ها را بشکنی و با خویشانت ارتباط خوب داشته باشی. گفتم: برای چیزهای خوبی تو را فرستاده است... عمر می گوید: با شنیدن این سخن اسلام را قبول کردم. (24)

ابوالفداء درباره اسلام آوردن خالد بن سعید می نویسد: خالد، رسول خدا ﷺ را ملاقات کرد و گفت: تو ما را به چه امری دعوت می کنی؟ آن حضرت فرمود: ایمان به خدای یگانه و نبوت محمد و دست برداشتن از پرستش سنگی که نه می شنود، نه زیان می رساند، نه می بیند، نه نفعش به کسی می رسد و عبادت کنندگانش را از غیر آنها تشخیص نمی دهد.

در این هنگام خالد گفت: (أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنك رسول الله).

پس رسول خدا از اسلام آوردن او شادمان گشت. (25)

سخنانی که در میان مهاجران مسلمان و نجاشی، پادشاه حبشه، رد و بدل شد همین راه را تأیید می کند.

ابن اثیر داستان هجرت مسلمانان را تفصیلاً بیان کرده که اجمالش این است: در سال پنجم بعثت جمعی از مسلمانان که از زجر و شکنجه دشمنان به ستوه آمده بودند، ناچار شدند برای حفظ جان و دین خود به حبشه هجرت نمایند.

پس از مدتی قریش دو نفر را با هدیه های فراوانی به سوی حبشه فرستاد تا مسلمانان فراری را بگیرند و به مکه بازگردانند. فرستادگان حضور نجاشی آمدند و تقاضاهای خود را بیان کردند. نجاشی مسلمانان پناهنده را به دربار احضار کرد و گفت: این چه دینی است که شما آیین پدرانتان را ترک کرده و حتی به دین ما یا سایر ادیان هم داخل نشده اید؟

جعفر بن ابی طالب سخن گوی مسلمانان در جواب گفت: ما در زمان جاهلیت، بت ها را پرستش می کردیم، گوشت حیوان مرده را می خوردیم، کارهای زشت انجام می دادیم، با خویشان خود قطع رابطه می کردیم، با همسایگان بدرفتاری داشتیم، نیرومندان ما حق ضعیفان را پایمال می کردند. تا این که خدا پیامبری را برای ما فرستاد که نسب او را می شناختیم و به صداقت و امانتداری و پاکدامنی او اطمینان داشتیم. او ما را به توحید و نفی شرک و ترک پرستش بت ها دعوت نمود. ما را به راست گویی، ادای امانت، ارتباط با خویشان، احسان به همسایگان و اجتناب از گناهان؛ از جمله قتل نفس امر کرد. از ارتکاب کارهای زشت، شهادت باطل و خوردن مال یتیم نهی کرد. ما را به نماز خواندن و روزه گرفتن فراخواند. جعفر تعدادی دیگر از دستوره های اسلام را نیز بیان کرد. بعد از آن گفت:

ما به پیامبر اسلام ایمان آوردیم و او را تصدیق نمودیم. حرام او را حرام و حلال او را حلال دانستیم. لذا مورد تجاوز و تعدی دوستانمان قرار گرفتیم؛ ما را مورد عذاب و شکنجه های شدید قرار دادند تا از دینمان دست برداریم و به بت پرستی برگردیم. چون بر ما غلبه کردند مورد ستم واقع شدیم و مانع انجام وظایف دینی می شدند، به کشور شما هجرت نمودیم و امیدواریم در این جا مورد ستم قرار نگیریم.

نجاشی گفت: آیا چیزی از آن چه از جانب خدا برای شما آورده به همراه دارید؟ جعفر گفت: آری و بعد چند آیه از سوره «کهیعص» را برایش خواند. نجاشی و اُسقف های حاضر از شنیدن آیات گریستند. نجاشی گفت: این سخنان و آن چه بر عیسی نازل شده از یک منبع نورانی است، شما در کشور ما آزاد هستید، هر کجا خواستید بروید، به خدا سوگند! هیچ گاه شما را تسلیم آنان نخواهم کرد. (26)

بنابراین، روش مطالعه و بررسی در عقاید و احکام دین را می توان به عنوان یک وسیله شناخت ادیان حق معرفی نمود. بسیاری از مردم صدر اسلام و بعد از آن از این طریق به اسلام گرویده اند، در این زمان نیز گروهی از حقیقت جویان از این طریق به اسلام می گروند.

در خاتمه تذکر این نکته را لازم می دانیم: گرچه جمع کثیری از مسلمانان صدر اسلام و بعد از آن به صحت ادعای پیامبر اسلام اطمینان و یقین پیدا کرده و به اسلام گرویده اند و یقینشان حجت است، ولی ممکن است راه های مذکور برای دیگران الزام آور و قانع کننده نباشد. لذا نمی توان بدین وسیله با دیگران احتجاج نمود. بنابراین این ها را می توان از شواهد صدق معرفی کرد، نه از جمله براهین قطعی و قابل احتجاج.

پیامبر اسلام و بشارت ها

سومین راهی که با آن، مدعی نبوت تصدیق می شود، بشارت پیامبر پیشین است که نبوت او قبلاً به اثبات رسیده باشد. در مورد اثبات پیامبری حضرت محمد ﷺ نیز از این طریق استفاده شده است؛ مثلاً قرآن کریم بشارت های پیامبران درباره پیامبری حضرت محمد ﷺ را بیان کرده و آنها را غیر قابل تردید می داند؛ مانند آیات ذیل:

وقتی از جانب خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان نازل شد و از پیش هم خواهان پیروزی بر کافران بودند، اما وقتی چیزی را که می شناختند برایشان آمد و انکار کردند، پس لعنت خدا بر کافران باد. ⁽²⁷⁾

کسانی که به آنان کتاب دادیم، محمد را همانند فرزندانمان می شناختند و گروهی از آنان آگاهانه، حق را کتمان می کنند. ⁽²⁸⁾

همان کسانی که از رسول و پیامبر درس نخوانده ای که نام او را در تورات و انجیل می یابند پیروی می کنند [همان پیامبری که] آنان را به کارهای نیک دعوت می کند و از کارهای زشت نهی می نماید، پاکیزه ها را برایشان حلال و آلوده ها را حرام می کند. و زنجیرها را از گردنشان بر می دارد، پس آنان که به او ایمان آوردند و او را گرامی داشتند و یاری کردند، و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، این افراد رستگارانند. ⁽²⁹⁾

و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من رسول خدا به سوی شما هستم، و تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می کنم، و به رسولی که بعد از من می آید و نامش احمد است بشارت می دهم. پس هنگامی که دلائل روشن برایشان آورد گفتند: این سحری آشکار است. ⁽³⁰⁾

از آیات مذکور به خوبی استفاده می شود که در زمان بعثت پیامبر اسلام و نزول قرآن، یهودیان و نصرانیان ساکن جزیره العرب، در انتظار ظهور پیامبری بودند که از آن سرزمین مبعوث گردد و از عقیده خداپرستی و توحید و از مؤمنین و ادیان آسمانی حمایت کند. یهود و نصارا آن چنان با صفات و نشانه های پیامبر موعود آشنا بودند که او را همانند فرزندان خودشان می شناختند؛ حتی می دانستند که نامش احمد است.

معلوم می شود که حضرت عیسی، موسی و دیگر پیامبران الهی، آمدن آن پیامبر را بشارت داده و صفاتش را بیان کرده بودند و حتی نام و نشانه هایش در تورات و انجیل موجود بوده است. یهود و نصارا آن قدر به آمدن آن پیامبر عقیده داشتند که هرگاه مورد تجاوز مشرکان و کافران واقع می شدند و قدرت دفاع نداشتند، مشرکین را تهدید می کردند که به زودی پیامبر موعود مبعوث می شود و از ما حمایت می کند.

ابن هشام می نویسد: عاصم پسر عمر بن قناده از مردان قبیله اش نقل کرده است که می گفتند: علاوه بر لطف خدا و هدایتش حماد ما را به اسلام دعوت کرد. ما مشرک بودیم و گاهی میان ما و برخی مردان یهود که از علومی برخوردار بودند که نزد ما نبود، ظلم و تعدیاتی به وجود می آمد، وقتی کار بدی را از ما مشاهده می کردند می گفتند: زمان بعثت پیامبر موعود نزدیک شده، هرگاه مبعوث شد ما شما را همانند عاد و ارم خواهیم کشت. ما همواره این تهدید را از آنان شنیده بودیم.

پس وقتی حضرت محمد ﷺ به رسالت مبعوث شد ما دعوتش را اجابت کردیم و شناختیم که همان پیامبری است که یهود ما را به بعثت او تهدید می

کردند. پس ما بر یهود سبقت جستیم و ایمان آوردیم ولی آنان کفر ورزیدند.
پس آیات سوره بقره درباره ما و آنها نازل شد. (31)

بلاذری می نویسد: صفیه، دختر عبدالمطلب، به ابولهب گفت: ای برادر! آیا سزاوار است که تو پسر برادرت و اسلام او را رها کنی؟ به خدا سوگند! همواره علما خبر می دادند که از پشت عبدالمطلب پیامبری خارج می شود و محمد همان پیامبر موعود است. (32)

در کتاب های تاریخ نیز نام بسیاری از علمای اهل کتاب و کاهنان دیده می شود که قبل از بعثت پیامبر اسلام در انتظار ظهور آن حضرت بوده و به دیگران خبر می داده اند. در ذیل به برخی از این نمونه ها اشاره می کنیم:

حضرت محمد ﷺ در زمان کودکی به همراه عمویش، ابوطالب، به شام سفر کرد، در بین راه به دیر راهبی به نام «بحیری» رسیدند، راهب قافله را به مهمانی دعوت نمود، بعد از این که آثار و علایم فوق العاده ای را از حضرت محمد ﷺ مشاهده کرد و از عمویش سؤال هایی نمود، در خفا به او گفت: پسر برادرت را به وطن باز گردان و او را از خطر یهود حفظ کن. به خدا سوگند اگر او را ببینند و بشناسند به هلاکت می رسانند. بدان که فرزند برادرت به مقام بسیار بزرگی خواهد رسید. (33)

راهبی به نام عیصا در «مرّ ظهران» زندگی می کرد. او دارای علوم فراوانی بود. هر سال یک مرتبه به مکه می آمد و با مردم ملاقات می نمود. در یکی از سال ها به مردم گفت: ای اهل مکه! به زودی در میان شما فردی متولد می شود که عرب و عجم تسلیم او خواهند شد. زمان او نزدیک شده و هر کس او را درک کند و ایمان بیاورد به آرزوی خود رسیده است، و هر که با او مخالفت نماید اشتباه می کند. به خدا سوگند! من در انتظار او هستم. (34)

محمد بن سلمة می گوید: در طایفه «بنی عبدالاشهل» یک نفر یهودی به نام «یوشع» بود. در زمان کودکی از او شنیدم که می گفت: زمان آن نزدیک شده که پیامبری از این بیت (کعبه) مبعوث شود. هر کس او را درک کند باید او را تصدیق نماید. پس زنده بودیم تا این که پیامبر اسلام مبعوث شد، ما اسلام آوردیم ولی آن یهودی به سبب حسادت از قبول اسلام امتناع ورزید.⁽³⁵⁾

عاصم بن عمر می گوید: پیرمردی از بنی قریظه به من گفت: آیا علت مسلمان شدن ثعلبة بن سعیه، اسید بن سعیه، اسد بن عبید و جمعی دیگر از بنی هدل را می دانی؟ گفتم: نه. گفت: یک نفر یهودی به نام ابن هیبان، چند سال قبل از اسلام از شام نزد ما آمد و مقیم شد. به خدا سوگند که افضل از او ندیده بودم. مدتی نزد ما سکونت داشت. وقتی مرگ خویش را نزدیک دید گفت: ای جماعت یهود! آیا می دانید چرا در این شهر سکونت گزیدم؟ گفتم: نه. گفت: چون در انتظار پیامبری هستم که زمان خروجش نزدیک شده و به این شهر هجرت خواهد کرد. امیدوارم مبعوث شود و از او پیروی کنم. زمان آن پیامبر نزدیک شده، در ایمان به او دیگران بر شما سبقت نگیرند. او با مخالفان خود جنگ خواهد کرد.

وقتی پیامبر اسلام مبعوث شد و بنی قریظه را محاصره کرد. این جوانان گفتند: ای بنی قریظه! به خدا سوگند! این همان پیامبری است که ابن هیبان می گفت. بنی قریظه جواب دادند: او نیست. گفتند: به خدا سوگند! اوست، زیرا صفات و علائم او را دارد. پس اسلام آوردند و بدین وسیله نفوس و اموال و خانواده خود را حفظ کردند.⁽³⁶⁾

در بخشی از سرگذشت سلمان فارسی و اسلام او چنین آمده: سلمان می گوید: با یکی از راهبان بزرگ به سوی بیت المقدس روانه شدیم، مردی بود

بسیار خوب و بزرگ و مورد احترام همگان. در بین راه رو به من کرد و گفت: ما خدایی داریم و قیامت و بهشت و دوزخ و حسابی در پیش است. بعد از مقداری موعظه، گفت: ای سلمان! خدا به زودی پیامبری را می فرستد که احمد نام دارد. از سرزمین مکه مبعوث می شود، هدیه می گیرد ولی صدقه نمی پذیرد، خاتم نبوت در بین شانه دارد. زمان او نزدیک شده ولی من چون پیر شده ام گمان نمی کنم او را درک کنم. اگر تو او را درک کردی تصدیقش کن و به او ایمان بیاور. سلمان گفت: حتی اگر مرا به ترک دین تو بخواند؟ گفت: آری، زیرا حق با اوست و پیروی از او مورد رضای خدا می باشد. (37)

عامربن ربیعہ می گوید: از زیدبن عمروبن نفیل شنیدم که می گفت: من در انتظار ظهور پیامبری از فرزندان اسماعیل و عبدالمطلب هستم. گمان نمی کنم که او را درک نمایم، اما به او ایمان دارم و شهادت می دهم که او پیامبر خدا است. (38)

وقتی خدیجه آنچه را غلامش در سفر شام از حضرت محمد ﷺ دیده بود یا از راهب شنیده بود، برای ورقه بن نوفل، که از دانشمندان مسیحی بود، بیان کرد، گفت: اگر این سخن درست باشد محمد، پیامبر این امت است. من می دانم که برای این امت پیامبری است که در انتظارش هستیم. (39)

البته ما مدعی نیستیم که اسناد همه بشارت ها صحیح است، بلکه شاید بعض آنها قابل خدشه باشند، اما از آیات مذکور و مجموع بشارت ها چنین استفاده می کنیم که: در زمان بعثت پیامبر اسلام و قبل از آن، بشارت هایی در بین مردم شایع بوده و عموم مردم؛ مخصوصاً علمای اهل کتاب، در انتظار پیامبری بوده اند که در جزیره العرب مبعوث می شود و با برخی صفات و آثارش آشنا بوده اند.

این بشارت‌ها ممکن است از دو طریق در میان مردم شیوع یافته باشد: یکی از طریق گفته‌ها و خبرهای علمای دین که زبان به زبان رد و بدل می‌شده و بدین وسیله در بین مردم رواج می‌یافته و احیاناً در کتب هم ثبت می‌شده و در نهایت از گفتار پیامبران گذشته استفاده شده است. دیگری به نقل از کتاب‌های آسمانی؛ مانند: تورات، انجیل، زبور و غیره.

از آیه 157 سوره اعراف استفاده می‌شود که برخی از آثار و صفات پیامبر اسلام ﷺ در تورات و انجیل بوده و یهود و نصارا از آن خبر داشته‌اند. با این که آیه مذکور به گوش آنان می‌رسید ولی هیچ‌گاه در صدد انکار آن بر نیامدند؛ بلکه جمعی از آنان از همین طریق اسلام را پذیرفتند که به نمونه‌هایی از آنان اشاره شد.

به هر حال متأسفانه اکثر یهود و نصارا از قبول اسلام امتناع ورزیدند و کار خود را این‌گونه توجیه می‌کردند که پیامبر موعود باید از بنی اسرائیل باشد، در صورتی که محمد از بنی اسرائیل نیست. در این جهت علمای آنها نقش مهمی را ایفا کردند و به هر طریق ممکن عامه مردم را از قبول اسلام باز می‌داشتند. تعصبات شدید دینی و حب مال و جاه و مقام به آنان اجازه پذیرش حق را نمی‌داد.

تحقیق در نوع بشارت‌ها و بررسی دقیق تورات و انجیل، مقایسه انجیل‌های مختلف و انتخاب انجیل صحیح، اثبات تحریف در این دو کتاب، چنان که ادعا شده، به بحث‌های طولانی و تألیف کتابی بزرگ نیاز دارد، که در این جا امکان آن نیست. لذا علاقه‌مندان را به مطالعه کتاب‌های بشارت‌ها توصیه می‌کنیم.

پیامبر اسلام و اعجاز

چهارمین راه شناخت پیامبران آسمانی آوردن معجزه است. معجزه یعنی کار خارق العاده ای که انسان های عادی از انجام آن عاجزند و با علل و عوامل متعارف تحقق نمی یابد. از آن جا که پیامبران مدعی هستند که با خدای جهان در ارتباطند و پیام های او را می شنوند، باید برای اثبات ادعای خود دلیل و معجزه داشته باشند که انجام آن، از غیر خدا ساخته نیست.

همه پیامبران، معجزه داشته اند. پیامبر اسلام ﷺ اصل اعجاز را درباره پیامبران پیشین پذیرفته بود. در قرآن کریم به ده ها معجزه از پیامبران گذشته اشاره شده است. بنابراین، باید خودش نیز معجزه داشته باشد، چون درست نیست که معجزه پیامبران را نقل کند ولی خودش از آوردن معجزه ناتوان بوده و بگوید: پیامبران گذشته برای اثبات نبوت، معجزه داشتند ولی من معجزه ای ندارم، دعوتم را بدون معجزه بپذیرید.

بنابراین پیامبر اسلام ﷺ نیز معجزاتی دارند که در کتاب های تاریخ ثبت شده است.

بلاذری می نویسد: ورقه به حضرت محمد ﷺ گفت: هیچ پیامبری مبعوث نشده جز این که نشانه و علامتی داشته است، پس نشانه تو چیست؟ رسول خدا ﷺ درخت «سمره» را دعوت به حرکت نمود، درخت نیز زمین را شکافت و به سوی آن حضرت آمد. پس ورقه گفت: به پیامبری تو شهادت می دهم و اگر امر به جهاد کنی می پذیرم و تو را یاری می کنم. (40)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من در خدمت پیامبر اسلام ﷺ بودم که جماعتی از قریش خدمتش رسیده و گفتند: ای محمد! تو امر بزرگی را ادعا می

کنی که هیچ یک از پدران و خانواده ات چنین ادعایی نداشته اند. ما چیزی را از تو طلب می کنیم، اگر آن را انجام دادی می فهمیم که پیامبر هستی و گرنه می فهمیم که تو ساحر و دروغگو می باشی.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: چه می خواهید؟ گفتند: از این درخت بخواه که با ریشه از زمین کنده شود و نزد شما بیاید. فرمود: خدا به همه چیز قادر است، اگر خدا خواسته شما را انجام بدهد آیا ایمان می آورید و به حق شهادت می دهید؟ گفتند: آری. فرمود: خواسته شما را انجام می دهم ولی می دانم که شما ایمان نمی آورید بعضی از شما در آینده در چاه خواهید افتاد، و برخی فتنه می کنند و احزابی را به وجود می آورند. آن گاه درخت را مورد خطاب قرار داده و فرمود: اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و مرا رسول خدا می دانی از زمین کنده شو و با اذن خدا نزد من بیا.

امیرالمؤمنین ع می فرماید: به خدا سوگند! درخت از ریشه کنده شد و به سوی آن حضرت حرکت کرد، در این حال صدایی داشت مانند صدای پرزدن پرندگان. درخت آمد و در مقابل رسول خدا ایستاد، برخی شاخه هایش را بر سر آن حضرت افکند، و بعضی را بر شانه من انداخت که در طرف راست آن جناب ایستاده بودم.

وقتی قریش این عمل را مشاهده کردند، از روی تکبر، گفتند: از درخت بخواه که نصفش نزد تو بیاید و نصف دیگر باقی بماند. پس پیامبر ص همین را از درخت خواست و انجام گرفت.

سپس گفتند: به نصف درختی که نزد تو آمده دستور بده به نصف دیگرش برگردد و یک درخت کامل شود. پیامبر نیز چنین کرد و درخت، کامل شد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: من بعد از مشاهده این معجزه گفتم: (أشهد ان لا إله إلا الله)، من اول کسی هستم که به تو ایمان آوردم و شهادت می دهم که آنچه این درخت انجام داد به امر خدا و برای تصدیق پیامبری تو بود. ولی مردم گفتند: ساحر و دروغگوی عجیبی است و آیا جز مثل این فرد (حضرت علی) تو را تصدیق می کند؟⁽⁴¹⁾

بنابراین داستان حرکت درخت به امر پیامبر اکرم که هم از حضرت علی علیه السلام نقل شده و هم از ورقه بن نوفل، بیشتر از یک معجزه نبوده است. در کتاب های حدیثی، تاریخی و مانند آن، صدها معجزه برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ثبت شده که در اثبات آن کفایت می کنند. البته ما مدعی نیستیم که همه معجزاتی که منسوب به پیامبر اکرم اند قطعی و غیر قابل تردید هستند، اما در میان آنها معجزات صحیح و معتبری نیز هست که برای اثبات اصل اعجاز کافی هستند. این معجزات دست کمی از معجزات منسوب به حضرت موسی و عیسی علیهما السلام ندارد، که از ادله اثبات نبوت آنان به شمار رفته است.

از قرآن و کتاب های تاریخ استفاده می شود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ساحر و کذاب می خواندند، لذا معلوم می شود که کارهای غیرعادی از او صادر می شده که حمل بر سحر می کرده اند و چون ساحر نبوده باید بگوییم که آنها اعجاز بوده اند.

در خاتمه تذکر این نکته را لازم می دانیم که: معجزه کار خارق العاده ای است که پیامبر در مواقع ضروری و برای اثبات نبوت، از آن استفاده می کند. لذا هیچ موقع بر طبق تمایلات و خواسته های بهانه جویان انجام نمی دهد. پیامبر، شعبده باز و قهرمان نیست تا برای سرگرمی تماشاگران کارهای شگفت آوری را

عرضه کند، بلکه او فرستاده خداست که به منظور ابلاغ پیام های حیات بخش الهی به مردم و هدایت آنان مبعوث گشته است.

مردم بیش از هر چیز باید به درستی، امانتداری و برنامه های دقیق او توجه نمایند. البته معجزه هم دارد، و برای اتمام حجت و اثبات پیامبری از آن استفاده می کند، ام بعد از آن، لازم نیست در هر موردی که بهانه جویان هوس کنند معجزه را تکرار کند.

مهم تر این که خود قرآن به عنوان یک معجزه جاویدان معرفی شده و در اختیار همگان قرار گرفته است. با همه اینها باز هم گروهی معاند و بهانه جواز قبول اسلام امتناع ورزیدند و پیامبر اسلام را متهم به سحر و جنون کردند. چنین افرادی مغرضانه به حضرت محمد ﷺ می گفتند: در صورتی دعوت تو را می پذیریم که فلان کار خارق العاده را انجام دهی. در چنین مواردی اتیان معجزه لازم نیست؛ چنان که قرآن نیز به درخواست مشرکین از پیامبر اسلام ﷺ اشاره کرده و می فرماید:

ای محمد به مردم بگو: اگر جن و انس اجتماع کنند که مثل چنین قرآنی را بیاورند نمی توانند، گرچه به همدیگر کمک نمایند. ما در این قرآن برای مردم هر مثلی را آوردیم اما اکثر مردم کفر ورزیدند و گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم جز این که برای ما از این زمین خشک چشمه ای را جاری سازی، یا این که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی که در میان درختان آن نهرهایی جریان داشته باشد. یا آسمان را پاره پاره بر سر ما ساقط کنی، یا خدا و فرشتگان را نزد ما بیاوری، یا تو را خانه ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی و برای ما نامه ای بیاوری تا پیامبری تو را باور کنیم بگو: پروردگار من منزله است. آیا من جز انسانی فرستاده خدا هستم. (42)

در آیات مذکور ابتدا قرآن به عنوان یک معجزه جاوید معرفی شده که جن و انس نمی توانند مانند آن را بیاورند، آن گاه خواسته های معاندین را تشریح می کند. معاندین با این که از این کار ناتوان بودند اما این معجزه را نادیده می گرفتند و برای ایمان آوردنشان چیزهای دیگری را مطالبه می کردند؛ مثلا می گفتند: در صورتی دعوت تو را می پذیریم که زمین را بشکافی و چشمه آبی را جاری سازی، یا باغستانی از خرما و انگور داشته باشی که نهرهای آب در آنها جاری باشد و مانند آن. در چنین صورتی به پیامبر گفته می شود: در جواب این معاندین بگو: پروردگارم منزّه است، من یک بشر بیش نیستم که از جانب خدا به سوی شما مبعوث شده ام تا پیام های او را ابلاغ نمایم.

پی نوشت ها :

- 1 اعراف (7) آیه 59: (اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).
- 2 . هود (11) آیه 50 : (اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ).
- (3) . همان، آیه 61: (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ).
- (4) . همان، آیات 84 - 85 : (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أراكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).
- (5) . همان، آیات 96 - 98: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ * وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَغْنَهُ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَنْسَوْنَ الرِّقْدَ الْمَرْفُودَ).
- (6) . همان، آیات 105 - 108: (يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ

رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ).

(7) . آل عمران (3) آيه 81 : (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

(8) . همان، آيات 84 - 85 : (قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

(9) . بقره (2) آيات 128 - 133 : (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلِ تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

(10) . آل عمران (3) آيات 48 - 53 : (وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْكَلْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِ حَلِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ * رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

(11) . شورى (42) آيه 13 : (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ).

(12) . انبياء (21) آيه 57 : (وَتَاللَّهِ لَآكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ).

(13) . نحل (16) آيه 120 : (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

- (14) . اعراف (7) آيات 104 - 105: (وقال موسى يا فرعون انى رسول من رب العالمين * حقيق على ان لا اقول على الله الا الحق قد جئتكم ببينة من ربكم فارسل معى بنى اسرائيل).
- (15) . همان، آيه 128: (قال موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقيه للمتقين).
- (16) . همان، آيه 129: (قالوا اودينا من قبل ان تاتينا ومن بعد ما جئتنا).
- (17) . همان: (قال عسى ربكم ان يهلك عدوكم ويستخلفكم فى الارض فينظر كيف تعملون).
- (18) . هود (11) آيه 112: (فاستقم كما امرت ومن تاب معك ول تطغوا انه بما تعملون بصير).
- (19) . الكامل فى التاريخ، ج 1، ص 487 - 488.
- (20) . همان، ص 488 - 489.
- (21) . الكامل فى التاريخ، ج 1، ص 478.
- (22) . انساب الاشراف، ج 1، ص 120.
- (23) . ابوالفداء، السيرة النبويه، ج 1، ص 433.
- (24) . همان، ص 442.
- (25) . همان، ص 445.
- (26) . الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 79.
- (27) . بقره (2) آيه 89: (ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتيخون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين).
- (28) . همان، آيه 146: (الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وان فريقاً منهم ليكنتمون الحق وهم يعلمون).
- (29) . اعراف (7) آيه 157: (الذين يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوباً عندهم فى التوراة والانجيل يامرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال التى كانت عليهم فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذى انزل معه اولئك هم المفلحون).
- (30) . صف (61) آيه 6: (واذ قال عيسى ابن مريم يا بنى اسرائيل انى رسول الله اليكم مصدقاً لما بين يدي من التوراة ومبشراً برسول ياتى من بعدى اسمه احمد فلما جاءهم بالبينات قالوا هذا سحر مبين).
- (31) . سيره ابن هشام، ج 1، ص 225.
- (32) . انساب الاشراف، ج 1، ص 119.

(33) . ابوالفداء، السيرة النبوية، ج 1، ص 243 - 245.

(34) . همان، ص 222.

(35) . همان، ص 294.

(36) . همان، ص 294.

(37) . همان، ص 306.

(38) . همان، ص 159.

(39) . همان، ص 267.

(40) . انساب الاشراف، ج 1، ص 106.

(41) . نهج البلاغه، خطبه 192.

(42) . اسراء (17) آيات 88 - 93 : (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً * وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً * وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ نُنزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا).

قرآن، معجزه جاویدان

قرآن مجید مهم ترین معجزه پیامبر اسلام و بهترین دلیل نبوت آن حضرت است. این معجزه بزرگ از جهات زیر بر سایر معجزات برتری دارد:

1 - جاوید و همیشگی است و دائماً در اختیار انسان ها قرار دارد و آنها می توانند در طول تاریخ شاهد اعجاز قرآن باشند، برخلاف سایر معجزات که در زمان محدودی وجود دارند.

2 - از جهت مکان نیز محدودیت ندارد، در هر مکان و زمانی در اختیار هر کسی هست تا معجزه بودنش را بیابد، بر خلاف سایر معجزات که در مکان خاصی تحقق می یابند و افراد مخصوصی آن را مشاهده می کنند.

3 - قرآن علاوه بر این که معجزه و دلیل نبوت است، برنامه زندگی و هدایت کننده نیز هست، بر خلاف سایر معجزات که دارای چنین امتیازی نیستند.

قرآن کریم، کلام الهی و معجزه ای است که دیگران از آوردن چنین کلامی ناتوانند. قرآن خودش را به عنوان یک معجزه معرفی می کند و در مقام تحدی می فرماید:

بگو: اگر جن و انس گرد هم آیند تا همانند قرآن را بیاورند، هرگز نمی توانند، گرچه همدیگر را یاری کنند.⁽¹⁾

یا آن که می گویند: از خود می بافد و به دروغ به خدا نسبت می دهد. بگو: اگر راست می گوئید شما هم ده سوره مانند آن را بیاورید، و در این کار از هر کسی که خواستید می توانید کمک بگیرید. پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که قرآن به علم خدا نازل شده، و خدایی جز او نیست، آیا تسلیم می شوید؟⁽²⁾

و اگر در آنچه بر بنده خویش نازل کرده ایم شک دارید سوره ای همانند آن را بیاورید، و گواهان خود را نیز به کمک بطلبید اگر راست می گوئید. اگر نکردید، که هرگز نمی توانید، پس از آتشی بترسید که هیزم آن، مردم و سنگ ها (بت ها) هستند و برای کافران مهیا شده است. (3)

در آیات مذکور، قرآن به عنوان معجزه و دلیلی برای صحت مدعای حضرت محمد ﷺ معرفی شده و صریحاً از مردم می خواهد که اگر در اعجاز قرآن یا رسالت حضرت محمد ﷺ شک دارند مانند قرآن یا ده سوره یا یک سوره مثل آن را بیاورند.

اگر معاندین اسلام قدرت انجام چنین عملی را داشتند حتماً اجابت می کردند و حداقل یک سوره همانند قرآن را می آوردند و به پیامبر و مسلمانان عرضه می داشتند تا بدین وسیله در صحت نبوت آن حضرت تشکیک نمایند. این عمل بهترین وسیله مبارزه و کارشکنی بود. لذا اگر می توانستند چنین عملی را انجام دهند از نفوذ و گسترش اسلام جلوگیری می کردند و تازه مسلمانان را از اطراف حضرت محمد پراکنده می ساختند و این همه جنگ و خونریزی و تحمل دشواری ها به وجود نمی آمد.

اما در تاریخ ثبت نشده است که در پاسخ تحدی قرآن، چنین عملی را انجام داده و توفیق یافته باشند.

به هر حال، تحدی قرآن، مخصوص مردم عصر پیامبر اکرم ﷺ و عرب ها نیست بلکه اقشار مردم جهان، در همه زمان ها و مکان ها مورد خطاب و تحدی قرآن می باشند؛ از همه دانشمندان و ادیبان می خواهد که اگر در رسالت حضرت محمد ﷺ شک دارند همانند قرآن یا مثل سوره ای از آن را بیاورند. ولی، چنان که قرآن پیش بینی کرده، تا کنون چنین عملی انجام نگرفته است.

دشمنان اسلام حتی در رد قرآن و توهین به آن، کتاب نوشته اند اما تاکنون توفیق تألیف کتابی همانند قرآن را نیافته اند.

در کلام الهی، لطافت زیبا و جاذبه خاصی وجود دارد که در دیگر کتاب ها نیست. به همین جهت وجدان های پاک و بیدار را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است. بسیاری از مردم صدر اسلام مجذوب شنیدن آیات قرآن می شدند و از همین طریق اسلام را می پذیرفتند، نمونه های فراوانی از آن در تاریخ اسلام بیان شده است. جاذبیت قرآن به حدی بود که حتی دشمنان اسلام را شیفته و مجذوب می کرد تا آن جا که به خارق العاده بودن آن اعتراف می کردند. در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

ابوالفداء می نویسد: ولید، پسر مغیره، خدمت رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر برایش قرآن خواند؛ به گونه ای که دلش برای قبول اسلام نرم شد. خبر به ابوجهل رسید، نزد او آمد و گفت: عمو! خویشان تو قصد دارند اموالی را برای تو جمع کنند. گفت: برای چه؟ پاسخ داد: برای این که اموال را به تو بدهند، زیرا تو نزد محمد رفته ای تا از این راه چیزی به دست آوری. ولید گفت: قریش می دانند که من از همه آنان ثروتمندتر هستم. گفت: پس سخنی بگو که به خویشانت برسد و بدانند که تو منکر محمد هستی. ولید گفت: چه بگویم؟ به خدا سوگند! هیچ یک از شما، عالم تر از من به اشعار و رجزهای عرب و اشعار جنیان نیستید. به خدا سوگند! قرآن محمد به هیچ یک از اینها شبیه نیست. به خدا قسم! سخنان محمد شیرینی، زیبایی و جاذبه ویژه ای دارد، شاخه های کلام محمد به ثمر نشسته و اصل و ریشه اش سیراب می شود. کلام او بر دیگر کلام ها برتری دارد هیچ کلامی برتر از آن نیست.

ابوجهل به ولید گفت: خویشانت از تو راضی نمی شوند مگر این که چیزی در این رابطه بگویی. گفت: مهلت بده تا فکر کنم. بعد از فکر کردن گفت: کلام محمد سحری است که آن را از دیگران فرا گرفته است.⁽⁴⁾

جابر بن عبدالله می گوید: در یکی از روزها قریش دور هم گرد آمدند و گفتند: سعی کنیم فردی را پیدا کنیم که از همه کس عالم تر به سحر و کهنانت و شعر باشد. سپس او را نزد این مرد، که جماعت ما را متفرق ساخته و از دین ما بدگویی می کند، بفرستیم تا با او صحبت کند. همه گفتند: کسی را بهتر از عتبه، پسر ربیع، سراغ نداریم. لذا این مأموریت را بر عهده عتبه گذاشتند.

عتبه خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: تو بهتر هستی یا پدرت؟ رسول خدا جواب نداد. باز پرسید: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا جواب نداد. عتبه گفت: اگر آنان را بهتر از خود می دانی آنان همین بت هایی را که تو از آنها بد می گویی می پرستیدند و اگر خودت را بهتر از آنان می دانی پس سخن بگو تا ما بشنویم. به خدا سوگند بره گوسفندی را شوم تر از تو ندیدم، جماعت ما را متفرق ساختی و از دینمان بدگویی می کنی، ما را در میان عرب به گونه ای رسوا ساختی که می گویند: در میان قریش شخص ساحر و کاهنی پیدا شده است. از آن می ترسیم که در میان ما جنگی واقع شود و همه را نابود گرداند.

ای مرد! اگر به مال نیاز داری آن قدر مال برایت جمع می کنیم که ثروتمندترین قریش باشی و اگر نیاز به همسر داری هر زنی که بخواهی برایت عقد می کنیم.

در این هنگام پیامبر به عتبه فرمود: سخت تمام شد؟ گفت: آری. فرمود: پس گوش بده: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حم * تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ

فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) تا به این آیه رسید: (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ
أَتَذَرُنَّكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ) پس عتبه گفت: کفایت می کند آیا
جز این هم چیزی داری؟ فرمود: نه.

بعد از این کلام، عتبه به سوی قریش بازگشت، پرسیدند: چه کردی؟ گفت: با
محمد صحبت کردم. گفتند: چه جواب داد؟ گفت: سوگند به کسی که کعبه را بنا
نهاد! من از سخنان محمد چیزی نفهمیدم جز این که شما را از صاعقه ای مانند
صاعقه عاد و ثمود ترساند. گفتند: عربی با تو صحبت کرد ولی کلام او را
نفهمیدی؟ گفت: آری، جز ذکر صاعقه چیزی نفهمیدم.⁽⁵⁾

به نقل دیگری عتبه گفت: از این مرد کلامی را شنیدم که تا کنون همانندش را
از دیگری نشنیده بودم.⁽⁶⁾

به روایت دیگر، عتبه گفت: به خدا سوگند! چنین کلامی را تاکنون از کسی
نشنیده بودم، نه شعر است نه کهانت. ای جماعت قریش! این مرد را به حال خود
بگذارید، سخن او آینده عظیمی در پی دارد. اگر عرب با او برخورد کردند شما
را کفایت می کند، و اگر او بر عرب غلبه کرد ملک و عزت او ملک و عزت شما
می باشد و شما بیش از همه از او بهره مند خواهید شد. قریش در پاسخ او
گفتند: محمد تو را با زبانش سحر کرده است.⁽⁷⁾

وجوه اعجاز قرآن

قبلاً گفته شد که قرآن معجزه است و با کلام آدمیان تفاوت دارد. دوست و دشمن نیز به این موضوع اعتراف داشته و دارند. در این جا لازم است علت معجزه بودن آن بیان گردد. علما، متکلمان، ادیبان و مفسران قرآن در این باره وجوهی را ذکر کرده اند که ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

سبک نو و بدیع

با مطالعه دقیق قرآن، معلوم می شود که این کتاب عظیم دارای سبک بدیع و جدیدی است و کاملاً با سبک و اسلوب تألیفات دیگر تفاوت دارد. آیات قرآن شعر نیست، زیرا بر طبق اوزان اشعار تنظیم نشده و قافیه ندارند. به علاوه، اشعار غالباً با تخیل و مبالغه گویی سروده می شوند در حالی که آیات قرآن چنین نیست.

قرآن با این که کتاب شعر نیست، اما آیات هر سوره ای همانند قطعاتی از اشعار، با انسجام و اسلوب خاصی در کنار هم چیده شده و میان پایان آیات هر سوره ای تناسب و تشابه خاصی وجود دارد که به آنها جاذبه و زیبایی می دهد. آیات، وزن شعری ندارند اما دارای آهنگ جالب و جاذب است.

قرآن به سبک نثر تنظیم شده، اما با نثرهای دیگر دو تفاوت کلی دارد:

الف. قرآن از جهت فصاحت، بلاغت و انتخاب کلمات و جمله ها در عالی ترین سطوح قرار دارد. علمی ترین مفاهیم را در قالب بهترین و مناسب ترین جمله بندی ها ریخته که در عین سادگی، از لطافت، زیبایی و شیرینی مخصوصی برخوردار است که در کلام های دیگر مشاهده نمی شود؛ حتی خطبه ها، احادیث و دعاهای خود پیامبر اسلام نیز دارای چنین جاذبه ای نیستند. امیرالمؤمنین علیه السلام با این که از فصیح ترین عرب به شمار می رود و از آغاز کودکی با قرآن مانوس بوده و حافظ و نویسنده آن است، و نهج البلاغه او جزء بلیغ ترین کتاب ها محسوب می شود، اما در عین حال، جاذبه و زیبایی قرآن را ندارد. آیاتی از قرآن که احیاناً در خطبه های نهج البلاغه یا احادیث به کار گرفته شده همانند ستاره ای در آسمان، می درخشد.

ب. مطالب و معانی در قرآن کریم با اسلوب و روش مخصوصی تنظیم یافته که با کتاب های دیگر تفاوت چشم گیری دارد. در این کتاب آسمانی، مطالب متنوع و گوناگونی وجود دارد، مانند: خداشناسی، معاد، قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ، نبوت، داستان، آثار اخلاق نیک و بد، آفرینش زمین، آسمان، انسان، حیوان، گیاه، دریا و ابر و باد و باران، احکام و قوانین، کارهای حلال و حرام، عبادات، معاملات، نکاح و طلاق، قصاص و حدود و دیات، پند و اندرز و ده ها موضوع دیگر.

این قبیل موضوعات و مانند آن به عناوین مختلفی در قرآن مطرح شده اند، اما نه به گونه سایر کتاب ها، چون در هر کتابی یک موضوع مورد بررسی قرار می گیرد و در طول کتاب از عناوین و مسائل کلی و جزئی مربوطه بحث می شود. گاهی نیز چند موضوع بررسی می شود، ولی باز هم موضوعات مختلف به طور جداگانه مورد بحث قرار می گیرند. چنین کتابی در واقع چند کتاب است که با هدف واحدی در یک کتاب قرار گرفته اند.

اما قرآن در یک موضوع بحث نکرده و مسائل مربوط به هر موضوعی را در یک جا و با هم ذکر نکرده بلکه موضوعات و مسائل متنوع، به طور پراکنده در کنار یکدیگر قرار گرفته اند، لیکن بی ارتباط و تناسب نیستند بلکه تناسب ویژه ای آنها را به هم مربوط ساخته و آیات و سوره ها را تشکیل داده است. مفاهیم و موضوعات متنوع قرآن به منزله جواهرات گرانبه و مختلفی هستند که با تناسب و نظم خاصی به کار رفته اند.

بنابراین قرآن کریم، در تنظیم مطالب، با هیچ یک از کتاب های عقیدتی، اخلاقی، قانونی، داستانی، علوم طبیعی، علوم انسانی، ادبی و تاریخی شباهت ندارد، لیکن همه را به هم ربط داده و هماهنگ ساخته است. هدف قرآن عبارت

است از: شناخت انسان، جهان، خدای متعال، معاد و زندگی بعد از مرگ و نیز توجه دادن انسان به پرستش خدای یگانه و دعوت او به انجام وظایف اجتماعی و فردی و تزکیه و تهذیب نفس از اخلاق بد، پرورش نفس با مکارم اخلاق و در نهایت تقرب به خدا و سیر و سلوک الی الله.

قاطعیت در بیان

مفاهیم عالی قرآن با صراحت و قاطعیت مخصوصی بیان شده است، به طوری که در عمق جان انسان نفوذ کرده و شنونده احساس می کند که گوینده، واقعیت ها را مشاهده می کند و از غیب خبر می دهد. به همین جهت بشارت های قرآن امیدوار کننده و تهدیدهای آن شدیداً کوبنده است.

تفکر در آیات قرآن، روح انسان را جلا می دهد و از جهان ماده بالاتر می برد و آن را با جهان غیب آشنا می سازد. لذا روح انسان در این جاذبه ها ممکن است حقایقی را مشاهده کند که چشم سر توان دیدن آنها را ندارد. جذائیت آیات قرآن به حدی است که معاندین اسلام آن را سحر می خواندند. گاهی از شنیدن آنها آن چنان متحیر و از خود بی خود می شدند که نمی فهمیدند چگونه آنها را توجیه کنند. قبلاً نیز گفته شد که عتبه بعد از شنیدن آیات (حَم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ) آن گونه متحیر شد که از توجیه و تفسیر آیات اظهار ناتوانی کرد و در جواب قریش گفت: «ما فهمت مما قال غیر انه اندرکم بصاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود».

از ترس همین جاذبه معنوی آیات قرآن بود که سران شرک به مردم می گفتند: به سخنان محمد گوش ندهید، زیرا ممکن است فریب بخورید.

ابن اثیر می نویسد: طفیل، پسر عمرو دوسی که مردی شریف، شاعر و زیرک بود می گفت: در زمانی که رسول خدا ﷺ در مکه بود، به آن شهر سفر کردم. جمعی از بزرگان قریش نزد من آمده و گفتند: ای طفیل! تو در حالی به شهر ما آمده ای که این مرد (حضرت محمد) در میان ما زندگی می کند. ما را به

سختی انداخته و باعث اختلاف و تفرقه شده است. کلام او همانند سحر و جادو در میان پدر و پسر، زن و شوهر و برادران جدایی می اندازد. از این جهت می ترسیم که شما هم فریب بخورید. پس با محمد حرف نزن و به سخنانش گوش نده.

طفیل می گوید: آن قدر در این رابطه به من سفارش کردند تا این که تصمیم گرفتم سخنان محمد را استماع نکنم و با او سخن نگویم، به حدی که در گوش هایم پنبه گذاشتم.

بامداد به مسجدالحرام رفتم، رسول خدا را دیدم که نزد کعبه نماز می خواند. نزدیک تر رفتم، خدا اراده کرده بود که کلام او را به گوش من برساند. کلام زیبایی به گوشم رسید. با خودم گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، تو که مردی شاعر و عاقل هستی و خوب را از بد تشخیص می دهی. پس چه مانع دارد که کلام این مرد را بشنوی. اگر خوب و درست بود قبول می کنی و اگر زشت و باطل بود ترک می کنی.

طفیل می گوید: قدری صبر کردم تا محمد به سوی خانه خود حرکت کرد، من نیز دنبالش رفتم، وقتی داخل خانه شد من هم وارد شدم. آن گاه عرض کردم: ای محمد! سران قریش به من چنین و چنان گفته اند، ولی خدا خواسته بود که کلام تو به گوشم برسد. سخنان زیبا و خوبی از تو شنیدم، هدف و امر خودت را بر من عرضه مدار. پس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام را بر من عرضه داشت و برایم قرآن خواند. به خدا سوگند! کلامی را خوب تر و امری را استوارتر از آن نشنیده بودم. ⁽⁸⁾

بنابراین شما نیز اگر با ادبیات عرب و تفسیر قرآن آشنا و مأنوس باشید و در اسلوب بدیع تنظیم آیات و مفاهیم عالی قرآن و در انتخاب کلمات و جمله بندی

ها تفکر و تأمل کنید می توانید به بخشی از زیبایی ها و شگفتی های این کتاب
آسمانی پی ببرید.

عدم اختلاف در آیات

یکی دیگر از نشانه های معجزه بودن قرآن این است که هیچ اختلافی در میان آیات آن وجود ندارد. خود قرآن نیز بدین نکته اشاره کرده و می گوید: «آیا در قرآن نمی اندیشند؟ اگر از غیر خدا بود اختلاف فراوانی را در آن می یافتند». (9)

آیه مذکور، مردم را مورد توبیخ قرار داده و فرموده: چرا در قرآن تدبر نمی کنند تا بفهمند که آیات آن اختلافی ندارد و از جانب خدا نازل گشته است، زیرا کلام آدمی بی اختلاف نیست.

در کتاب های تألیف بشر دو نوع اختلاف دیده می شود که هیچ یک از آنها در قرآن وجود ندارد:

اول: اختلافی که مربوط به سبک نگارش، استعمال کلمات مناسب، کیفیت ترکیب و جمله بندی، رعایت نکات ادبی، بلاغت و زیبانویسی است.

از آن جا که انسان همواره در حال تغییر و تکامل است و هر چه بیشتر بنویسد و تمرین کند ماهرتر و نوشتارش بهتر، بلیغ تر و زیباتر خواهد شد. همچنین حالات مختلف نفسانی، کیفیت مزاجی، حوادث گوناگون و شرایط زندگی یک مؤلف در کیفیت نگارش او تأثیر دارد. انسان در حال سلامت یا بیماری، نشاط یا کسالت، سرور یا اندوه، احساس پیروزی یا شکست، اعتماد به نفس یا احساس حقارت، یکسان نمی نویسد و هر یک از اینها در کیفیت تألیف و در حسن و زیبایی کلام تأثیر دارند.

بنابراین اگر یک کتاب را با دقت بررسی کنید در می یابید که فصول مختلف آن در حسن و زیبایی عبارت، یکنواخت نیست و تنها کتابی که چنین اختلافاتی

در آن دیده نمی شود قرآن کریم است؛ نه سوره هایی که در آغاز بعثت نازل شده اند با آخرین سوره های نازل شده تفاوت دارند و نه در میان سوره ها و آیه های مختلف آن، تفاوتی دیده می شود.

قرآن کریم در طول مدت 23 سال به تدریج و در زمان و مکان و شرایط مختلف بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است، اما در عین حال از جهت فصاحت، بلاغت و زیبایی کلام در بخش های مختلف آن تفاوتی مشاهده نمی شود. از این جا معلوم می شود که قرآن، کلام خداست که تغیر و تکامل در وجود و افعالش راه ندارد.

دوم: وجود مطالب متنافی و متناقض تألیف های بشری است. اگر یک مؤلف درس نخوانده در مدت 23 سال به دیگران املا کند و در مورد موضوع و عنوان های متنوع باشد، مطالب کلی و جزئی چنین کتابی بدون شک بی تنافی و تناقض نخواهد بود.

ممکن است مؤلف در یک زمان مطلبی را بنویسد و در زمان دیگر در اثر تغییر عقیده یا فراموشی یا غفلت، مطلب دیگری را بر خلاف آن بگوید. علاوه بر آن ممکن است نویسنده دیگری بعد از وی مطالب او را تقد کرده و با استدلال جدید مورد نقض قرار دهد. موارد فراوانی اتفاق افتاده است که نویسنده های متقدم مطالبی را با استدلال محکم نوشته اند ولی با مرور زمان مؤلفین دیگر با استدلال دیگر آن مطالب را رد کرده اند.

به شهادت تاریخ، حضرت محمد ﷺ درس نخوانده بود. ⁽¹⁰⁾ در قرآن نیز به عنوان پیامبر امّی معرفی شده است. ⁽¹¹⁾ مجموع آیات و سوره های قرآن در مدت 23 سال در موارد مختلف و به طور پراکنده بر آن حضرت نازل شد.

آن حضرت آیات قرآن را خودش نمی نوشت بلکه بر دیگران املا می کرد. هیچ گاه در این باره پیامبر اسلام در گفته های سابق خود تجدید نمی کرد. با همه اینها کوچک ترین اختلاف، تناقض و ناهماهنگی در میان آیات قرآن مشاهده نمی شود.

موردی در احکام و قوانین اجتماعی، حقوقی و عبادی قرآن پیدا نمی شود که با مبانی اعتقادی و اخلاقی آن کتاب آسمانی ناهماهنگ باشد. در مسائل اخلاقی چیزی پیدا نمی شود که با مبانی اعتقادی تنافی داشته باشد. در داستان های قرآن و سرگذشت پیامبران و امت های گذشته چیزی پیدا نمی شود که بر خلاف مبانی اعتقادی یا اخلاقی باشد. در مسائل طبیعی چیزی گفته نشده که بر خلاف مبانی فکری باشد. در مسائل مربوط به معاد و ثواب و کیفرهای اخروی چیزی نیست که با عدالت و صفات کمال و جمال الهی ناسازگار باشد. در مسائل مربوط به نبوت عامه و خاصه مطلبی گفته نشده که با اصول خداشناسی ناسازگار باشد.

بنابراین گرچه در قرآن درباره موضوعات و مسائل متعدد و متنوعی صحبت شده، اما همه آنها منسجم و هماهنگ هستند و کوچک ترین ناسازگاری در میان آنها وجود ندارد. لذا نمی تواند کلام آدمی باشد. بلکه کلامی الهی است که با وحی بر قلب مبارک پیامبر گرامی اسلام نازل گشته است و دیگران نیز از آوردن چنین کتابی عاجزند.

خبرهای غیبی

قرآن کریم از وقوع برخی حوادث در آینده خبر داده که اتفاق افتاده است که خود یکی از معجزات محسوب می شود، زیرا حصول چنین علمی از راه عادی امکان پذیر نیست. در ذیل به نمونه ای از خبرهای غیبی قرآن اشاره می کنیم:

قرآن می گوید: رومیان در این سرزمین نزدیک شکست خوردند و پس از آن در فاصله کم تر از ده سال غلبه خواهند کرد. ابتدا و سرانجام کار دست خداست. در آن روز مؤمنان از نصرت خدا خشنود خواهند شد خدا هر که را بخواهد یاری می کند و او قدرتمند و مهربان است. وعده ای است از خدا و او در وعده هایش تخلف ندارد، ولی اکثر مردم نمی دانند. ⁽¹²⁾

از آیه مذکور استفاده می شود که در صدر اسلام، شکست سختی بر سپاهیان روم وارد شده بود. این حادثه در مکانی نزدیک سرزمین حجاز رخ داده و معلوم می شود که عرب های جزیره العرب، مخصوصاً تازه مسلمانان، از حادثه شکست رومیان بسیار نگران و اندوهگین بوده اند. در چنین زمانی آیه بالا نازل شد و به مسلمانان بشارت داد که بعد از این شکست، در مدتی کمتر از ده سال، سپاهیان روم بر دشمنان خود پیروز می شوند و مؤمنان از نصرت الهی شادمان می گردند.

پیش گویی قرآن درست درآمد و در همان تاریخ، رومیان، که اهل کتاب بودند، بر فارس ها غلبه نمودند، مؤمنان نیز از این پیروزی شادمان گشتند.

برای آشنایی بیشتر با این حادثه مهم تاریخ لازم است به اوضاع سیاسی و نظامی دو امپراتوری نیرومند آن زمان (روم و ایران) و تصادماتی که داشته اند، اشاره کوتاه بشود:

قبل از ظهور اسلام، دو امپراتور بزرگ و نیرومندی در آسیا و در همسایگی عربستان قدرت نمایی می کردند: یکی ایران که بر سرزمین وسیعی، که بسیار بزرگ تر از ایران کنونی بود، حکومت می کرد. دیگری روم بود که دایره حکومتش تا سرزمین مصر و شامات ادامه داشت.

این دو امپراتور قدرتمند، همواره در حال کشورگشایی و سلطه جویی بوده و با هم رقابت و جنگ می کردند. هرگاه یکی از آنها رقیب خود را ضعیف می دید، بر او حمله می کرد و بخشی از سرزمینش را تصرف و اموال اهالی را تاراج می نمود. بعد از چندی که رقیب مغلوب ضعف های گذشته را جبران می کرد بر دیگری می تاخت و سرزمین های تصرف شده را در اختیار خود قرار می داد. این جنگ و سلطه جویی همواره در میان این دو رقیب قدرتمند و تجاوزگر ادامه داشت.

عرب های سرزمین های مجاور نیز از تجاوزها و سلطه گری های این دو ابرقدرت در امان نبودند. پایتخت پادشاهان خاندان لخم در شهر حیره (نزدیک کوفه) بود که تحت حمایت پادشاهان ساسانی بود که سال ها بر مردم حکومت می کردند. سلطنت آنان تقریباً تا سال 602 میلادی ادامه داشت. در آن زمان خسرو پرویز تصمیم گرفت که به سلطنت آنان پایان داده و سرزمینشان را جزء کشور خود قرار دهد.⁽¹³⁾ هنگامی که یکی از پادشاهان ساسانی خبردار شد که پادشاه حمیر قصد استقلال دارد و می خواهد از زیر سلطه ساسانی ها خارج گردد سپاه مجهزی را در سال 598 م به جنوب عربستان فرستاد و بعد از نبرد سنگینی بر آنان غلبه کرد و جنوب عربستان را به صورت یکی از ولایت های کشور ساسانی درآورد.⁽¹⁴⁾ از سوی دیگر دولت های رومی بیزانس نیز به جنوب

عربستان عنایت داشته و در مقابل رقیبان خود، از آن سرزمین حمایت می کردند، زیرا جمعی از هم کیشان مسیحی آنان در آن جا سکونت داشتند.

از این جا بود که مردم عربستان در برابر پیروزی یا شکست هر یک از این دو رقیب تجاوزگر کاملاً حساس بودند. هرگاه ساسانیان در جایی به پیروزی می رسیدند مسیحیان عربستان اندوهگین و مشرکان شادمان می گشتند، چون ایرانیان را همکیش خود می دانستند و هر دو مجوسی و آتش پرست بودند. لذا پیروزی آنان را پیروزی خود حساب می کردند.

بر عکس، هرگاه امپراتوری روم پیروز می شد مسیحیان عربستان شادمان می شدند، ولی مشرکان عربستان غمگین می گشتند، زیرا احساس خطر می کردند. حال اصل مطلب را بیان می کنیم:

پیامبر اسلام ﷺ در سال 610 میلادی در مکه به رسالت مبعوث شد. سال های 602 تا 610 میلادی برای امپراتوری بیزانس سال های بدی بود، زیرا در اثر شورش عمومی و هرج و مرج داخلی، کاملاً ضعیف شده بودند. در این زمان خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، به ضعف امپراطوری روم پی برد. لذا از فرصت استفاده کرد و بر رقیب خود یورش برد و ضربه سختی بر آنان وارد ساخت. این حمله ها از سال 610 شروع شد و تا سال 619 ادامه داشت. سپاهیان نیرومند ساسانی، در این حملات پی در پی، در چندین جبهه به پیروزی های درخشانی دست یافتند.

در سال های 605 تا 613 میلادی شهرهایی از جمله: دارا، آمد، ادسا، نصیراپولیس، حلب، آپایا و دمشق به تصرف ساسانیان درآمد.

خسرو پرویز که از پیروزی های چشم گیر خود مغرور شده بود، علیه مسیحیان اعلام جهاد کرد. گروه کثیری از یهودیان نیز به ارتش او پیوستند. در

سال 614 به اورشلیم حمله کرد و حدود نود هزار مسیحی را کشت و شهر را غارت نمود. کلیساهای متعددی از جمله کلیسای قیامت را آتش زد. در این حادثه صلیب اصلی و محبوب ترین یادگار مسیحیان به ایران آورده شد. پرویز به هراکلیوس امپراتور روم، نوشت:

از خسرو پرویز، بزرگ ترین خدایان و مالک تمام زمین، به هراکلیوس، بنده بی مقدار و بی شعور خود، تو می گویی که بر خدای خود اعتماد داری، پس چرا اورشلیم را از دست من نجات نداد؟

خسرو در سال 616 سپاه بزرگ و مجهزی را به اسکندریه فرستاد و در سال 619 میلادی بر کشور مصر تسلط یافت. سپاه دیگری به سمت آسیای صغیر روانه کرد و در سال 617 خالکدون را تصرف نمود.⁽¹⁵⁾

پیروزی های سریع و گسترده سپاهیان ساسانی در جبهه های مختلف واقعاً چشم گیر بود. کم کم خبر این پیروزی ها به گوش مردم عربستان، که در جوار آنان می زیستند، رسید. عکس العمل مردم عربستان در برابر این خبرها دوگونه بود: مشرکان از این پیروزی ها شادمان، می شدند، زیرا پیروزی آنان را پیروزی جناح ضد توحید حساب می کردند. اما مسیحیان از این پیروزی ها غمگین می شدند و امنیت خود را در خطر می دیدند. مسلمانان صدر اسلام که جمعی اندک بودند. و مورد آزار و شکنجه مشرکان قرار می گرفتند از پیروزی های سریع و چشم گیر امپراتوری تجاوزگر ساسانیان شدیداً نگران بودند. به علاوه، از آن بیم داشتند که سرزمین عربستان نیز مورد تجاوز آنان قرار گیرد، زیرا سپاه دشمن تا «اذرعات» که نزدیک ترین مکان به سرزمین عربستان بود و در قرآن به «ادنی الارض» تعبیر شده، رسیده بود و کاملاً احساس خطر می شد.

حال در این موقعیت حساس آیه مذکور نازل شد و به مسلمانان بشارت داد که در زمانی کم تر از ده سال، سپاهیان روم بر سپاهیان فارس غلبه خواهد کرد و مؤمنان از نصرت های الهی شادمان خواهند شد.

ابن اثیر می نویسد: مراد از «ادنی الارض» اذرع است، چون آن جا نزدیک ترین بخش سرزمین روم، به سرزمین عرب ها است و رومیان در برخی جنگ ها تا آن جا عقب نشینی کرده بودند. پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان، از پیروزی فارس ها بر رومیان اندوهگین بودند، چون رومیان اهل کتاب بودند و کافران از این پیروزی شادمان می شدند و مجوسیان را مانند خودشان می دانستند. وقتی این آیات نازل شد ابوبکر با ابی بن خلف در این موضوع به یکصد شتر شرط بندی کردند. البته در آن زمان شرط بندی حرام نبود.⁽¹⁶⁾

مسلمانان به وعده مهم الهی امیدوار شدند و در انتظار تحقق آن روزشماری می کردند. سرانجام وعده خدا تحقق یافت و رومیان بر فارسیان غلبه کردند.

در تاریخ آمده است که هراکلیوس (هرقل اول) امپراتور روم از شکستی که به وسیله سپاهیان فارس بر سپاهیانش وارد گشت شدیداً ناراحت شد و در صد برآمد که ضعف سپاه را ترمیم کند و مقدمات یورش سختی را فراهم سازد و سرزمین های از دست داده را از دشمن پس بگیرد. بدین منظور اصلاحات و اقداماتی را به عمل آورد و سپاهیان خود را برای یک حمله شدید و گسترده ای آماده ساخت. در سال 622 میلادی سپاه نیرومند دریایی خود را، از طریق دریای سیاه به ارمنستان فرستاد و سپاه ایران را از پشت سر مورد حمله شدیدی قرار داد. در سال بعد به آذربایجان رخنه کرد و زادگاه زردشت را ویران ساخت و آتش مقدس جاودان را خاموش نمود. صلیب مقدس را از فارسیان بازپس گرفت و به بیت المقدس بازگردانید.⁽¹⁷⁾

شکست رومیان در اذرعات (ادنی الارض) در سال 613 به وقوع پیوسته و حمله سهمگین رومیان علیه فارسیان، در سال 622 صورت گرفت و به پیروزی رسید، یعنی حدود نه سال بعد از شکست آنان، که در قرآن کریم به عبارت (فی بَضْعِ سِنِينَ) آمده است پیروز شدند. بنابراین پیش گویی قرآن که فرمود: پیروزی دوم رومیان در مدتی کم تر از ده سال بعد از شکست به وقوع خواهد پیوست، درست درآمد. در آن زمان مسیحیان و مسلمانان از پیروزی مجدد سپاه روم بر سپاه فارس شادمان شدند.

تحقق یافتن این وعده الهی یک از شواهد معجزه بودن قرآن محسوب می

شود. (18)

محمد ﷺ خاتم پیامبران

حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر الهی است. بعد از آن حضرت، پیامبر دیگری مبعوث نمی شود. پیامبر اسلام از آغاز دعوت، خود را خاتم پیامبران معرفی می کرد و به همین جهت مورد پذیرش مسلمانان قرار گرفت. موضوع خاتمیت در محیط اسلامی یک امر ضروری به شمار می رود و نیازی به اقامه برهان ندارد.

خاتمیت پیامبر اسلام، هم در قرآن آمده و هم در کتاب های حدیث؛ قرآن می فرماید:

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. خدا به همه چیز عالم است. (19)

اگر «خاتم» را در این آیه به کسر تاء بخوانیم، چنان که بعضی قراء خوانده اند، به معنای پایان دهنده است و صراحت دارد که حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر است. اما چنان چه به فتح تاء خوانده شود، به معنای چیزی است که با آن، چیزی ختم می شود. انگشتر و مهر نیز به همین خاطر خاتم می گویند، زیرا در پایان نامه زده می شود و نشانه ختم آن است. با احتمال دوم نیز خاتم بودن پیامبر اسلام از آیه استفاده می شود، زیرا به عنوان مهری معرفی شده است که در پایان نامه رسالت می آید.

بنابراین بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد شد. پس خاتمیت پیامبر اسلام، به خوبی از آیه مذکور استفاده می شود، چنان که مسلمانان صدر اسلام نیز همین معنا را می فهمیدند و در خاتمیت آن حضرت تردیدی نداشتند. آیات دیگری نیز در این باره وجود دارد که نیازی به ذکر آنها نیست.

در مورد خاتمیت پیامبر اسلام احادیث فراوانی هم وجود دارد که در ذیل به نمونه هایی از آنها اشاره می شود:

سعدبن ابی وقاص از پدرش روایت کرده که رسول خدا ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود:

تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نیست. ⁽²⁰⁾

حدیث مذکور «حدیث منزلة» نامیده می شود و به طرق متعددی در کتاب های شیعه و سنی نقل شده و بر عدم بعثت پیامبری بعد از پیامبر اسلام دلالت دارد.

از ابوهریره نقل شده است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

من برای همه مردم جهان مبعوث شده ام و با من نبوت خاتمه یافت. ⁽²¹⁾

ابوامامه از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود:

ای مردم! بعد از من پیامبری نمی آید و بعد از شما امتی نیست. پس خدای را پرستش کنید، نمازهای پنج گانه را به جای آورید، ماه رمضان را روزه بگیرید، حج خانه خدا را انجام دهید و زکات امواتان را بپردازید تا نفوستان پاکیزه شود. از والیان امرتان نیز اطاعت کنید، تا داخل بهشت شوید. ⁽²²⁾

امیرالمؤمنین عَلِيٍّ فرمود:

خدا پیامبر را در زمان فترت فرستاد که در ارسال پیامبران فاصله افتاده بود و مردم در تنازع بودند. پس با فرستادن او رسالت را تمام کرد و وحی را خاتمه داد. ⁽²³⁾

از این احادیث و مانند اینها استفاده می شود که حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قبلاً نیز

گفته شد که پیامبر اسلام از آغاز دعوت، خود را به عنوان خاتم انبیا معرفی می کرد و هر کس پیامبری او را می پذیرفت خاتم بودن او را نیز می پذیرفت. بنابراین اثبات خاتمیت پیامبر اسلام نیازی به دلیل جداگانه ندارد.

پرسش: علت ختم نبوت چیست؟ اگر مردم نیاز به پیامبر و دستوره‌های آسمانی دارند این نیاز در همه زمان ها بوده و هست و اگر بعد از بعثت پیامبر اسلام این نیاز برطرف شد باید نسبت به پیامبران گذشته نیز همین امکان وجود داشته باشد؟ چرا یکی از آنان خاتم پیامبران نشد؟

پاسخ: در این جا به چند مطلب اشاره می شود:

1 - دین، یک حقیقت و یک راهی است که همه ادیان آسمانی در آن اشتراک دارند. اصول ادیان در چند بخش خلاصه می شود:

اول: ایمان به خدا و شناخت او. دوم: ایمان به معاد و زندگی بعد از مرگ و ثواب ها و عذاب های اخروی. سوم: ایمان به پیامبران، چهارم: وظایف و تکالیف اخلاقی، عبادی و اجتماعی انسان ها.

همه پیامبران و همه ادیان آسمانی در اصول مذکور مشترک بودند و پیروانشان را به همین اصول دعوت می کردند.

2 - گرچه ادیان آسمانی در اصول و کلیات مذکور اشتراک دارند، اما همه آنها یکسان و در یک سطح نیستند بلکه از جهت عمق معارف و مطالب عقلی، قوانین و مقررات اجتماعی، کیفیت و کمیت و نوع مراسم عبادی تفاوت های فراوانی دارند. ادیان در طول تاریخ به تدریج تکامل یافته و گسترده تر شده است. تفاوت های مذکور معلول تکامل عقلی و توسعه علوم و اطلاعات بشر و تغییر و تحولی است که کم کم در زندگی انسان ها به وجود آمده است.

دانش و اطلاعات و استعداد عقلی بشر اولیه قطعاً در سطح علوم و استعدادهای عقلی بشر کنونی نبوده و از طرفی زندگی فردی و اجتماعی انسان های اولیه نیز هرگز مانند گستردگی و پیچیدگی زندگی انسان های کنونی نبوده است. معارف، احکام و قوانین دین هم مطابق استعدادهای و نیازهای بشر از جانب خدا به وسیله پیامبران فرستاده می شود و آنان مأمور بودند بر طبق استعداد مردم سخن بگویند. لذا پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

ما پیامبران مأموریت داریم که با مردم به مقدار عقلشان سخن بگوییم. (24)

پیامبران در طول تاریخ همانند والدین مهربان، دست بشر را با تدبیر گرفتند و قدم به قدم ترقی دادند تا به سطح کنونی رسید. بنابراین هر چه بشر رشد عقلی و استعداد بهتری پیدا می کرد معارف عالی تری بر او عرضه می داشتند. هم چنین اگر نیازمند قوانین و مقررات کامل تر و گسترده تری بود، احکام و مقررات کامل تری در اختیارش نهاده می شد.

حرکت تکاملی انسان ها با نظارت و کوشش پیامبران الهی در طول تاریخ هم چنان ادامه یافت تا وقتی که عقل و استعداد بشر به حدی رسیده بود که می توانست عالی ترین معارف و علوم را درک کند به همین جهت پیامبر اسلام مبعوث شد تا نیاز بشر را برطرف نماید.

قرآن کریم توسط پیامبر اسلام ﷺ بر مردم نازل شد تا عالی ترین حقایق و معارف دین را به مردم برساند و نه تنها برای مردم آن عصر بلکه برای دانشمندان هر عصر و زمانی قابل استفاده است و هرگز کهنه نمی شود.

قرآن مجید و سیره پیامبر اسلام دو میراث غنی علمی و دینی ای هستند که در اختیار مسلمانان می باشند.

3 - پیامبر اکرم ﷺ برای نگهداری و حفظ علوم نبوت و احکام اسلام و اجرای آنها تدبیر دیگری نیز اندیشید و آن نصب امام بود. پیامبر اسلام به دستور خداوند امامان معصوم را به عنوان مرجع معتبر علمی و دینی و در ردیف قرآن معرفی نمود و اقوال و سیره آنان را حجت دانست.

بنابراین از این طریق نیز احادیث فراوانی در اختیار مسلمانان قرار گرفته که نیازهای دینی آنان را تأمین می کند.

4. اجازه اجتهاد و استنباط احکام از قرآن، سنت و سیره معصومین علیهم السلام و استفاده از عقل. دانشمندان و فقهای اسلام علاوه بر قرآن، میراث بسیار غنی و گرانقدری از احادیث را در اختیار دارند که با اجتهاد و بررسی آنها می توانند نیازهای معنوی انسان ها را استخراج کرده و در اختیار آنان قرار دهند. هم چنین با اجتهاد و استفاده از منابع گرانقدر اسلام، پاسخ گوی نیازهای گوناگون زندگی متغیر انسان ها در هر عصر و زمانی باشند.

5 - مردم عصر پیامبر اسلام ﷺ از لحاظ رشد عقلی به حدی رسیده بودند که علوم نبوت را کاملاً ارج می نهادند و در حفظ و تبلیغ آنها کوشش می کردند.

مسلمین صدر اسلام چنین لیاقتی را داشتند که کتاب آسمانی خود را با حفظ و کتابت به طور کامل و بدون تغییر و تحریف نگه داشته و برای آیندگان باقی بگذارند. هم چنین از رشد عقلی و امکاناتی برخوردار بودند که صدها هزار حدیث را در زمینه های مختلف، از پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام به دست آورده و از دستبرد حوادث نگه دارند.

لذا در چنین زمان و امکانات ویژه ای پیامبر اسلام ﷺ به رسالت مبعوث شد. قرآن را آورد و عالی ترین معارف و کامل ترین احکام و قوانین را در

اختیار مردم قرار داد. به وسیله امامت، دین را به اتمام رسانید و امامان معصوم علیهم‌السلام را به عنوان حافظان دین و ادامه دهندگان راهش معرفی نمود. با چنین برنامه ای امت اسلام خودکفا شد و هیچ وقت نیازمند پیامبر جدید نشد. این است فلسفه ختم نبوت، ولی برای پیامبران و امت های گذشته چنین امکاناتی فراهم نشد.

ثبات احکام دین و زندگی متغیر انسان ها

قبلاً ثابت شد که پیامبر اسلام خاتم پیامبران بوده و بعد از او هیچ پیامبری نخواهد آمد. در این جا ممکن است کسانی خرده گرفته و بگویند: شما احکام و قوانین اسلام را در هر زمان و مکانی ثابت و مشکل گشا می دانید، در صورتی که اوضاع و شرایط زندگی انسان همواره در حال تغییر و دگرگونی است و حوادث جدیدی پیش می آید که به احکام و قوانین جدید نیاز دارد، به عبارت دیگر، ثبات احکام دین با تغییر زندگی و نیازهای جدید بشر چگونه قابل جمع است؟

احکام و قوانین اسلام که در هزار و چهارصد و بیست سال قبل نازل شده برای زندگی مردمان آن عصر در جزیره العرب مناسب بوده، نه برای زندگی گسترده و متمدن این زمان و آینده بشر. لذا زندگی دشوار و پیچیده کنونی نیاز به احکام و قوانین پیشرفته تری دارد. اگر بشر به قوانین آسمانی نیاز دارد، بهتر بود در هر عصری پیامبر جدیدی فرستاده می شد تا بر طبق نیازهای جدید، احکام و قوانین کامل تری آورده شود.

در پاسخ این شبهه باید گفت: نیازهای زندگی انسان که منشأ جعل احکام و قوانین هستند دو جنبه دارند: ثبات و تغییر. جنبه ثبات و دوام آنها از خلقت ویژه انسان و غرایز و استعدادهای طبیعی او سرچشمه می گیرد و همه انسان ها در هر زمان و مکانی در این جهت اشتراک دارند؛ مثلاً همه انسان ها نیاز به غذا، آب، لباس و مسکن دارند، در اصل این نیاز طبیعی، هیچ تفاوتی میان انسان ها نیست؛ گرچه در کیفیت و نوع آنها تفاوت های فراوانی وجود دارد. بر اثر همین نیاز است که انسان ها احتیاج به انواع تبدلات مانند: خرید، فروش، اجاره،

رهن، عاریه و دیگر تبادلات دارند. از آن جا که انسان ها در اجتماع زندگی می کنند، به تعاون و همکاری یکدیگر نیاز دارند و زندگی اجتماعی متمدن هم نیازمند قوانین و احکام کامل و درستی است تا با اجرای آنها حقوق افراد تأمین شود و از تعدیات و تجاوزات جلوگیری به عمل آید.

احکام و قوانین مربوط به کارگر و کارفرما، مالکیت و حدود آن، خرید و فروش، اجاره و رهن، قضا و شهادت، حدود، دیات و قصاص و مانند آن از همین نیازهای طبیعی نشأت می گیرد.

ارضای غریزه جنسی نیز یک نیاز طبیعی است که همه انسان ها بدان محتاج اند. همین نیاز طبیعی است که ازدواج و طلاق را به وجود آورده و موجب جعل و تدوین احکام و قوانین زناشویی و حقوق متقابل زوجین و والدین با فرزندان شده است.

بنابراین، احکام و قوانینی که در شرع مقدس اسلام آمده و تابع غرایز و نیازهای طبیعی انسان اند، ثابت و دائمی می باشند و با خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ ناسازگاری ندارند.

در مورد نیازهای متغیر انسان ها نیز باید گفت: با توجه به شرایط متغیر جهان و رشد روزافزون علوم و صنایع و اختراع ابزارهای متنوع زندگی، راه حل های مناسب و احکام تازه ای می خواهد که دین پاسخ گوی آنها بوده و شارع مقدس اسلام، دو راه حل را در این باره پیش بینی نموده است:

راه اول اجتهاد: قبلاً گفته شد که اسلام میراث گرانبهایی از علوم، معارف، احکام و قوانین را از طریق قرآن و حدیث، برای مسلمانان به جای گذاشته است. اگر فقهای اسلام با توجه به مقتضیات هر زمان در منابع غنی علمی اسلام دقت و کنجکاوی کنند، می توانند راه حل های مناسب و پاسخ های مسائل

جدید را استنباط کرده و در اختیار مردم قرار دهند و جامعه اسلامی را همگام با اجتماع مترقی و پیشرفته جهان پیش ببرند.

مجتهد باید آگاه به زمان و مکان و نیازهای جدید اجتماع بزرگ انسانی باشد و با دید وسیع و سعه صدر، پاسخ مشکلات جدید جامعه اسلامی را از منابع غنی اسلام استنباط کند و در اختیار مسلمانان قرار دهد و بدین وسیله به جهانیان اثبات کند که قوانین و احکام اسلام می تواند در هر زمان و مکانی قابل عمل باشد و سعادت دنیا و آخرت پیروانش را تأمین کند.

راه دوم اختیارات حاکم شرع: در جای خود به اثبات رسیده است که حکومت در متن احکام و قوانین اسلام واقع شده است. بخش بزرگی از احکام و قوانین شریعت مربوط به اداره جامعه و امور سیاسی، اجتماعی است که اجرای آنها بدون وجود زمامدار متدین، متعهد و متخصص امکان پذیر نیست.

زمامدار مسلمین وظیفه دارد حکومت اسلامی را در محدوده قوانین شریعت اداره کند و با اجرای کامل احکام اسلام جلو ظلم و مفسد اخلاقی و اجتماعی را بگیرد و عدل اسلامی را برقرار سازد. برای حاکم شرعی اسلام وظیفه ای است که در هر زمان و شرایطی باید بدان اهتمام ورزد.

گرچه بخشی از احکام و قوانین اسلام به همین منظور تشریح شده و با اجرای کامل آنها می توان به هدف رسید، اما حاکم شرع در اداره کشور اسلام، گاهی با حوادث فوق العاده و مشکلاتی برخورد می کند که در حل آنها نیاز به اختیارات ویژه ای دارد که چنین اختیاراتی برای زمامدار مسلمین پیش بینی شده است.

حاکم اسلام اجازه دارد با حفظ اصول و مبانی کلی اسلام و با رعایت مصالح امت اسلامی، احکام و مقرراتی را جعل و تدوین کند و در اداره کشور به کار بندد. این قبیل احکام و قوانین را «احکام حکومتی» می نامند.

پیامبر گرامی اسلام دارای چنین اختیاراتی بوده و از آن استفاده می کرده است. بعد از وی همین اختیارات به امامان معصوم علیهم السلام واگذار شده است. در خصوص همین احکام است که مسلمانان موظف شده اند از پیامبر و ائمه معصوم که «اولوالامر» نامیده می شوند اطاعت کنند.

قرآن می گوید:

ای مؤمنان! از خدا، پیامبر و صاحبان امر [حکومت] از خودتان اطاعت کنید.

(25)

طبق احادیث فراوانی که در منابع روایی داریم، در زمان غیبت امام معصوم، مسؤولیت اداره کشور اسلامی، بر عهده فقیه عادل، مدیر، مدیر و سیاستمدار می باشد. چنین فقهی را فقهای منتخب مردم شناسایی و برای تصدی مقام رهبری و ولایت امر مسلمین معرفی می کنند.

ولی امر مسلمین نیز در اداره کشور از اختیارات ویژه معصومین علیهم السلام برخوردار بوده و در اداره کشور از اختیارات خود استفاده می کند.

بنابراین، حکومت اسلامی هیچ گاه در تنگنای کمبود احکام و مقررات لازم قرار نمی گیرد، زیرا در حل مشکلات حکومتی یا از اجتهاد فقهای آگاه و آشنای به زمان استفاده می کند، یا از اختیارات ویژه خود بهره می گیرد.

از آنچه گذشت معلوم شد که احکام و قوانین اسلام می تواند جاودانه باشد و در هر شرایطی سعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین کند. بنابراین در خاتمیت نبوت پیامبر اسلام اشکالی به وجود نمی آید.

چرا ارسال پیامبران مبلّغ قطع شد؟

ممکن است کسانی به خاتمیت پیامبر اسلام خرده دیگری گرفته و بگویند: چنانچه بپذیریم که بعد از بعثت پیامبر اسلام، نیازی به ارسال پیامبر تشریح کننده نداریم، اما این مطلب را قبول نداریم که به پیامبر مبلّغ و مروّج دین هم نیاز نداشته باشیم. پیامبران گذشته دو نوع بودند: جمعی از آنان اولوالعزم و صاحب شریعت بودند و گروهی نیز دین پیامبران اولوالعزم را ترویج می کردند که در ارشاد و هدایت مردم بسیار مفید و مؤثر بودند. بعد از پیامبر اسلام نیز وجود چنین پیامبرانی حتماً مفید و سودمند بود، پس چرا ارسال نشدند؟

در پاسخ گفته می شود که ارسال پیامبر، برای اتمام حجت و در مواقع ضروری انجام می گیرد. در صورتی که بعد از بعثت پیامبر اسلام، چنین نیازی وجود نداشت، زیرا بشر در آن زمان از جهت رشد عقلی و علمی به حدی رسیده بود که می توانست میراث علمی و دینی خود را حفظ کند و آن را ترویج نماید. در آن زمان دین به حد کمال رسیده بود و از جهت مبلّغ، خودکفا بود.

خدا در قرآن می فرماید:

امروز کافران از [ضربه زدن به] دین شما مأیوس شدند، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و به اسلام شما رضایت دادم.⁽²⁶⁾

اسلام مسؤولیت حفظ و نگهداری و تبلیغ دین را بر عهده سه گروه نهاد است:

اول: امام معصوم: شیعیان عقیده دارند که بعد از پیامبر اسلام ﷺ مسؤولیت نگهداری و تبلیغ دین و اداره امت اسلامی بر عهده امام معصوم است. رسول خدا در زمان حیاتش حضرت علی علیه السلام را به همین منظور برگزیده و اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داد تا بعد از خودش در نگهداری و ترویج دین کوشش نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در زمان حیات، به وظیفه خود عمل کرد و تا حد ممکن برای دفاع از دین و رهبری امت اسلام تلاش کرد و هنگام وفات، فرزندش امام حسن علیه السلام را به جای خود منصوب نمود و توصیه های لازم را انجام داد. بعد از امام حسن، امام حسین علیه السلام به امامت رسید و به همین طریق هر امامی بعد از خودش را تعیین کرد. این وضع تا زمان ارتحال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام (255 هجری) هم چنان ادامه داشت.

در اثر تلاش و جدیت امامان معصوم علیهم السلام صدها هزار حدیث، در زمینه های مختلف در میان مسلمانان پخش شد و در کتاب های حدیث برای آیندگان باقی ماند و در اثر کوشش ائمه اطهار هزاران دانشمند، اسلام شناس و مبلغ دین پرورش یافت.

امام یازدهم نیز در زمان وفات، فرزند خود حجة بن الحسن علیه السلام را به جای خویش نصب کرد و مسؤولیت حفظ و دفاع از دین را بر عهده اش نهاد. امام دوازدهم از آن زمان تاکنون در حال غیبت است و وظیفه خود را به گونه ای دیگر انجام می دهد. البته هر لحظه در انتظار فرارسیدن روزی است که انسان ها برای پذیرش انقلاب اسلامی او و حاکمیت مطلق عدل و داد آمادگی کامل پیدا کنند. در آن زمان با یک انقلاب جهانی، اسلام را در همه جهان گسترش می دهد و عدل و داد را جایگزین ظلم و ستم می سازد.

از آنچه گفته شد استفاده می شود که با تشریح مقام امامت، نیازی به ارسال پیامبرانی که مروج اسلام باشند نیست، زیرا این مسؤولیت بر عهده امامان معصوم نهاده شده است.

دوم: فقها و علمای دین: در زمان معصومین علیهم السلام دانشمندان برجسته و علمای متعددی بالیدند و علوم و احکام اسلام را به خوبی فراگرفتند و برای تبلیغ و ترویج آنها آماده شدند. پیامبر اسلام و امامان معصوم در پرورش چنین افرادی تلاش فراوانی می کردند.

در این باره احادیث فراوانی داریم که به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم: حضرت صادق علیه السلام فرمود: علما وارثان پیامبرانند، پیامبران درهم و دیناری از خود به ارث نمی گذارند، بلکه احادیث، را به ارث می گذارند، پس هر کس چیزی از احادیث آنان را بگیرد، بهره زیادی را به دست آورده است. خوب دقت کنید که علم خود را از چه شخصی می گیرید. در میان ما اهل بیت، در هر نسلی افراد عادل و وجود دارند که از تحریف تندروان و کج روی اهل باطل و تأویل نادانان جلوگیری می کنند. ⁽²⁷⁾

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند. ⁽²⁸⁾

همچنین فرمود:

خدا جانشینان مرا رحمت کند. گفته شد: یا رسول الله! جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که سنت مرا زنده می کنند و آن را به بندگان خدا یاد می دهند. ⁽²⁹⁾

نیز فرمود:

مثل علما در زمین مثل ستارگان در آسمان است، که مردم در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله آنها هدایت می شوند و اگر خاموش گردند بیم آن می رود که هدایت شوندگان گم شوند.⁽³⁰⁾

امیرالمؤمنین از رسول خدا روایت کرده که فرمود:

در قیامت مداد علما با خون شهدا مقایسه می شود، پس مداد علما بر خون شهدا برتری می یابد.⁽³¹⁾

پیامبر اکرم فرمود:

کسی که مرگش فرا رسد در حالی که طلب علم می کند تا به وسیله آن اسلام را زنده کند، میان او و پیامبران در بهشت یک درجه بیشتر فاصله نیست.⁽³²⁾

از این احادیث و مانند آن استفاده می شود که شارع مقدس اسلام مسؤولیت ارشاد مردم و تبلیغ دین را بر عهده علما نهاده است. با وجود این، نیازی به ارسال پیامبران مبلغ نیست.

سوم: عقل انسان: یکی از اهداف بزرگ پیامبران پرورش و تکمیل عقل ها بوده است. پیامبران گذشته نقش بزرگی را در این باره ایفا کرده اند. عقول انسان ها در طول تاریخ و به کوشش پیامبران، کم کم تکامل یافت تا در زمان پیامبر اسلام به حد بلوغ نسبی خود رسید. پیامبر اسلام نیز نسبت به رشد و تکامل عقل آدمیان عنایت ویژه ای داشت. به مردم سفارش می کرد عقل خود را به کار گیرند و در کشف حقایق و درک اشیا کنجکاوی نمایند. با تعقل و تفکر، حق را از باطل جدا کرده و حق را بپذیرند.

قرآن کریم در آیه های متعدد مردم را به تعقل، تفکر، تدبیر و تفقه دعوت می نماید. در کتاب های حدیث نیز روایات فراوانی وجود دارد که از عقل ستایش نموده و مردم را به خردگرایی توصیه کرده است. پیامبر اسلام و امامان معصوم

عقل را به عنوان راهنما و حجت شرعی، در شناخت موضوعات و مسائل عقلی به مردم معرفی نموده و از آنان خواسته اند که در شناخت حقایق، عقل خویش را به کار گیرند و از آن پیروی نمایند.

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که با ارسال پیامبر اسلام، نیازی به بعثت پیامبران مبلّغ نیست، از این رو پیامبر اسلام خاتم پیامبران شد و نبوت خاتمه یافت.

حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت

حضرت محمد ﷺ در هفدهم ماه ربیع الاول سال 570 میلادی در مکه به دنیا آمد. (33)

پدرش عبدالله و مادرش آمنه بود. قبل از ولادت، پدرش از دنیا رفت و در مدینه مدفون شد. آن حضرت تحت تکفل جدش عبدالمطلب درآمد. عبدالمطلب از بزرگان قریش بود و علاقه فراوانی به محمد داشت. درباره او می فرمود: فرزندم محمد آینده درخشانی دارد. (34)

حضرت محمد ﷺ در سن پنج سالگی مادرش آمنه را از دست داد. در سن نه سالگی بود که جدش عبدالمطلب از دنیا رفت. بعد از وفات عبدالمطلب فرزندش ابوطالب نگه داری و سرپرستی او را بر عهده گرفت. این عموی مهربان، همانند پدر از محمد ﷺ مراقبت می کرد.

حضرت محمد در سن 25 سالگی با خدیجه، دختر خویلد، بانوی شریف و ثروتمند و پاکدامن قریش ازدواج نمود. دو پسر از او به دنیا آورد که در کودکی وفات کردند و صاحب چهار دختر به نام های: زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه شد.

از تاریخ استفاده می شود که حضرت محمد ﷺ در زمان کودکی، نوجوانی و جوانی نسبت به همسالان خود برتری داشت و از گفتار و کردارش معلوم بوده که فردی غیرعادی است.

ابوطالب درباره او چنین می گوید:

پاسی که از شب می گذشت از محمد ﷺ سخنان شگفت انگیزی را می شنیدم. ما به هنگام غذا خوردن و آب نوشیدن نام خدا را ذکر نمی کردیم، تا این

که از محمد شنیدم که به هنگام غذا خوردن می گفت: «بسم الله الاحد»، بعد از غذا هم می گفت: «الحمد لله كثيراً». من از این کار در شگفتی بودم. گاهی که به طور ناگهانی بر او وارد می شدم، نوری را بالای سرش می دیدم که تا آسمان ادامه داشت. هیچ گاه از محمد دروغ نشنیدم، کارهای جاهلیت از او سر نمی زد، هرگز ندیدم که بی جهت بخندد یا با بچه ها بازی کند یا به آنان توجه داشته باشد. تنهایی و تواضع را دوست می داشت. ⁽³⁵⁾

ابن عباس می گوید:

بامدادان که فرزندان ابوطالب از خواب بیدار می شدند چشمانشان کثیف و آلوده بود، اما دیدگان محمد پاکیزه و روشن بود. ابوطالب بامداد غذای کودکان را می داد، آنها غذای یکدیگر را می ربوند ولی محمد دست درازی نمی کرد. وقتی ابوطالب این موضوع را مشاهده کرد برایش غذای جداگانه می آورد. ⁽³⁶⁾

ابوالفداء می نویسد:

رسول خدا ﷺ نزد ابوطالب بزرگ شد. خدا او را از انجام دادن کارهای جاهلیت و بدی های آن حفظ می کرد، زیرا کرامت او را می خواست، تا به صورت مردی درآمد که از جهت بزرگواری، خوش اخلاقی، رعایت آداب معاشرت، احسان به همسایگان، بردباری، امانتداری و راست گویی بر همه خویشانش برتری داشت. هرگز دنبال کار زشت نمی رفت، کسی را اذیت نمی کرد. هیچ گاه با دیگران شوخی یا جدال نکرد. همه صفات پسندیده در او جمع بود به گونه ای که «محمد امین» نامیده شد. ⁽³⁷⁾

ابوالفداء می نویسد:

در آغاز وحی، پیامبر اکرم ﷺ وحشت زده وارد خانه شد و به همسرش خدیجه گفت: بر نفس خودم بیمناکم؟ خدیجه برای تسلیت او در جوابش گفت:

بشارت باد که خدا هیچ گاه تو را ذلیل نمی سازد، زیرا تو صله رحم می کنی، راست گو هستی، دشواری های مردم را تحمل می کنی، به فقرا کمک می نمایی، مهمان نواز هستی و در حوادث روزگار به دیگران کمک می کنی. (38)

انس بن مالک می گوید:

حضرت محمد ﷺ قبل از نبوت، در میان مردم امین نامیده شد، زیرا امانتداری و عدالت او را شناخته بودند.

ربیع بن خثیم می گوید:

مردم در زمان جاهلیت در مرافعات خود به حضرت محمد ﷺ مراجعه می کردند. نضر بن حارث به قریش می گفت: شما محمد ﷺ را در زمان کودکی از خودتان پسندیده تر، راست گو تر و امین تر می دانستید، ولی زمانی که موهایش سفید شد و از جانب خدا به شما مبعوث گشت گفتید: ساحر است، نه، به خدا قسم! ساحر نیست. (39)

حضرت محمد ﷺ بیست ساله بود که در حلف الفضول پیمان جوانمردان شرکت نمود. پیمان مذکور را جمعی از مردم خیرخواه عرب، در خانه عبدالله بن جدعان امضا کردند و پیمان بستند که تا زنده هستند از مظلومان بی پناه دفاع کنند و حق آنان را از ظالمان بگیرند. حضرت محمد ﷺ در این باره فرمود:

من در پیمانی که در خانه عبدالله بن جدعان بسته شد حاضر بودم و دوست ندارم آن را با شتران سرخ موی معاوضه کنم و چنان چه در اسلام نیز مرا بدان بخوانند اجابت می کنم. (40)

از این قبیل شواهد تاریخی استفاده می شود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، قبل از بعثت در میان مردم به نیکوکاری، امانت داری،

راست گویی، بردباری، عدالت خواهی، بی آزاری و پاک دامنی معروف بوده است.

در اثر همین حسن سابقه بود که مردم، ادعای نبوت او را پذیرفتند و به او ایمان آوردند.

دین محمد ﷺ قبل از بعثت

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که آیا حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت به دین و شریعتی تقید داشته یا نه؟ و اگر داشته پیرو چه دینی بوده است؟

قبلا باید بدین نکته اشاره کنیم که متأسفانه در تاریخ و مدارک اسلامی چیزی نداریم که به طور صریح متعرض این مسئله شده باشد، ولی مطالبی را می توان به عنوان شاهد تاریخی بیان نمود؛ از باب نمونه:

ابوالفداء می نویسد:

سیره رسول خدا ﷺ این بود که سالی یک ماه به کوه «حرا» می رفت و در آن جا عبادت می کرد. قریش نیز در جاهلیت همین عمل را انجام می دادند. در آن زمان به هر فقیری که می آمد غذا می داد. بعد از پایان مراسم عبادت، قبل از ورود به خانه خود، خانه کعبه را طواف می کرد. (41)

غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود:

پیامبر اسلام بعد از این که به مدینه آمد جز یک مرتبه به حج نرفت. اما در مکه چندین مرتبه با خویشانش مراسم حج را انجام داد. (42)

باز، آمده است: «محمد ﷺ در سن چهار سالگی نماز می خواند». (43)

عمویش ابوطالب نیز حضرت محمد را در زمان کودکی چنین توصیف می کرد: «همیشه هنگام شروع غذا بسم الله و بعد از آن الحمد لله می گفت». (44)

از این قبیل توصیفات است که درباره آن حضرت آمده چنین استفاده می شود که قبل از بعثت، مراسمی را به عنوان عبادت انجام می داده است؛ نماز می خوانده، سالی یک ماه در کوه حرا اعتکاف داشته، مراسم حج را انجام می داده، کعبه را

طواف می کرده و هنگام غذا خوردن بسم الله می گفته است. پس معلوم می شود که شخصی دیندار و پای بند به عبادت ها بوده است.

علاوه بر این، در بحث عصمت به اثبات رسید که پیامبران در عمر خود از کفر و شرک و گناه معصوم هستند. بنابراین باید گفت: پیامبر اسلام قبل از بعثت نیز دیندار بوده، زیرا کفر و شرک با عصمت وی سازگار نیست.

قرآن نیز ضلالت و کفر را به طور کلی، حتی قبل از بعثت، از آن حضرت نفی کرده است، آن جا که می فرماید: «قسم به ستاره هنگامی که فرو می نشیند که همنشین شما [محمد] گمراه نشده و کج نرفته است.»⁽⁴⁵⁾

بنابراین، در اصل تدین حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت هیچ تردیدی وجود ندارد.

بعد از قبول اصل دینداری اکنون این سخن به میان می آید که به چه دینی گرایش داشته است؟ در این جا چند احتمال وجود دارد:

احتمال اول: از شریعت حضرت موسی یا حضرت عیسی پیروی می کرده است، چون تنها شریعت آسمانی آن زمان همین دو دین بوده و پیروی از آنها بر همه واجب بوده است. پس حضرت محمد نیز قبل از بعثت باید یکی از این دو دین را داشته باشد.

اما احتمال مذکور مردود است، زیرا اگر یهودی یا مسیحی بود در مراسم دینی آنان نیز شرکت می کرد و با آنها معاشرت داشت و در تاریخ ثبت می شد. در صورتی که چنین چیزی نه در تاریخ ثبت شده و نه یهودیان و مسیحیان مدعی آن بوده اند.

چنان که قبلا دانستید حضرت محمد به مراسم و عبادت هایی تقید داشته که جزء این دو دین نیست؛ مانند: حج، طواف کعبه، نماز و اعتکاف در کوه حرا.

بنابراین از این مجموع استفاده می شود که آن حضرت قبل از بعثت، یهودی یا مسیحی نبوده است.

احتمال دوم: پیرو شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. در توضیح این مطلب می توان چنین گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام توحید و خداپرستی را در حجاز پایه گذاری کرد. شریعت آن حضرت که «حنیفیه» نامیده می شد در میان مردم آن سرزمین رواج داشت. فرزندش اسماعیل نیز آن شریعت را ترویج می کرد. عرب های آن دیار که غالباً از فرزندان اسماعیل بودند شریعت جدشان حضرت ابراهیم را پذیرفته و از آن دفاع می کردند.

دین حضرت ابراهیم تا مدت ها، دین رسمی مردم جزیره العرب بود. ولی با گذشت زمان، احکام، قوانین و مراسم عبادی آن دین حنیف کم کم به فراموشی سپرده شد و جز مراسم خاصی از قبیل: حج، وقوف به عرفات، مشعر و منی، قربانی، رمی جمرات، طواف کعبه، سعی بین صفا و مروه و چند عمل دیگر، چیزی از آن باقی نماند. بلکه با مرور زمان شرک نیز در عقاید مردم نفوذ کرد و با توجهات غلط اشیا یا اشخاص دیگری را شریک خدا قرار داده و آنها را پرستش می نمودند. با همه این انحرافات، باز هم خودشان را پیرو حضرت ابراهیم می دانستند.

البته در میان آنان افرادی وجود داشت که از وضع موجود ناراضی بوده و احساس می کردند که حقیقت دین ابراهیم را از دست داده و به ضلالت افتاده اند و احياناً در صدد بودند تا احکام و مراسم عبادی دین حنیفیه را بیابند و آن را از خرافات پاک سازی کنند. در ذیل به نمونه های تاریخی آن اشاره می کنیم:

ابن هشام می نویسد:

در یکی از عیدها که قریش نزد یکی از بت ها گرد آمده و با کمال احترام و کرنش برایش قربانی می کردند چهار نفر از آنان از دیگران مخفیانه جدا شدند و در گوشه ای با هم چنین گفتند: پیمان ببندیم که عقیده خودمان را از دیگران مخفی بداریم. آن چهار نفر عبارت بودند از: ورقه بن نوفل، عبدالله بن جحش، عثمان بن حویرث و زیدبن عمر. آنها گفتند: به خدا سوگند! شما می دانید که قوم شما دین درستی ندارند، آنان دین پدرشان ابراهیم را به خطا گرفته اند. سنگی که اطرافش طواف می کنیم چیست؟ این بت نه می شنود، نه می بیند، نه ضرر دارد و نه نفع. ای خویشان! دین درستی برای خودتان انتخاب کنید. سپس در بلاد پراکنده شدند تا دین حنیف ابراهیم را پیدا کنند. (46)

هم چنین می نویسد:

زیدبن عمر توقف کرد، از دین خویشانش خارج شد ولی در دین یهود و نصارا نیز داخل نشد. از بت پرستی دست کشید و از خوردن گوشت میت، خون و گوشت حیواناتی که برای بت ها قربانی می شد اجتناب کرد و از کشتن فرزند نهی نمود و گفت: من فقط خدای ابراهیم را می پرستم. لذا از دین اقوامش انتقاد کرد. (47)

از پاره ای احادیث استفاده می شود که اجداد پیامبر نیز از دین حضرت ابراهیم پیروی می کردند.

اصبغ بن نباته می گوید: از امیرالمؤمنین ع شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند! پدرم و جدم ابوطالب و هاشم و عبدمناف هیچ گاه بت پرستیدند. سؤال شد: پس چگونه عبادت می کردند؟ فرمود: بر طبق دین حضرت ابراهیم عمل می کردند و به سوی کعبه نماز می خواندند. (48)

بنابراین چنین به نظر می رسد که حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت از دین و شریعت حضرت ابراهیم پیروی می کرده است، یگانه پرست بوده و با شرک و بت پرستی مخالفت می نموده، نماز می خوانده و مراسم حج را که جزء مراسم عبادی شریعت حضرت ابراهیم بوده، انجام می داده است. به خلوت گزینی و ذکر خدا و عبادت علاقه داشته و اخلاق نیک را رعایت می کرده است.

از بعض روایات استفاده می شود که حضرت محمد ﷺ قبل از بعثت، در شناخت مکارم و التزام بدان ها همواره از تأییدات الهی نیز برخوردار بوده است. امیرالمؤمنین علیؑ در این باره می فرماید:

از همان زمان که محمد ﷺ از شیر گرفته شد خدا به بزرگ ترین فرشته ها مأموریت داد تا شب و روز مراقب او باشند و او را به سوی کردار و اخلاق نیک هدایت کند. (49)

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می نویسد:

روایت شده که بعض اصحاب امام محمد باقر علیؑ از آن حضرت از تفسیر آیه (إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا) سؤال کردند، در جواب فرمود:

خدا فرشتگانی را مأمور پیامبرانش می نماید تا مراقب عمل های آنان باشند و در تبلیغ رسالت به آنان کمک نمایند. فرشته بزرگی را مأموریت داد تا از همان زمان که محمد ﷺ از شیر باز گرفته شد، مراقب او باشد، به کارهای خیر و اخلاق نیک هدایتش کند و از بدی ها باز بدارد. این فرشته همان کسی است که به پیامبر می گفت: «السلام علیک یا محمد رسول الله» در زمانی که هنوز به رسالت مبعوث نگشته بود و پیامبر گمان می کرد که این سلام از ناحیه سنگ و زمین است، ولی هر چه کنجکاوی می کرد چیزی نمی دید. (50)

پی نوشت ها :

- (1) . اسراء (17) آیه 88: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا).
- (2) . هود (11) آیه 13 - 14: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا نَمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).
- (3) . بقره (2) آیه 23 - 24: (وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَاذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ النَّاسِ وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ).
- (4) . البدايه والنهايه، ج 3، ص 78.
- (5) . همان، ص 80 .
- (6) . همان، ص 82 .
- (7) . همان.
- (8) . اسدالغابه، ج 3، ص 54.
- (9) . نساء (4) آیه 82 : (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا).
- (10) . عنكبوت (29) آیه 48: (وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا الْأَرْتَابَ الْمُبْتَطَلُونَ).
- (11) . اعراف (7) آیه 157: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).
- (12) . روم (30) آيات 1 - 6 : (الْم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ).
- (13) . تاريخ ايران از سلوكيان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج 3، ص 263.
- (14) . همان، ص 256.

- (15) . ویل دورانت، تاریخ تمدن، بخش اول، ج 4، ص 181؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج 3، ص 264 - 265.
- (16) . الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 479.
- (17) . تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج 3، ص 266؛ تاریخ ویل دورانت، بخش اول، ج 4، ص 182.
- (18) . مورخان اسلام مانند طبری و ابن اثیر و ابوالفدا و دیگران و هم چنین مفسران قرآن، در این جهت اتفاق دارند که سرانجام وعده قرآن کریم تحقق یافت و سپاه روم، بعد از شکست سابق، بر سپاه فارسیان غلبه کرد. و فاصله میان این شکست و پیروزی کمتر از ده سال بوده است. لیکن متأسفانه تاریخ دقیق زمان شکست و زمان پیروزی معین نشده است. در منابع اسلامی چنین آمده که پیروزی رومیان در زمان جنگ بدر (سال دوم هجری) یا زمان جنگ حدیبیه (ششم هجری) بوده است. لیکن این دو احتمال با پیش گویی قرآن درست در نمی آید، زیرا شکست آنان در تاریخ (613 میلادی) یعنی سال سوم بعثت بوده است که با زمان جنگ بدر سیزده سال و با زمان جنگ حدیبیه شانزده سال فاصله داشته است. در صورتی که پیش گویی قرآن این است که پیروزی رومیان بعد از کمتر از ده سال (بضع سنین) تحقق می یابد. بنابراین هیچ یک از این دو تاریخ با پیش گویی قرآن تطبیق ندارد. اما با آنچه در کتب تاریخ ایران باستان آمده کاملاً قابل تطبیق است. و باید پیروزی رومیان را تقریباً در سال سیزدهم از بعثت بدانیم.
- (19) . احزاب (33) آیه 40: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).
- (20) . صحیح مسلم، ج 4، ص 1870: سعد بن ابی وقاص، عن أبيه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».
- (21) . الطبقات الكبرى، ج 1، ص 192: عن أبي هريرة أنه قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أرسلتُ إلى الناس كافةً، وبي ختم النبوة».
- (22) . وسائل الشيعة، ج 1، ص 23: عن أبي أمامة، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «أيها الناس! لا نبى بعدى، ولا أمة بعدكم، ألا فاعبدوا ربكم، وصلوا خمسكم، وصوموا شهركم، وحجوا بيتكم، وأدوا زكاة أموالكم، طيبت بها نفوسكم، وأطيعوا ولاة أمركم تدخلوا جنّة ربكم».
- (23) . نهج البلاغه، خطبه 129: قال أمير المؤمنين عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: «أرسله على حين فترة من الرسل، و تنازع من الألسن، ففضى به الرسل، و ختم به الوحي».

(24) . تحف العقول، ص36: قال رسول الله ﷺ : نحن - معاشر الأنبياء - أمرنا نكلم الناس على قدر عقولهم.

(25) . نساء (4) آيه 59: (يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم).

(26) . مائده (5) آيه 3: (اليوم ينس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم واخشون اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً).

(27) . كافي، ج 1، ص 32: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «إن العلماء ورثة الأنبياء، وذاك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً، وإنما ورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها، فقد أخذ حظاً وافراً. فانظروا علمكم هذا عمق تأخذونه؛ فإن فينا - أهل البيت - في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين».

(28) . بحار الانوار، ج 2، ص 21: «علماء أمتي كانبيا بني إسرائيل».

(29) . همان، ص 25: قال رسول الله ﷺ : رحم الله خلفائي. فقيل: يا رسول الله! من خلفاؤك؟ قال: الذين يحيون سنتي، ويعلمونها عباد الله.

(30) . همان: قال رسول الله ﷺ : إن مثل العلماء في الأرض مثل النجوم في السماء، يهتدى بها في ظلمات البر والبحر؛ فإذا طمست أو شك أن تضل الهداة.

(31) . همان، ص 16: عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ : إذا كان يوم القيامة وزن مداد العلماء بدماء الشهداء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء.

(32) . همان، ج 1، ص 184: قال النبي ﷺ من جاءه الموت وهو يطلب العلم ليحيى به السلام، كان بينه وبين الأنبياء درجة واحدة.

(33) . ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 4، بخش اول، ص 197.

(34) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 61.

(35) . همان، ص 63.

(36) . ابوالفداء، السيرة النبويه، ج 1، ص 242.

(37) . همان، ص 249.

(38) . همان، ص 394.

(39) . عيون الاثر، ج 2، ص 334.

(40) . ابوالفداء، همان، ص 257 - 262.

(41) . همان، ص 390.

- (42) . وسائل الشيعة، ج 8، ص 88: غياث بن ابراهيم عن جعفر عليه السلام قال: «لم يحجّ النبيّ صلى الله عليه وآله بعد قدومه المدينة إلاّ واحدة، وقد حجّ بمكة مع قومه حجّات». (43) . بحار الانوار، ج 15، ص 361.
- (44) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 63.
- (45) . نجم (53) آيه 2: (والتّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى).
- (46) . ابن هشام، السيرة النبويه، ج 1، ص 237.
- (47) . همان، ص 239.
- (48) . بحار الأنوار، ج 15، ص 144: «عن الأصغ بن نباته، قال: اسمعتُ أمير المؤمنين عليه السلام يقول: والله! ما عبَدَ أبى و لا جدّى عبدالمطلب، و لا هاشم، و لا عبدمناف صنماً قطّ. قيل: فما كانوا يعبدون؟ قال: كانوا يصلّون إلى البيت على دين إبراهيم متمسكين به».
- (49) . نهج البلاغه، خطبه 194: قال على عليه السلام : «و قد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن كان فطيماً أعظمَ ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم، و محاسن أخلاق العالم، ليله و نهاره». (50) . بحار الانوار، ج 15، ص 361.

بعثت پیامبر اسلام ﷺ

حضرت محمد ﷺ در 27 ماه رجب، سال 610 میلادی در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. (1) در تاریخ نوشته اند: قبل از بعثت نیز گاه گاهی علائم و آثاری را در خواب یا بیداری مشاهده می نمود؛ جبرئیل را می دید و صداهایی را می شنید، حتی گاهی به عنوان رسول الله مورد خطاب قرار می گرفت.

بلاذری می نویسد:

وقتی خدا خواست محمد ﷺ را گرامی بدارد و نبوتش را آغاز نماید، چنین بود که وقتی برای قضای حاجت از شهر خارج می شد و به دره ها و کوه ها می رفت به هیچ درختی مرور نمی کرد جز این که می گفت: السلام علیک یا رسول الله، پس آن حضرت به چپ و راست و پشت سر خود نگاه می کرد ولی کسی را نمی دید. (2)

گاهی در خواب یا بیداری شخصی را مشاهده می کرد که می گفت: السلام علیک یا رسول الله! از او می پرسید: تو کیستی؟ جواب می داد: جبرئیل هستم، خدا مرا فرستاده تا تو را به پیامبری برگزیند. رسول خدا چنین حوادثی را مشاهده می کرد ولی به کسی نمی گفت. (3)

گاهی موضوع را با همسرش خدیجه در میان می گذاشت. او در جواب می گفت: امیدوارم چنین باشد. (4)

بلاذری می نویسد:

نخستین مرحله وحی خواب راست بود. خوابی نمی دید جز این که همانند سپیده صبح، روشن و واضح بود. پس میل به خلوت پیدا کرد. به غار حرا می

رفت و در آن خلوت کده، خدای خود را عبادت می کرد. چندین شب در آن جا اعتکاف می نمود. بعد از آن نزد خدیجه برمی گشت و توشه ای تهیه می کرد. تا آن زمان که در غار حرا حق برایش آشکار شد و جبرئیل با او سخن گفت. (5)

سیره رسول خدا ﷺ چنین بود که در هر سال حداقل یک ماه را در غار حرا به عبادت اشتغال داشت. (6)

عبیدبن عمیر می گفت:

رسول خدا سالی یک ماه به کوه حرا می رفت و عبادت می کرد. در آن ایام به فقرا طعام می داد. وقتی مدت توقفش تمام می شد، به مکه مراجعت می نمود و قبل از این که داخل خانه شود، هفت دور یا بیشتر کعبه را طواف می کرد. (7)

حرا نام کوهی است بلند، در شمال مکه که به منی اشراف دارد. قبلاً قریب یک فرسخ با شهر فاصله داشت ولی اکنون خانه های شهر تا نزدیک این کوه ادامه یافته است. در دل این کوه، غاری با ظرفیت سه نفر وجود دارد که غار حرا نامیده می شود. جایگاه اعتکاف و عبادت حضرت محمد و نزول فرشته وحی است. ماه ها در این کوه نورانی و با صفا اعتکاف داشته و شب و روز به عبادت پروردگار جهان مشغول بوده و با خدای خویش راز و نیاز می کرده است.

بر روی تخته سنگی می نشست و ساعت ها به تفکر می پرداخت. درباره شگفتی های آفرینش فکر می کرد. در آسمان پرستاره و زیبای مکه خیره می شد. طلوع و غروب زیبای خورشید را از همان جا تماشا می کرد. در مورد شگفتی های بدن انسان، درختان، گیاهان، حیوانات، کوه ها، دشت ها، دریاها

عظیم و امواج خروشان آنها فکر می کرد و در برابر قدرت و عظمت خدای جهان آفرین به سجده می افتاد.

گاهی از جهالت و نادانی مردم که آفریدگار جهان را رها کرده و بت های بی خاصیت را می پرستیدند تأسف می خورد.

گاهی درباره ظلم و تعدی اشراف و ثروتمندان و مظلومیت محرومان و ستمدیدگان فکر می کرد و چاره جویی می نمود. وقتی از همه جا مأیوس می شد به درگاه خداوند روی می آورد و به راز و نیاز مشغول می گشت و در حل مشکلات عقیدتی، اجتماعی و اخلاقی مردم استمداد می نمود.

آن گاه که دوران اعتکاف یک ماهه اش به پایان می رسید با دلی آرام و نورانی و قلبی مطمئن و امیدوار، به مکه بازمی گشت و بعد از طواف خانه کعبه به خانه می رفت و زندگی را از سر می گرفت.

زندگی پیامبر اسلام تا سن چهل سالگی بدین گونه که گفتیم گذشت و زمان بعثت فرا رسید.

حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سن چهل سالگی بود که بر طبق عادت همیشه اش، به قصد تفکر و عبادت در کوه حرا خلوت گزید. در این سال ماه رجب را برای اعتکاف انتخاب کرد. تفکر و عبادت آن حضرت، در این ماه از سال های گذشته بیش تر و عمیق تر بود. سجده هایش طولانی تر، راز و نیازهایش سوزناک تر و تفکراتش عمیق تر بود. گویا حال و هوای دیگری دارد. جذبه های الهی حالش را دگرگون و ذاتش را نورانی می ساخت، میل پرواز داشت؛ پرواز به سوی ملکوت اعلی و عالم نورانیت.

روزها و شب های ماه رجب هم چنان سپری می شد و همگام با آن جذبه های معنوی هم بیشتر و روح حضرت محمد متعالی تر و برای ارتباط با جهان غیب و دریافت وحی الهی آماده تر می گشت.

روز بیست و هفتم ماه رجب فرا رسید. حضرت محمد ﷺ غرق تفکر بود که جبرئیل فرود آمد و گفت: تو رسول خدا هستی و مأموریت داری پیام خدا را به مردم ابلاغ کنی. (8)

امام هادی علیه السلام جریان وحی را این چنین توصیف می کند:
وقتی رسول خدا تجارت شام را ترک کرد آنچه را از راه تجارت به دست آورده بود، در میان فقرا تقسیم نمود. هر روز به کوه حرا می رفت و به قله آن صعود می کرد، آثار رحمت خدا، شگفتی ها و زیبایی های حکمت الهی را مشاهده می نمود. به آسمان و زمین و دریا و بیابان ها نگاه می کرد و عبرت می گرفت. خدای را آن چنان که شایسته بود عبادت می کرد.

هنگامی که به سن چهل سالگی رسید، خدا قلب او را بهترین، مطیع ترین و خاشع ترین قلوب یافت. پس درهای آسمان را به رویش گشود تا به آنها نظر کند. به فرشتگان اجازه نزول داد و محمد ﷺ به آنان نگاه می کرد. رحمت خود را بر او نازل فرمود و از ساق عرش تا رأس محمد ﷺ همه را فرا گرفت. جبرئیل (روح الامین) را با قلاده ای از نور مشاهده کرد که به سویش فرود می آید. جبرئیل نازل شد و شانه های حضرت محمد ﷺ را گرفت و فشار داد و گفت: یا محمد بخوان. پاسخ داد: چه بخوانم؟ جبرئیل گفت: یا محمد! (إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ).

آن گاه جبرئیل آنچه را از جانب خدا دریافت نموده بود به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی کرد و به سوی آسمان بالا رفت.

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کوه حرا پایین آمد، در حالی که در اثر مشاهده عظمت و جلال خدا، از خود بی خود گشته بود. مشاهده جبرئیل و تحمل وحی الهی آن قدر بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گران بود که مانند شخص تب دار می لرزید. از آن می ترسید که مورد تکذیب قریش واقع شود و او را به جنون متهم سازند. در صورتی که او عاقل ترین و گرامی ترین مردم بود و از شیطان و گفتار و رفتار دیوانگان شدیداً بیزار بود.

پس خدا خواست شرح صدری به او عطا کند و قلبش را مطمئن سازد، بدین جهت کوه ها، سنگ های بزرگ، سنگریزه ها و آنچه بر آن عبور می کرد، به وی سلام کرده و می گفتند: «السلام علیک یا محمد! السلام علیک یا ولیّ الله، السلام علیک یا رسول الله» بشارت باد که خدا تو را فضیلت و جمال و زینت داد و بر همه مردم از اولین و آخرین گرامی داشت. اندوهگین مباش که قریش تو را مجنون بخوانند، زیرا با فضیلت کسی است که خدا او را فضیلت داده باشد. کریم کسی است که خدا او را گرامی داشته باشد. از تکذیب قریش و سرکشان عرب، تنگدل نشو، خدا تو را به زودی به عالی ترین درجات و گرامی ترین مقامات خواهد رسانید. (9)

حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که با مشاهده جبرئیل و دریافت وحی تمام وجودش روشن شده بود، با ایمانی قوی و ضمیری آرام و تصمیمی قاطع، از کوه حرا روانه خانه شد.

ابن شهر آشوب می نویسد:

محمد صلی الله علیه و آله وسلم به خانه آمد و خانه نورانی شد. همسرش خدیجه تعجب کرد و گفت: این نور چیست؟ پیامبر پاسخ داد: نور نبوت است. بگو «أشهد أن لا إله إلا الله، محمد رسول الله». خدیجه عرض کرد: از مدت ها پیش من این مطلب را می دانستم، آن گاه مسلمان شد. ⁽¹⁰⁾

در این که اولین سوره ای که بر پیامبر نازل شده چه بوده در میان دانشمندان اختلاف است. اکثر مورخان سوره علق را نخستین سوره می دانند. در بعض احادیث نیز به همین مطلب تصریح شده است.

علی بن سری از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

اولین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد این بود: بسم الله الرحمن الرحيم (إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) و آخرین سوره (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ) بود. ⁽¹¹⁾

چگونگی نزول و حفظ قرآن

قرآن کتاب آسمانی و کلام خداست. معانی و مفاهیم عالی قرآن در قالب کلمه ها و جمله های عربی ریخته شده و توسط جبرئیل بر قلب نورانی پیامبر اسلام نازل گشته است.

آیات قرآن در مدت 23 سال در مواقع و مناسبت های مختلف، در سفر و حضر، در جنگ و صلح، بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شد.

گاهی یک آیه، و زمانی چند آیه و گاهی یک سوره تمام نازل می شد. قرآن 114 سوره دارد و تمام آنها جز سوره توبه با بسم الله شروع شده است. هر سوره ای از چند آیه تألیف شده است. سوره های بزرگ، سوره طوال و سوره های کوچک سوره قصار، نامیده می شوند.

تعدادی از سوره ها در مکه یا اطراف آن نازل شده اند که سوره مکی می نامند و برخی دیگر در مدینه یا اطراف آن نازل شده که مدنی گفته می شوند.

پیامبر اکرم ﷺ در حفظ و بقای مجموع قرآن و جلوگیری از تغییر و تحریف آن، عنایت کامل داشت، به همین منظور در انجام سه عمل اهتمام می ورزید:

1 - هر آیه ای که بر قلب نورانی پیامبر نازل می شد فوراً آن را بر زبان جاری می ساخت و تلاوت می کرد. همیشه در حافظه اش باقی بود و فراموش نمی کرد، زیرا عصمت آن حضرت مانع از فراموشی و اشتباه می شد.

قرآن می گوید: ما تو را قاری قرآن قرار می دهیم که هیچ فراموش نکنی. (12)

پیامبر ﷺ به خواندن قرآن و تکرار آن عنایت داشت و آن را در هر مناسبتی قرائت می کرد. در خطبه ها، بیان احکام و مسائل اخلاقی و مانند آن از

آیات مناسب استفاده می کرد. در نمازهای واجب و مستحب مقداری از قرآن را می خواند. هر روز تعدادی از آیات را تلاوت می کرد؛ به ویژه در ایام مبارک ماه رمضان، رسول خدا با این که درس نخوانده بود، حافظ مجموع آیات قرآن بود و همه را به ترتیب نزول قرائت می نمود. در گرفتن قرآن از جبرئیل و حفظ و ابلاغ آن به مردم از خطا و نسیان معصوم بود.

2 - هر سوره یا آیه ای که بر رسول خدا ﷺ نازل می شد برای اصحاب می خواند و توصیه می کرد تا آن را حفظ کنند. البته بقیه مسلمانان نیز سعی داشتند آیات نازل شده را بشنوند و حفظ کنند. پیامبر اسلام ﷺ نیز در این جهت سعی داشت آیاتی را که اصحاب فرا می گیرند صحیح و بی غلط باشد. حافظان قرآن هم آیات را برای پیامبر ﷺ می خواندند تا از صحت آنها مطمئن شوند.

بدین وسیله جمع کثیری از اصحاب، قرائت مجموع قرآن یا بعض آن را به طور صحیح فرا گرفتند، که در میان آنان هفت نفر شهرت یافته اند. سیوطی می نویسد: در میان کسانی که قرآن را بر پیامبر قرائت کرده اند هفت نفر شهرت بیشتری دارند: عثمان، علی، ابی، زیدبن ثابت، ابن مسعود، ابوالدرداء و ابوموسی اشعری. (13)

چون رسول خدا ﷺ بر یاد گرفتن و حفظ قرآن تأکید فراوان داشت، جمع کثیری از اصحاب، در حد استعداد خود، مقداری از قرآن را حفظ کردند. در این میان جمعی از آنان توفیق یافتند که تمام قرآن را حفظ کنند، که قرآ یا حافظان قرآن نامیده می شدند. تعداد آنها به طور دقیق روشن نیست، اما زیاد بوده اند. (14)

سیوطی از قرطبی نقل می کند: در جنگ یمامه هفتاد نفر از قرآ کشته شدند. در زمان پیامبر ﷺ نیز همین مقدار در بئر معونه به قتل رسیدند. از این عبارت استفاده می شود که حافظان قرآن آن قدر زیاد بودند که 140 نفر آنان در این دو جنگ کشته شدند. البته معلوم نیست که کشته شدگان، حافظ همه قرآن بوده اند یا مقداری از آن. بعضی از نویسندگان هم عقیده دارند که حافظان کل قرآن کم تر از این تعداد بوده اند.

شیخ عبدالحی کتانی می نویسد:

در زمان رسول خدا ده نفر حافظ کل قرآن بودند: علی، عثمان، ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوالدرداء، زید بن ثابت، ابوزید انصاری و تمیم داری، عبادة بن ثابت و ابویوب.⁽¹⁵⁾

3 - کتابت و تدوین. رسول خدا ﷺ برای نوشتن قرآن چندین نفر را برگزیده بود. وقتی آیه ای نازل می شد یکی از آنان را احضار می کرد و آیه را برایش املا می نمود تا بنویسد. بعد از آن از نویسنده می خواست تا نوشته اش را باز خوانی کند. خوب گوش می داد، اگر اشتباهی داشت دستور می داد آن را اصلاح نماید. گاهی رسول خدا ﷺ جای آیه را برای نویسنده تعیین می کرد و می فرمود: این آیه را در فلان سوره و بعد از فلان آیه بنویس.⁽¹⁶⁾

نویسندگان رسول خدا ﷺ زیاد بودند و تا 43 نفر شمرده اند.⁽¹⁷⁾ اما همه آنان کاتب وحی نبودند بلکه برخی آنان کاتب نامه های آن حضرت بودند.

شیخ عبدالحی می نویسد: عثمان بن عفان و علی کاتب وحی بودند، چنانچه این دو نفر حضور نداشتند، ابی بن کعب و زید بن ثابت مأمور نوشتن می شدند، اگر هیچ کدام از آنان حاضر نبودند هر یک از نویسندگان که حاضر بود

کتابت را بر عهده می گرفت. آنان عبارت بودند از: معاویه، جابر بن سعید، ابان بن سعید، علاء حضرمی و حنظله بن ربیع.⁽¹⁸⁾ این افراد کسانی هستند که نسخه قرآن مخصوص پیامبر ﷺ را نوشته اند. البته افراد دیگری هم بوده اند که آیات را در نسخه های خودشان ثبت می کردند؛ حتی بعضی کاتبان وحی علاوه بر کتابت نسخه رسول خدا برای خودشان نیز می نوشتند و بدین وسیله قرآنی را برای خود تهیه کردند.

نویسندگان، هر سوره را از «بسم الله الرحمن الرحيم» که در آغاز سوره نازل می شد، شروع می کردند. آیات را پشت سر هم می نوشتند تا زمانی که «بسم الله الرحمن الرحيم» جدیدی نازل می شد که علامت شروع سوره دیگر بود. سپس آیات جدید را ثبت می نمودند، جز در موارد مخصوصی که پیامبر ﷺ دستور می داد آیه ای را در سوره دیگر و در جای مخصوص ثبت نمایند.

يعقوبی می نویسد:

ابن عباس گفت: فاصله میان دو سوره را با «بسم الله» می شناختند. وقتی بسم الله نازل می شد می فهمیدند که سوره سابق تمام شده و سوره دیگری آغاز گشته است.⁽¹⁹⁾

کاغذ آن زمان

در این جهت تردید نیست که کاتبان وحی آیات قرآن را بر چیزی می نوشته اند، بنابراین جالب است بدانیم کاغذ آن زمان چه بوده است. از قرآن استفاده می شود که در زمان پیامبر اسلام چیزی وجود داشته که قرطاس نامیده می شده است.

قرآن می فرماید:

اگر ما کتابی را بر تو نازل کرده بودیم که در قرطاس (کاغذ) ثبت شده بود و با دستشان آن را لمس می کردند کافران می گفتند: این کتاب جز سحر آشکار چیزی نیست. ⁽²⁰⁾

از کتاب های تاریخ استفاده می شود که در زمان پیامبر کاغذ وجود داشته است. در کشور چین از علف کاغذ درست می شد. در هند روی قطعات حریر سفید می نوشتند. در ایران روی پوست های نازک و دباغی شده (ادیم) می نوشتند. برای نوشته از تخته سنگ های سفید و نازک و از صفحات مس، آهن و روی و پوست درخت خرما و استخوان کتف شتر و گوسفند و قطعات چوب، استفاده می کردند. ⁽²¹⁾

کاتبان وحی، آیات قرآن را بر اشیای مذکور می نوشتند و تحویل پیامبر اکرم می دادند. آن حضرت نیز همه آنها را در جای مخصوصی از منزل نگه داری می کرد تا هنگام وفات یک نسخه کامل قرآن نزد وی فراهم آمد.

گویا پیامبر اسلام ﷺ هنگام وفات همین نسخه را تحویل حضرت علی رضی الله عنه که خود نیز کاتب وحی بود، داده است.

امام صادق رضی الله عنه می فرماید:

رسول خدا ﷺ به حضرت علی ع فرمود: یا علی! قرآن پشت بستر
من می باشد و در مصحف و حریر و کاغذها نوشته شده است. پس آن را بگیر
و ضایع نساز چنان که یهود تورات را ضایع کردند.⁽²²⁾

جمع آوری قرآن

چنان که قبلاً گفته شد آیات قرآن به طور پراکنده، در مدت 23 سال بر پیامبر اکرم نازل شد و در جمع و تألیف آنها عنایت کامل به عمل می آمد. چند مرتبه جمع آوری شد تا به صورت کنونی در اختیار مسلمانان قرار گرفت:

مرتبه اول: در زمان رسول خدا اولین اقدام پیامبر اسلام این بود که دستور داد تا آیات نازل شده را در صفحاتی می نوشتند. خودش بر نوشته های آنان نظارت می نمود و جای مناسب هر آیه ای را تعیین می کرد. سوره ها را جدا و نام گذاری می کرد. از کاتبان می خواست که نوشته های خود را برایش بخوانند تا از غلط مصون باشد. صفحات را از کاتبان می گرفت و در جایگاه امنی بایگانی می کرد. بدین طریق همه آیات و سوره های قرآن نزد آن حضرت، جمع آوری و تألیف شد، اما معلوم نیست که سوره های قرآن چگونه و با چه ترتیبی روی هم نهاده می شده است و آیا در بایگانی سوره ها از ترتیب خاصی پیروی می شده یا نه؟

از بعضی کلمات استفاده می شود که در زمان حیات رسول خدا ﷺ و با نظارت آن حضرت نوعی تألیف و تنظیم انجام گرفته است.

زیدبن ثابت می گوید:

ما نزد رسول خدا ﷺ به تألیف قرآن از روی ورق ها اشتغال داشتیم. ⁽²³⁾ اما درست معلوم نیست که این تألیف جدید چگونه و به چه کیفیتی انجام گرفته است.

جمع و تألیف قرآن در آن زمان، منحصر به نسخه پیامبر اکرم ﷺ نبوده بلکه تعدادی از کاتبان وحی آیات را برای خودشان نیز می نوشتند و بدین وسیله نسخه های دیگری از قرآن فراهم شد که در کتاب های حدیث، تفسیر و تاریخ به آنها اشاره شده است؛ مانند: مصحف علی علیه السلام ، مصحف ابن مسعود، مصحف ابی بن کعب و مصحف زید.

ابن ندیم، آنان را بدین صورت معرفی کرده است: کسانی که قرآن را در زمان پیامبر اکرم جمع کردند عبارت اند از: علی بن ابی طالب علیه السلام ، سعد بن عبید، ابوالدرداء، عویم بن زید، معاذ بن جبل، ابوزید، ثابت بن زید، ابی بن کعب، عبید بن معاویه و ثابت بن ضحاک. ⁽²⁴⁾

هر یک از این افراد قرآنی داشتند که جامع همه سوره ها و آیات بود، اما دو نقص داشت: یکی این که به صورت یک کتاب مرتب نبود، دیگر این که در میان آنها از جهت تقدیم و تأخیر سوره ها اختلاف بود. ⁽²⁵⁾

رسول خدا ﷺ از طریق دیگری هم آیات و سوره های قرآن را گردآوری کرد، یعنی حفظ آنها توسط حافظان امین قرآن که به توصیه پیامبر صورت می گرفت. جمع کثیری به حفظ قرآن مشغول شدند که در این میان برخی از آنان در حفظ مجموع آیات قرآن توفیق یافتند که حافظان قرآن نامیده شدند.

حافظان قرآن مورد احترام اصحاب بودند و از پشتوانه های قرآن محسوب می شدند. قرآن را از حفظ به دیگران منتقل می ساختند. مسلمین هم در موارد نیاز به آنان مراجعه می نمودند. حتی گردآورندگان قرآن، در زمان ابوبکر و عثمان نیز از همین حافظان استفاده کردند.

در زمان رسول خدا ﷺ همه آیات قرآن بدین صورت جمع و نگه داری شد و برای مسلمانان باقی ماند.

مرتب‌به دوم: در زمان خلافت ابوبکر گرچه در زمان رسول خدا ﷺ و با نظارت مستقیم آن حضرت، مجموع آیات و سوره های قرآن ثبت شده بود و هم چنین جمعی از اصحاب از حفظ داشتند، اما برای استحکام و اطمینان بیشتر، کار جدیدی ضرورت داشت؛ زیرا اولاً: آیات و سوره ها در یک جا و به صورت یک کتاب ضبط نشده بود، بلکه در صفحاتی متعدد و پراکنده وجود داشت، به همین جهت در معرض تحریف قرار داشت.

ثانیاً: حافظان قرآن که پشتوانه آن کتاب آسمانی بودند و در موارد لزوم به آنان مراجعه می شد، در معرض مرگ و شهادت بودند. بیم آن می رفت که با مرگ آنان بخشی از آیات از دست برود. چنان که در جنگ یمامه جمعی از حافظان کشته شدند، در حدی که ابوبکر احساس خطر کرد و دستور داد مجموع آیات قرآن را در یک صحیفه تألیف کنند.

سیوطی در این باره می نویسد:

زیدبن ثابت گفت: ابوبکر بعد از جنگ یمامه مرا احضار کرد و در حالی که عمرین خطاب نزد او بود، به من گفت: عمر نزد من آمده و می گوید: در جنگ یمامه جمع کثیری از قرآء و حافظان کشته شدند، می ترسم در جنگ های دیگر نیز به همین صورت حافظان قرآن کشته شوند و بدین وسیله بخشی از قرآن نابود گردد، نظر من این است که دستور دهید قرآن جمع آوری شود.

زید می گوید: به عمر گفتم: چگونه ما کاری را انجام دهیم که رسول خدا ﷺ انجام نداد؟ عمر پاسخ داد: به خدا سوگند! این کار خوب و لازمی است.

آن قدر به من اصرار کرد که با او هم عقیده شدم. زید می گوید: ابوبکر به من گفت: تو جوان عاقل و مورد اعتمادی هستی و کاتب وحی نیز بوده ای. با دقت و کنجکاوی قرآن را جمع آوری کن. من نیز همه قرآن را از پوست درختان خرما و استخوان چهارپایان و تخته سنگ های سفید و از حافظه حافظان قرآن گرفتم و در یک جا جمع کردم.⁽²⁶⁾

زیدبن ثابت به دستور ابوبکر این مأموریت بسیار مهم را پذیرفت و مشغول کار شد. از اصحاب رسول خدا ﷺ نیز درخواست کمک نمود و گفت: هر کس مکتوبی از قرآن را در دست دارد، یا سوره و آیه ای را حفظ کرده آن را به من عرضه بدارد تا ضبط کنم. اصحاب دعوت او را پذیرفتند و اعلام همکاری نمودند.

زید، معیار قبول آیات را شهادت دو نفر عادل قرار داد. اگر دو نفر عادل شهادت می دادند که این آیه را از رسول خدا شنیدیم یا شاهد بودیم که نزد رسول خدا نوشته شد مورد قبول قرار می گرفت و ضبط می شد. سیوطی می نویسد:

از لیث بن سعد نقل شده است که گفت: ابوبکر نخستین فردی بود که قرآن را جمع آوری کرد و زیدبن ثابت مسؤولیت نویسندگی آن را بر عهده گرفت. مردم آیات قرآن را بر زید عرضه می داشتند ولی او جز با شهادت دو نفر عادل چیزی را قبول نمی کرد.⁽²⁷⁾

هم چنین می نویسد:

عمر گفت: هر کس از رسول خدا چیزی از قرآن را گرفته آن را بیاورد تا ضبط کنیم. اصحاب، آیات را در کاغذ یا الواح یا پوست درختان خرما می نوشتند، ولی جز با شهادت دو عادل قبول نمی شد.⁽²⁸⁾

البته باید گفت که زیدبن ثابت برای انجام این مأموریت از هر جهت شایستگی داشت؛ چون اولاً: به ایمان، تقوا، امانت داری و کاردانی معروف بود. ثانیاً خودش حافظ مجموع آیات قرآن بود و دو مرتبه آنها را بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوانده و مورد تأیید قرار گرفته بود. ثالثاً: یکی از کاتبان رسمی وحی بود. رابعاً: نسخه ای از قرآن که مورد تأیید پیامبر قرار گرفته بود در اختیار داشت.

زیدبن ثابت با چنین امتیازاتی با همکاری سایر حافظان و با دقت تمام، آیات قرآن را در یک مصحف جمع آوری و تألیف نمود و به ابوبکر داد. بعد از ابوبکر این نسخه در اختیار عمر قرار گرفت و بعد از او در اختیار دخترش حفصه نهاده شد.

جمع آوری قرآن توسط علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام از برخی احادیث و کلام بعضی از مورخان استفاده می شود که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نخستین کسی بود که بعد از وفات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به دستور آن حضرت مشغول جمع آوری و تألیف قرآن شد.

ابوبکر حضرمی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

یا علی! قرآن پشت بستر من قرار دارد که در مصحف و حریر و کاغذ نوشته شده است، آن را بگیرد و جمع کنی و آن را مانند یهود که تورات را ضایع ساختند، ضایع نسازید. سپس علی عَلَيْهِ السَّلَام رفت و آن را در پارچه زردی جمع کرد و در خانه اش بر آن مهر زد و فرمود: عبا بر دوش بگیرم تا این که قرآن را

جمع کنم. اگر کسی در خانه آن حضرت می رفت بدون عبا در حضورش می آمد. (29)

ابورافع نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ در لحظه های آخر عمر به حضرت علی ؑ فرمود: یا علی! این کتاب خدا را بگیر. حضرت علی آن را در پارچه ای جمع کرد و به منزل خودش برد. وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت، علی ؑ به جمع قرآن مشغول شد و بر طبق نزول، آن را تألیف نمود و بدین موضوع کاملاً عالم بود. (30)

عبد خیر از حضرت علی ؑ روایت کرده که فرمود:
وقتی رسول خدا ﷺ وفات کرد من قسم خوردم که قبل از جمع کردن قرآن عبا بر دوش نیندازم، پس عبا بر دوش نیفکندم جز بعد از جمع قرآن. (31)
ابن سیرین از حضرت علی ؑ نقل کرده که فرمود:
وقتی رسول خدا ﷺ فوت کرد با خدا عهد بستم که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز جمعه، تا این که قرآن را جمع کنم. (32)
در تاریخ یعقوبی آمده:

روایت شده که علی بن ابی طالب ؑ بعد از وفات رسول خدا ﷺ قرآن را جمع کرد و بر شتری حمل نمود و آورد و گفت: این قرآن است من آن را جمع آوری کرده ام. (33)

از این مجموع استفاده می شود که پیامبر اکرم در پایان عمر خویش نسخه گران بهای قرآن خود را تحویل علی ؑ داده و فرموده: قرآن را در یک جا جمع کن. حضرت علی ؑ نیز بعد از وفات رسول الله و انجام مراسم کفن و دفن آن حضرت به جمع آوری و تدوین قرآن مشغول شده و بعد از اتمام عمل، آن را بر دستگاہ خلافت عرضه داشته، ولی مورد قبول قرار نگرفته است.

به خوبی روشن نیست که قرآن حضرت علی علیه السلام با قرآن موجود چه تفاوت‌هایی داشته، ولی اجمالاً می‌توان گفت که تفاوت آنها از جهت تعداد آیات و سوره‌ها یا تغییر در بعض سوره‌ها و آیات نبوده است، زیرا با براهین و ادله قطعی به اثبات رسیده که هیچ‌گونه تحریف و تغییری در قرآن به وجود نیامده، بلکه قرآن موجود همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

بنابراین، اگر تفاوتی وجود داشته باید در این جهات باشد:

1 - آیات و سوره‌ها در قرآن حضرت علی علیه السلام به ترتیب نزول تألیف شده بود.

2 - در آیاتی که نسخ شده بود، ناسخ بعد از منسوخ آمده بود.

3 - آیات بر طبق قرائت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثبت شده بود.

4 - احتمالاً تفاسیر و مطالبی را که رسول خدا در تفسیر آیات محکم و متشابه و در شأن نزول آیات، فرموده بود، در حواشی آن قرآن یا در اوراق جداگانه ثبت شده بود.

در خاتمه تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که شیعیان عقیده دارند که قرآن موجود در میان مسلمانان، درست همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شده و از هرگونه تحریف و تغییری مصون می‌باشد. لذا به پیروی از امامان معصوم به همین قرآن عمل می‌کنند.

مرتبیه سوم: در زمان خلافت عثمان در علت این عمل چنین نوشته اند: حدیفه پسر یمان که در فتح ارمنیه و آذربایجان با شامیان می‌جنگید بر عثمان وارد شد و از اختلافاتی که در قرائت قرآن داشتند شدیداً اظهار نگرانی کرد و

گفت: یا امیرالمؤمنین! مسلمین را قبل از این که به اختلافاتی که یهود و نصارا در کتاب دینی خود دارند، مبتلا شوند در یاب و از وقوع اختلاف در قرآن جلوگیری کن. (34)

گرچه در زمان ابوبکر نسخه کاملی از قرآن تألیف و تدوین شده و بعد از آن در اختیار عمر قرار گرفت و سپس نزد دخترش حفصه به امانت گذاشته شد ولی این قرآن در اختیار عموم مردم نبود، بلکه مردم از قرآن هایی استفاده می کردند که کاتبان وحی در زمان رسول خدا ﷺ نوشته بودند و در شهرها و کشورهای اسلامی رواج داشت.

متأسفانه قرآن های رایج یکسان نبودند بلکه از دو جهت اختلاف داشتند: یکی ترتیب آیات و سوره ها و دیگری نحوه کتابت حروف و قرائت آنها. بدین صورت قرآن های متفاوتی به وجود آمد و در شهرها و کشورهای اسلامی رواج یافت. هر گروهی از قرآن خود دفاع می کرد و آن را بر سایر قرآن ها ترجیح می داد.

حذیفه که چنین اختلافاتی را در میان مسلمانان مشاهده کرد نگران شد و برای آینده قرآن و مسلمین احساس خطر نمود و پس از برگشتن، موضوع را با عثمان در میان نهاد و تقاضای چاره اندیشی کرد. عثمان نیز شدیداً نگران شد و تصمیم گرفت تا اختلافات را برطرف سازد و همه مسلمانان را به سوی یک قرآن جامع و کامل هدایت کند.

بدین منظور زیدبن ثابت را دعوت کرد و با او مشورت نمود، زیرا وی قرآن شناس بود و در تنظیم و تألیف قرآن در زمان ابوبکر مسؤولیت داشت. لذا از او خواست تا با دقت و کنجکاوی یک قرآن جامع و کاملی را تنظیم نماید. قرآن ابوبکر را در اختیار حذیفه قرار داد. به عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و

عبدالرحمان بن حارث نیز دستور داد تا در انجام این امر مهم، با حذیفه همکاری کنند. سپس به آنان گفت: قرآن را با دقت بازبینی کنید و در ضبط صحیح حروف و کلمات و تلفظ آنها کوشش نمایید. چنان چه در موردی اختلاف نظر داشتید لهجه قریش را مقدم بدانید، زیرا قرآن با زبان قریش نازل شده است. (35)

انجمن مذکور در سال 25 هجری به دستور عثمان مشغول به کار شد. قرآن ابوبکر را اصل قرار دادند و با نسخه های دیگر مقابله می کردند. سعید بن عاص املا و قرائت می کرد، زیرا لهجه اش به لهجه پیامبر ﷺ شباهت داشت. زید کلمات را مطابق تلفظ و لهجه سعید می نوشت.

بعد از مدتی احساس کردند که به کمک افراد دیگری نیاز دارند. بدین منظور هشت نفر از اصحاب را دعوت به همکاری نمودند که جمعاً دوازده نفر شدند. (36)

ابی بن کعب یکی از مدعوین بود که گاهی آیات را بر دیگران املا می کرد. هنگام تطبیق، از نسخه قرآن او نیز استفاده می شد. در موارد مشکوک به دیگر اصحاب نیز مراجعه می نمودند و در صورتی آن را می پذیرفتند که دو نفر شاهد عادل صحت آن را تأیید نمایند.

در بعض موارد از نظرات حضرت علی رضی الله عنه نیز استفاده می نمودند. (37) شخص عثمان نیز بر کار آنان نظارت داشت.

بدین صورت یک کار تحقیقی دقیق و دسته جمعی روی قرآن انجام گرفت و یک نسخه صحیح تهیه شد. بعد از آن چندین مرتبه مورد بازخوانی و مقابله قرار گرفت و در نهایت یک نسخه کامل، دقیق و صحیحی از قرآن تدوین شد و مورد تأیید و تصویب قرار گرفت.

بعد از آن عثمان دستور داد تا از روی نسخه تصحیح شده چندین نسخه دیگر تهیه و تکثیر کنند. به هر یک از شهرهای بزرگ اسلامی یک نسخه از آن قرآن را فرستاد و قرآن های دیگر را از آنان گرفت و معدوم ساخت. بدین صورت وعده الهی که فرمود (ما قرآن را نازل کرده ایم و آن را حفظ می کنیم) ⁽³⁸⁾ . و نیز فرمود: (باطل در قرآن، از پیش رو و پشت سرش راه ندارد و از سوی خدای حکیم و حمید نازل گشته است) ⁽³⁹⁾ . تحقق یافت و مجموع آیات و سوره های قرآن، بدون تحریف و کم یا زیاد، تا ابد برای مسلمانان باقی ماند.

پی نوشت ها :

- (1) . بحارالانوار، ج 18، ص 189، بعض تاریخ نگاران، روز 20 یا 17 رمضان را مبعث می دانند.
- (2) . انساب الاشراف، ج 1، ص 104.
- (3) . بحارالانوار، ج 18، ص 184.
- (4) . همان، ص 194.
- (5) . انساب الاشراف، ج 1، ص 105.
- (6) . سیره ابن هشام، ج 1، ص 251.
- (7) . همان، ص 252.
- (8) . جریان آغاز بعثت و نخستین زمان نزول جبرئیل، در کتاب های تاریخ به گونه ای مختلف نقل شده که بعضاً با مقام شامخ نبوت سازگار نیست. به همین جهت در بیان این حادثه فوق العاده، از احادیث اهل بیت استفاده کردیم که از دیگران آشنا ترند.
- (9) . بحارالانوار، ج 18، ص 205.
- (10) . مناقب آل ابیطالب، ج 1، ص 72.
- (11) . کافی، ج 2، ص 628: علی بن السّری، عن أبی عبدالله علیه السلام ، قال: أوّل ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ) و آخره (اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ).
- (12) . اعلی (87) آیه 6: (سُنُقْرُکَ فَلَا تُنْسِ).

- (13) . الاتقان فى علوم القرآن، ج 1، ص 96.
- (14) . همان، ص 94.
- (15) . التراتيب الاداريه، ج 1، ص 46.
- (16) . تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 43.
- (17) . التراتيب الاداريه، ج 1، ص 115 - 116.
- (18) . همان، ص 114.
- (19) . تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 34.
- (20) . انعام (6) آيه 7: (وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).
- (21) . التراتيب الاداريه، ج 1، ص 122؛ سيوطى، الاتقان، ج 1، ص 78.
- (22) . بحار الانوار، ج 92، ص 48: عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلّى عليه السلام: يا على! القرآن خلف فراشى فى المصحف و الحرير و القراطيس، فخذوه، و أجمعه، و لا تضيّعوه كما ضيعت اليهود التوراة.
- (23) . سيوطى، الاتقان، ج 1، ص 76.
- (24) . فهرست، ص 47.
- (25) . همان، ص 43 - 48.
- (26) . سيوطى، الاتقان فى علوم القرآن، ج 1، ص 76.
- (27) . همان، ص 77.
- (28) . همان.
- (29) . بحار الانوار، ج 2، ص 48: أبوبكر الحضرمى عن أبى عبدالله عليه السلام قال: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلّى عليه السلام يا على! القرآن خلف فراشى فى المصحف و الحرير و القراطيس، فخذوه، و أجمعه، و لا تضيّعوه كما ضيعت اليهود التوراة، فانطلق على عليه السلام ، فجمعه فى ثوب أصفر، ثم ختم عليه فى بيته و قال: لا أرتدى حتى أجمعه. و إن كان الرجل ليأتيه فيخرج إليه بغير رداء حتى جمعه».
- (30) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 41.
- (31) . همان، ص 41.
- (32) . سيوطى، الاتقان، ج 1، ص 77.
- (33) . تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 135.

- (34) . جامع الاصول، ج 2، ص 503.
- (35) . همان، ص 504 .
- (36) . سيوطي، الاتقان، ج 1، ص 79.
- (37) . همان، ص 79.
- (38) . حجر (15) آيه 9: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).
- (39) . فصلت (41) آيه 42: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).

گوشه ای از اخلاق پیامبر اسلام

پیامبر اسلام ﷺ از جهت اخلاق سرآمد همه انسان ها و یک انسان کامل بود. به همه صفات نیک، در حد اعلا آراسته و از همه بدی ها و اخلاق زشت خالی و منزه بود. مکارم اخلاقی که در اسلام و قرآن آمده، در وجود آن حضرت تجسم یافته بود. چنان که عایشه، همسر پیامبر، و دیگر اصحاب نیز بدین مطلب اعتراف داشتند.

ابودردا می گوید: از عایشه درباره اخلاق پیامبر سؤال کردم؛ گفت: اخلاق پیامبر، قرآن بود. از آنچه خدا راضی بود رضایت داشت و در جایی که خدا خشمناک می شد غضبناک می گشت.⁽¹⁾

آن قدر خوش اخلاق بود که در قرآن مورد ستایش قرار گرفته و درباره اش می گوید: «اخلاق تو عظیم است».⁽²⁾

گرچه در این مختصر نمی توانیم اخلاق عظیم پیامبر اسلام ﷺ را تشریح کنیم، اما به گوشه ای از آن اشاره می نماییم:

امیرالمؤمنین علیؑ در توصیف پیامبر اکرم ﷺ می فرمود:

در بخشش، دستش از همه مردم بازتر بود. پر جرئت تر، راست گوتر، باوفاتر، نرم خوتر و خوش برخوردترین مردم بود. هر کس با اولین برخورد از هیبتش متأثر می گشت و پس از معاشرت و هم نشینی به وی علاقه مند می شد. مانند آن حضرت را نه قبلاً دیده بودم و نه بعداً.⁽³⁾

انس بن مالک درباره آن حضرت می گفت: خوش اخلاق ترین، بردبارترین و بخشنده ترین مردم بود. هیچ گاه نشد که چیزی از او بخواهند و در جواب، نه بگوید. (4)

عایشه می گوید: پیامبر اکرم ﷺ بد اخلاق و ناسزاگو نبود از کسانی نبود که در بازارها داد و فریاد می کنند. بدی را با بدی جواب نمی داد بلکه می بخشید و عفو می کرد. (5)

حسین بن علی علیه السلام از پدرش نقل کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ همواره خوش رو، خوش اخلاق و نرم خو بود. بد اخلاق، تندخو، فریادزن، ناسزاگو، عیب جو و ستایش گر نبود. آن چه را دوست نمی داشت نادیده می گرفت. کسی را ناامید نمی کرد. نفس خود را از سه چیز منزه ساخته بود: جدال، زیاده روی و بزرگ شماری و کار بی فایده. مردم را نیز در سه چیز رها کرده بود: از کسی بدگویی و عیب جویی نمی کرد، در صدد کشف اسرار و عیوب پنهانی مردم نبود، سخن نمی گفت جز در موردی که انتظار ثواب داشت. (6)

انس بن مالک می گوید: با پیامبر ﷺ راه می رفتم، لباسی بر تن داشت که حاشیه آن زبر بود، پس یک نفر بادیه نشین به آن حضرت رسید، لباسش را گرفت و به شدت کشید، به گونه ای که آثار آن را بر شانه اش مشاهده کردم، سپس گفت: ای محمد! مقداری از اموال خدا را به من بده. رسول خدا ﷺ به او توجه کرد و تبسم نمود، و دستور داد چیزی به او بدهند. (7)

رفتار با مردم

پیامبر اسلام ﷺ آداب اجتماعی را کاملاً رعایت می کرد. بسیار متواضع و مهربان بود. با همه مسلمانان یکسان برخورد می نمود. به همه احترام می گذاشت و اظهار محبت می کرد. از افراد غایب خبر می گرفت و از بیماران عیادت می کرد. در تشییع جنازه اموات حاضر می شد. به کودکان احترام می گذاشت و به آنها سلام می کرد.

ابوقتاده درباره آن حضرت می گوید: با آن درجه و مقام، تواضعش از همه مردم زیادتر بود. بر گروهی از اصحاب وارد شد پس به احترامش بلند شدند، فرمود: مانند عجم ها که با قیام از یکدیگر تعظیم می نمایند، از من احترام نکنید. من بنده خدا هستم، همانند بندگان می خورم و می نشینم. پیامبر گاهی بر الاغ سوار می شد و فرد دیگری را نیز پشت سر خود سوار می کرد. از مساکین عیادت می نمود و با فقرا مجالست داشت و دعوت بردگان را می پذیرفت، وقتی وارد مجلس می شد در آخرین مکان می نشست. (8)

جریر درباره رسول خدا ﷺ می گوید: با یارانش شوخی و گفتگو می کرد. با کودکان هم بازی می شد و آنان را در دامن خود می نشانید. دعوت همگان را اجابت می کرد. از بیمارانی که در آخرین نقطه مدینه بودند عیادت می نمود. عذر خطاکاران را می پذیرفت. (9)

انس می گوید: رسول خدا ﷺ در حضور دیگران پاهایش را دراز نمی کرد. با هر کس که ملاقات می کرد در سلام کردن سبقت می گرفت. با یارانش مصافحه می نمود. هیچ گاه دیده نشد که پایش را در حضور یاران دراز کند، هر کس که وارد می شد مورد احترام قرار می گرفت، گاهی عبای

خود را برایش پهن می کرد یا فرش زیرپای خود را می گسترد و با اصرار وی را روی آن می نشانید. یارانش را به قصد احترام کنیه می داد، آنان را به بهترین نام ها صدا می زد، سخن هیچ کس را قطع نمی کرد. (10)

ابن مسعود می گوید: مردی می خواست با پیامبر ﷺ سخن بگوید، ولی مرعوب هیبت آن حضرت شد و لرزید. پیامبر به او فرمود: بر خودت آسان بگیر، من پادشاه نیستم، بلکه پسر زنی هستم که گوشت خشکیده می خورد. (11)

ابوذر می گوید: رسول خدا در میان اصحاب می نشست، چنان چه مرد غریبی وارد مجلس می شد رسول الله را نمی شناخت، جز این که سؤال می کرد. (12)

انس می گوید: رسول خدا ﷺ بر جمعی از کودکان گذشت و سلام کرد. نیز می گوید: وقتی رسول خدا ﷺ یکی از اصحاب را سه روز نمی دید احوالش را جویا می شد؛ اگر به سفر رفته بود برایش دعا می کرد و اگر در وطن بود به ملاقاتش می رفت و اگر بیمار بود از او عیادت می کرد. (13)

عایشه می گوید: رسول خدا ﷺ هیچ گاه خدمت گزار خود را کتک نزد و با دست مبارکش بر کسی نزد جز در حال جهاد. (14)

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ نگاه خود را در میان یاران تقسیم می کرد و به هر یک از آنان به طور مساوی نگاه می کرد. (15)

در اثر اخلاق نیک پیامبر ﷺ بود که مردم به سویش جذب می شدند و دعوتش را می پذیرفتند؛ چنان که قرآن می گوید:

به سبب رحمت خداست که تو با آنان این چنین خوش خوی و مهربان هستی، اگر تندخو و سخت دل بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنان ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد. (16)

اخلاق پیامبر در خانواده

اخلاق و رفتار رسول خدا ﷺ در خانه و با زن و فرزندان، بسیار مهربانانه و دوستانه بود. به آنان اظهار محبت می کرد. خوش اخلاق و خندان بود. در کارهای خانه به آنان کمک می کرد. هرگز تندی نمی کرد و لغزش ها را نادیده می گرفت. به کودکان بسیار مهربان بود و با آنان بازی می کرد.

انس می گوید: رسول خدا ﷺ در خانه، در کارها به خانواده کمک می کرد؛ گوسفند می دوشید، کفش خود را می دوخت، کارهای خود را به دوش دیگران نمی انداخت، به چارپایان علف می داد، خانه را جارو می کرد، پای شتر را می بست، با خدمت گزار خود غذا می خورد، خمیر می کرد و لوازم زندگی را از بازار می خرید. (17)

انس، خدمت گزار رسول خدا ﷺ می گوید: در سفر و حضر در خدمت رسول خدا بودم، هرگز به من نگفت: چرا چنین کردی، یا چرا فلان کار را انجام ندادی. (18)

عمرة می گوید: به عایشه گفتم: پیامبر ﷺ در میان خانواده خود چگونه بود؟ گفت: نرم ترین و بزرگواریترین مردم و خوش رو و خندان بود. (19)

جابر می گوید: روزی بر پیامبر ﷺ وارد شدم دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر پشت آن حضرت سوارند، او با دست و پا راه می رود و می گوید: شتر خوبی دارید و شما نیز راکب خوبی هستید. (20)

ساده زیستی

زندگی آن حضرت بسیار ساده و بی آرایش بود. خانه اش کوچک و گلی بود. فرش خانه اش یک قطعه حصیر و خوراکش غالباً نان جو و خرما بود. بسیار اتفاق می افتاد که همین نان جو و خرما را نیز نداشتند و یک روز یا بیشتر گرسنه می ماندند. جامه و لباسش ساده بود، کفش خود را وصله می کرد. ولی ساده زیستن آن حضرت در اثر فقر و نداری نبود، زیرا هم قدرت کار کردن داشت و هم سهمی از غنایم و بیت المال در اختیارش بود، بلکه با ساده زیستن می خواست با مسلمانان صدر اسلام که غالباً تهی دست بودند مواسات و هماهنگی داشته باشد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رهبر امت اسلام بود، از تجملات زندگی اجتناب می کرد تا تحمل دشواری ها بر دیگران آسان باشد. غنایم بیت المال را در میان مسلمانان منصفانه تقسیم می کرد. هرگز سهم خود و بستگانش از دیگران بیشتر نبود. بلکه گاهی بخشی از سهم خود را به مستمندان می بخشید.

ابن عباس روایت کرده:

روزی عمر بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد دید روی حصیر به طوری نشسته که بر پهلویش اثر گذاشته است. عرض کرد: ای پیامبر خدا! کاش فرشی برای خودت تهیه می کردی. رسول خدا فرمود: مرا با دنیا چه کار؟ مَثَلٌ مِنْ بَا دُنْيَا مَثَلٌ مَسَافِرٍ سَوَارِهِ أَي اسْت که در یک روز گرم سفر می کند و ساعتی را برای استراحت زیر سایه درختی می نشیند، آن گاه حرکت می کند و سایه را رها می سازد. (21)

عایشه گفت:

گاهی یک ماه بر آل محمد می گذشت در حالی که آتشی برای پختن غذا روشن نمی کردند. غذای آنان چیزی جز خرما و آب نبود، مگر این که گوشت پخته ای برایشان آورده شود. (22)

ابن عباس می گوید: گاهی چند شبانه روز بر پیامبر و خانواده اش می گذشت که غذایی نداشتند و گرسنه می خوابیدند. (23)

عایشه می گوید: پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالی که خانواده اش سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند. (24)

در عیون الاثر آمده: رسول خدا ﷺ از دنیا رفت در حالی که زره اش نزد یک نفر یهودی، برای تأمین مخارج خانواده اش گرو بود. (25)

عبادت

رسول خدا ﷺ عابدترین مردم بود، به عبادت خدا اهمیت می داد. به نماز بسیار علاقه داشت و می فرمود: روشنی چشم من در نماز است. (26)

نمازهای واجب را در اول وقت و با حضور قلب می خواند. نوافل یومیه و سایر نمازهای مستحبی را نیز می خواند. در ثلث آخر شب برای تهجد و نماز شب از خواب برمی خاست و خدا در قرآن خطاب به پیامبر می فرماید:

پاره ای از شب را به نماز زنده بدار. ادای این نافلة به نفع تو می باشد. شاید پروردگارت بدین وسیله تو را به مقامی عالی برساند. (27)

پیامبر اکرم ﷺ همواره به یاد خدا بود. در ماه مبارک رمضان توجه بیشتری به نماز و عبادت خدا داشت، آن قدر در نماز و عبادت کوشش می کرد که پاهای مبارکش ورم کرد، تا این که آیه نازل شد: «ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا خود را به زحمت بیندازی. (28)

مغیره بن شعبه درباره عبادت پیامبر ﷺ می گوید:

برای نماز خواندن آن قدر برپا ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد. به آن حضرت گفته شد: آیا خدا گناهان گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود:

آیا من نباید بنده شاکر خدا باشم؟ (29)

انس می گوید: رسول خدا ﷺ دائم الذکر بود و کارهای لهو و بیهوده انجام نمی داد. (30)

امام صادق علیه السلام فرموده:

رسول خدا ﷺ در خانه ام سلمه بود. ام سلمه از خواب بیدار شد و رسول خدا را در بستر نیافت. بدگمان شد، برخاست و در اطراف خانه به

جستجوی آن حضرت پرداخت. او را در گوشه ای از خانه یافت که برپا ایستاده و دست ها را به سمت آسمان بلند کرده و گریه می کند و می گوید: «اللهم لاتنزع منی صالح ما أعطیتنی أبداً». (31)

هم چنین فرمود:

عادت پیامبر ﷺ چنین بود که در دهه آخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می کرد. خیمه ای برایش برپا می ساختند. بستر خود را جمع می کرد و برای عبادت آماده می گشت. (32)

ابوبکر به پیامبر گفت:

یا رسول الله موهایت سفید شده است؟ فرمود: سوره های هود، واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و تکویر موهایم را سفید کرد. (33)

ابوذر می گوید:

رسول خدا ﷺ شبی را تا صبح برپا ایستاده بود و این آیه را می خواند: «اگر آنان را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر آنها را ببخشی، پس تو توانا و حکیم هستی». (34)

اخلاق پیامبر اکرم ﷺ در قرآن

پیامبر اکرم ﷺ همواره با گریه و زاری و تضرع از خدا می خواست که او را به آداب نیک و اخلاق پسندیده زینت دهد. ایشان در دعای خود عرض می کرد: پروردگارا خُلق و خُلُق مرا نیکو گردان. هم چنین عرض می کرد: خدایا مرا از اخلاق زشت منزّه ساز.

خدا دعایش را مستجاب و قرآن را بر او نازل کرد و با قرآن تأدیبش نمود و قرآن خُلق او شد. سعد بن هشام می گوید: اخلاق پیامبر را از عایشه سؤال کردم، گفت: آیا قرآن نخوانده ای؟ گفتم: چرا، گفت: خلق رسول خدا ﷺ همان قرآن بود.

اخلاق پیامبر به طور مستقیم از وحی و قرآن گرفته می شود، به عنوان نمونه به آیات زیر توجه فرمایید:

عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن. (35)

خدا به عدل و احسان امر کرده است. (36)

صبر کن و خدا در بردباری به تو کمک می کند. (37)

در پیش آمدها صبور باش که این از کارهای مهم است. (38)

کسی که بردبار باشد و لغزش ها را ببخشد این از کارهای بسیار ارزشمند است. (39)

خطاکاران را ببخش و گذشت داشته باش، همانا خدا نیکوکاران را دوست دارد. (40)

پس باید عفو و گذشت داشته باشند، آیا دوست ندارید که خدا شما را مورد بخشش قرار دهد. (41)

همواره به نیکوترین وجه پاسخ ده تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان تو گردد. (42)

کسانی که در توانگری و تنگدستی اتفاق می‌کنند و خشم خویش را فرو می‌برند و از خطای مردم می‌گذرند خدا نیکوکاران را دوست دارد. (43)

از بسیاری گمان‌ها اجتناب کنید زیرا بعضی گمان‌ها گناه هستند، عیب جویی نکنید، و از یکدیگر غیبت نکنید. (44)

خدای متعال در آیه‌های مذکور و صدها آیه دیگر کردار نیک و اخلاق شایسته را معرفی و پیامبر اسلام و پیروانش را به رعایت آنها سفارش کرده و اخلاق زشت و رفتارهای ناشایسته را برشمرده و به اجتناب از آنها دعوت کرده است. پیامبر اکرم ﷺ خود به اخلاق نیک عمل می‌کرد و از اخلاق زشت دوری می‌جست؛ بدان گونه که می‌توان او را تجسم یافته اخلاق قرآنی نامید چنان که عایشه او را بدین گونه توصیف کرد. چون چنین بود خدای متعال درباره اش گفت: اخلاق تو بسیار عظیم است. (45)

پیامبر اکرم خود به اخلاق نیک عمل می‌کرد و با گفتار و کردار خود پیوسته مسلمانان را به رعایت اخلاق دعوت می‌کرد و می‌فرمود: من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را گسترش دهم و به اتمام برسانم. به همین جهت صدها حدیث در مسائل اخلاقی از پیامبر اسلام صادر شده و در کتاب‌های حدیث ثبت و ضبط شده است.

اخلاق نیک و کردار شایسته آن حضرت را می‌توان مهم‌ترین عامل محبوبیت و نفوذ کلام در مسلمانان به شمار آورد. چون به آن چه می‌گفت عمل می‌کرد سخنانش مورد قبول واقع می‌شد. در قرآن نیز بدین مطلب اشاره شده است:

نرم خویی تو رحمتی است از جانب خدا و اگر تندخو و سنگدل بودی مردم
از اطرافت پراکنده می شدند. (46)

نمونه هایی از صفات پیامبر

فیض کاشانی از ابوالبختری نقل کرده که در توصیف رسول خدا چنین گفته است: هیچ گاه رسول خدا به مؤمنی دشنام نداد و اگر اتفاقاً حرف ناسزایی از او صادر می شد کفاره می داد و بر او ترحم می کرد. هیچ گاه به زنی یا خدمت گزارى لعنت نکرد. به هنگام جنگ به آن حضرت عرض شد به دشمنان نفرین کن، فرمود: من برای رحمت و هدایت مبعوث شده ام نه برای لعنت و نفرین. هرگاه پیشنهاد می شد به مسلمانان یا کافر به طور خصوص یا عموم نفرین کند برعکس، در حق او دعا می کرد.

هیچ گاه با دست خود به احدی کتک نزد؛ مگر این که برای خدا باشد. از عمل بدی که نسبت به او انجام می گرفت انتقام جویی نکرد؛ مگر این که در آن عمل حرمت خدا شکسته شده باشد. بین انتخاب یکی از دو عمل مخیر نشد؛ مگر این که آسان ترین آنها را اختیار می کرد؛ جز جایی که موجب گناه یا قطع رحم باشد، که از همه مردم بیشتر از آن اجتناب می کرد. هیچ انسان آزاده یا بنده یا کنیزی برای عرض حاجت نزد آن حضرت نیامد جز این که برای قضای حاجتش اقدام می کرد.

انس می گوید: به خدا سوگند: هیچ گاه رسول خدا در کاری که دوست نداشت آن را انجام دهم به من نگفت: چرا انجام ندادی، و اگر خانواده اش مرا در انجام آن کار سرزنش می کردند می فرمود: او را رها کنید چون کاری است که انجام گرفته است. رسول خدا از هیچ کس بدگویی نمی کرد، اگر فرشی برایش گسترده بودند روی آن می خوابید و گرنه روی زمین استراحت می کرد.

از اخلاقش این بود که با هرکس ملاقات می کرد به او سلام می داد. سخن کسی را قطع نمی کرد و هرکس با او در حال مذاکره و صحبت بود صبر می کرد تا سخنش تمام شود.

با هرکس دست می داد دستش را نمی کشید تا او دست خود را بکشد. هنگامی که یکی از اصحاب خود را ملاقات می کرد با او مصافحه می نمود، آن گاه دستش را می گرفت، انگشتان خود را داخل انگشتان او می کرد و محکم می گرفت. بر نمی خاست و نمی نشست مگر با ذکر خدا، اگر در حال نماز شخصی نزد او می نشست نمازش را کوتاه می کرد و می فرمود: آیا کاری داری؟ بعد از رسیدگی به کار او دوباره به نماز مشغول می شد، در مجالس جایگاه خاصی نداشت هر جا خالی بود می نشست. هیچ گاه پاهایش را در حضور اصحاب دراز نمی کرد، مبادا جای دیگران تنگ شود؛ مگر این که جایگاه وسیع باشد. غالباً رو به قبله می نشست، هرکس بر او وارد می شد به وی احترام می کرد، حتی گاهی عباي خود را زیر پای افرادی پهن می کرد که با او خویشاوندی نداشتند. هرکس به آن حضرت وارد می شد با اصرار او را بر متکای خود می نشانید. به همه احترام می گذاشت به گونه ای که هرکس گمان می کرد گرامی ترین افراد نزد اوست، به همه حاضران مجلس، یکسان نظر می کرد. مجلس او در هاله ای از حیا، فروتنی و امانت بود. خدا درباره اش گفته است:

نرم خوئی تو از الطاف خداست. اگر تندخو و سنگ دل بودی مردم از اطرافت پراکنده می شدند.

به منظور احترام و دل جویی از اصحاب، آنها را به کنیه می خواند، هرکس کنیه نداشت برایش انتخاب می کرد. حتی برای زنانی که فرزند داشتند یا

نداشتند کنیه انتخاب می کرد. به کودکان هم کنیه می داد تا دلشان را به دست آورد. دیرتر از همه مردم غضب می کرد و زودتر از همه راضی می شد. برای مردم از همه کس سودمندتر بود. در مجلس او صدا بلند نمی شد. هنگامی که از مجلس بلند می شد می گفت: «سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا اله الا أنت استغفرک و أتوب إليه» و می فرمود: جبرئیل به من چنین یاد داده است.⁽⁴⁷⁾

عفو با وجود قدرت بر انتقام

پیامبر اکرم بردبارترین مردم بود. تمایل او به عفو با وجود قدرت بر انتقام از همه کس بیشتر بود. روزی گردن بندهایی از طلا و نقره را که جزو بیت المال بود بین اصحاب تقسیم کرد، یکی از عرب های بیابانی برخاست و با حالت اعتراض گفت: مگر خدا به تو فرمان نداده با عدالت رفتار کنی؟ من تو را در این تقسیم عادل نمی دانم. فرمود: چه کسی بعد از من این گونه با تو عادلانه رفتار خواهد کرد؟ وقتی آن شخص خواست برود فرمود: او را به سوی من برگردانید. جابر روایت کرده که پیامبر ﷺ بعد از جنگ حنین پول های نقره را که به غنیمت گرفته بودند در میان مردم تقسیم می کرد، مردی عرض کرد: یا رسول الله به عدالت تقسیم کن. پیامبر فرمود: اگر من عادلانه رفتار نکنم چه کسی با عدالت عمل خواهد کرد. اگر چنین باشد من زیان کار خواهم بود. در این هنگام عمر برخاست و عرض کرد: یا رسول الله این منافق است اجازه بده گردنش را بزنم؟ پیامبر او را نهی کرد و فرمود: از انجام چنین عملی به خدا پناه می برم که مردم بگویند محمد اصحاب خود را می کشد!

در یکی از جنگ ها که پیامبر از میدان حفاظت دور شده بود یکی از دشمنان با شمشیر برهنه بالای سر آن حضرت ایستاد و گفت: چه کسی می تواند او را از دست من نجات دهد؟ پیامبر پاسخ داد: خدا. در همین هنگام شمشیر از دستش افتاد. رسول خدا فوراً شمشیر را برداشت و فرمود: اکنون چه کسی می تواند تو را از دست من نجات دهد؟ آن مرد عرض کرد. شمشیر در دست تو است ولی بهترین گیرنده شمشیر باش.

فرمود: بگو «اشهد أن لا اله الا الله»، عرض کرد: من با تو جنگ نمی کنم و از میدان کارزار بیرون می روم. رسول خدا او را رها کرد، به سوی خویشانش برگشت و گفت: از نزد بهترین مردم آمده ام.

انس می گوید: زن یهودی را که قصد داشت با گوشت بریان مسمومی، رسول خدا را مسموم سازد خدمت آن حضرت آوردند. پیامبر جریان را از خود آن زن پرسید، عرض کرد: آری می خواستم تو را به قتل برسانم. فرمود: خدا نخواست در این اقدام موفق شوی. اصحاب عرض کردند: آیا او را نمی کشی؟ فرمود: نه.

حضرت علی عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وسلم به من و زبیر و مقداد فرمود: هرچه زودتر حرکت کنید و با سرعت به «روضه خاخ» بروید. در آن جا هودجی را می بینید که یک زن بر آن سوار است و نامه ای به همراه دارد. نامه را بگیرید و بیاورید. ما حرکت کردیم و با سرعت به «روضه خاخ» رسیدیم. هودج را پیدا کردیم که زنی بر آن سوار بود. او را پیاده کردیم و گفتیم: نامه ای که همراه داری تحویل بده. جواب داد: من نامه ای به همراه ندارم. گفتیم یقیناً نامه ای به همراه داری یا آن را تحویل بده یا تو را می کشیم یا برهنه ات می سازیم و آن را پیدا می کنیم. به ناچار نامه را که زیر گیسوانش پنهان کرده بود خارج ساخت و تحویل داد. نامه را خدمت رسول خدا بردیم. باز کرد، در آن نوشته بود: این نامه از «حاطب بن ابی بلتعه»، به گروهی از مشرکان مکه است. در این نامه یکی از اسرار نظامی مسلمانان را به مشرکان نوشته بود. رسول خدا حاطب را احضار کرد و فرمود: چرا این نامه را به مشرکان نوشتی؟ عرض کرد: یا رسول الله، مهاجرانی که از مکه به مدینه هجرت کرده اند خویشانی در مکه دارند که از آنها حمایت کنند ولی من چنین حمایت کنندگانی ندارم، با این نامه می خواستم حمایت آنها را به سوی خود جلب کنم. عمل من از روی کفر یا

ارتداد نیست. پیامبر عذرش را پذیرفت و فرمود: راست می گویی. عمر بن خطاب که حاضر بود عرض کرد: یا رسول الله اجازه بده این منافق را به قتل برسانم. پیامبر فرمود: این مرد در جنگ بدر شرکت داشته ممکن است مورد مغفرت خدا قرار گیرد.

پیامبر اکرم می فرمود: از بدی اصحاب برای من چیزی نقل نکنید، زیرا دوست دارم با قلب پاک شما را ملاقات کنم.⁽⁴⁸⁾

مدارا و چشم پوشی

مردی چادر نشین خدمت رسول خدا آمد و چیزی طلب کرد. پیامبر مقداری به او عطا کرد و فرمود: آیا به تو احسان کردم؟ عرض کرد: نه، احسان نکردی. مسلمانان از جسارت آن مرد خشمناک شدند و خواستند او را اذیت کنند. رسول خدا اشاره کرد کاری به او نداشته باشید. سپس برخاست و داخل منزل شد و کسی را به دنبال آن مرد فرستاد تا به منزل بیاید. پس مقداری دیگر به او عطا کرد. آن گاه پرسید: آیا به تو احسان کردم و راضی شدی؟ عرض کرد: آری یا رسول الله احسان کردی خدا به تو جزای خیر بدهد. پیامبر فرمود: تو آن سخنان را در حضور اصحاب گفتی و آنان را نگران کردی، اگر صلاح می دانی این سخنان را در حضور آنان بگو تا نسبت به تو کینه نداشته باشند. آن مرد عرض کرد: یا رسول الله این کار را انجام می دهم.

روز بعد آن مرد به مسجد آمد. پیامبر به اصحاب فرمود: شما روز قبل آن سخنان را از این مرد شنیدید. من او را به منزل دعوت کردم و چیز بیشتری به او دادم تا راضی شد. مرد عرب عرض کرد: آری راضی شدم. خدا بهترین جزای خیر را به تو عطا کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: مَثَلُ مَنْ وَابِنِ مَرْدٍ، همانند مردی است که شترش فرار کرده بود. مردم به دنبال شتر می دویدند تا دستگیرش کنند ولی هرچه می دویدند شتر بیشتر فرار می کرد. صاحب شتر به مردم گفت: شترم را به خودم واگذارید من بهتر می دانم چگونه او را رام سازم. آن گاه مقداری علف در دست گرفت و به شتر نشان داد. آهسته آهسته آن را رام کرد. شتر در برابرش زانو به زمین زد. آن گاه زین را بر آن بست و سوار شد. من نیز با آن مرد بادیه نشین

چنین رفتار کردم. اگر شما با شنیدن آن سخنان او را می‌کشتید داخل دوزخ می

شد. (49)

جود و بخشش

حضرت علی علیه السلام وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف می کرد می فرمود: بخشنده ترین و با سخاوت ترین مردم بود از همه مردم دلبازتر، راست گوتر، باوفاتر، نرم خوتر و بزرگوarter بود. هیبت او در بینندگان اثر می گذاشت، هرکس با او معاشرت می کرد دوستدارش می شد، قبل و بعد از او همانند ندارد. هیچ سائلی را با دست خالی رد نمی کرد، شخصی از آن حضرت چیزی تقاضا کرد، گوسفندان زیادی به او بخشید. آن شخص نزد خویشانش رفت و گفت: به محمد ایمان بیاورید او عطا می کند و از فقر نمی ترسد.

هیچ گاه از او سؤال نشد که بگوید: نه. روزی، هفتاد هزار درهم خدمت آن حضرت آوردند همه را میان مسلمانان تقسیم کرد، تا آن مال به اتمام رسید. روزی سائلی از او چیزی درخواست کرد، چون چیزی در اختیار نداشت به سائل فرمود: هرچه لازم داری به ذمه من خریداری کن وقتی چیزی به من رسید قرض تو را ادا می کنم. عمر عرض کرد: یا رسول الله خدا، چیزی را که قدرت بر آن نداری نخواسته است. پیامبر از این سخن خوشش نیامد. مرد سائل عرض کرد: یا رسول الله انفاق کن و از فقر نترس. پیامبر از این سخن تبسم کرد و آثار سرور در چهره اش آشکار شد.

هنگامی که از جنگ حنین برگشت بادیه نشینان اطرافش را احاطه کردند و از او چیزی می خواستند؛ به گونه ای که ناچار شد به درختی پناه ببرد. عبا را از دوشش برداشتند. فرمود: ای مردم عبا را بدهید، اگر به عدد این سنگ ها شتر در اختیار داشتم همه را در میان شما تقسیم می کردم و مرا بخیل، دروغ گو و ترسو نمی یافتید. ⁽⁵⁰⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و دوازده درهم تقدیم آن حضرت کرد. چون لباسش کهنه بود دوازده درهم را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و فرمود: برایم لباس بخر. علی می گوید: به بازار رفتم و لباسی را به دوازده درهم خریدم و خدمت رسول خدا آوردم، نگاهی به لباس کرد و فرمود: این را دوست ندارم، آیا فروشنده، آن را پس می گیرد؟ عرض کردم: نمی دانم، لباس را نزد فروشنده بردم و گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله این لباس را نپسندیده آیا معامله را فسخ می کنی؟ گفت: بله. لباس را گرفت و دوازده درهم را پس داد. پول را گرفتم و خدمت رسول خدا تقدیم کردم. با آن حضرت به بازار آمدم تا لباسی خریداری کند. در بین راه به کنیزی برخوردیم که نشسته بود و گریه می کرد، رسول خدا جریان را پرسید عرض کرد: خانواده ام چهار درهم به من داده بودند تا برایشان چیزی بخرم، ولی پولم گم شده، جرأت نمی کنم به خانه بازگردم. رسول خدا چهار درهم به او داد و فرمود: به خانه ات برگرد.

آن گاه با هم به بازار رفتیم. لباسی را به مبلغ چهار درهم برای آن حضرت خریدیم. لباس را پوشید و گفت: الحمدلله. به منزل برگشتیم، در بین راه مردی را دید که لباس ندارد و می گوید: هر کس مرا بیوشاند خدا از لباس های بهشت به او بیوشاند. رسول خدا لباس خود را درآورد و به آن سائل عطا کرد.

دوباره به بازار برگشتیم، و با چهار درهم باقی مانده لباسی برای رسول خدا خریدیم. پوشید و خدای را سپاس گفت. به منزل بازگشتیم، در بین راه به همان کنیز برخوردیم که هنوز نشسته است. رسول خدا به او فرمود: چرا به منزل نرفته ای؟ عرض کرد: چون دیر کردم می ترسم کتک بخورم. پیامبر فرمود: با من بیا و منزلت را نشان بده تا از تو شفاعت کنم. با آن کنیز به در منزل رسیدند. پیامبر

فرمود: السلام علیکم یا اهل الدار! کسی جواب نداد، تا سه مرتبه تکرار کرد، مرتبه سوم صاحب منزل جواب داد و گفت: علیک السلام یا رسول الله. پیامبر فرمود: چرا اول جواب ندادید، صاحب منزل گفت: سلام شما را شنیدیم ولی خواستیم تکرار شود. رسول خدا فرمود: کنیز شما دیر کرده او را مؤاخذه نکنید. عرض کرد: یا رسول الله به احترام تشریف فرمایی شما کنیز را آزاد کردم. پیامبر فرمود: الحمد لله. هیچ دوازده درهمی را پر برکت تر از این دوازده درهم ندیدم. دو برهنه را پوشانید و کنیزی را آزاد کرد (51).

امام محمدباقر علیه السلام فرمود: فقیری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و چیزی طلب کرد. رسول خدا چون چیزی در اختیار نداشت تا نیاز آن فقیر را برطرف سازد به اصحاب فرمود: آیا کسی نیست چیزی به من قرض بدهد؟ یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله من می دهم. فرمود: چهار وسق خرما به این سائل بده، بعداً آن را به تو می پردازم، مرد انصاری مقداری حواله خرما را تحویل سائل داد. چندی بعد مرد انصاری آمد و طلب خود را از رسول خدا مطالبه کرد. فرمود: ان شاء الله می دهم. مرد انصاری چندی بعد آمد و باز طلب خود را درخواست کرد، پیامبر پاسخ داد ان شاء الله می دهم. بعد از مدتی باز خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد چرا طلب مرا نمی پردازید؟ پیامبر فرمود: ان شاء الله می پردازم. مرد انصاری گفت: تا کی ان شاء الله، ان شاء الله می گویی؟ پیامبر خندید و به اصحاب فرمود: آیا کسی هست که مقداری خرما به من قرض بدهد؟ یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله من می دهم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هشت وسق خرما به این مرد بده، مرد انصاری عرض کرد: یا رسول الله من چهار وسق بیشتر طلب کار نیستم، فرمود: این چهار وسق اضافی نیز مال تو باشد!

تواضع و فروتنی

رسول خدا ﷺ با وجود مقام بزرگی که داشت بسیار متواضع بود. ابن عامر می گوید: رسول خدا را در حال رمی جمرات دیدم بر شتری سوار بود و بدون تشریفات و پیش رو و پس رو جمرات را رمی می کرد.

الاغ بدون پالان را سوار می شد، در عین حال یک نفر دیگر را هم سوار می کرد. از بیماران عیادت و جنازه ها را تشییع می کرد، دعوت بردگان را می پذیرفت، کفش خود را می دوخت و لباسش را وصله می زد. در کارهای منزل به خانواده اش کمک می کرد. اصحاب برایش بر نمی خاستند چون می دانستند این عمل را دوست ندارد. به کودکان سلام می کرد. گاهی که مردی از هیبت آن حضرت به خود می لرزید، به او می فرمود: راحت باش، من پادشاه نیستم، فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده می خورد، در میان اصحاب به گونه ای می نشست که گویا یکی از آنان است، یک فرد غریب که وارد می شد پیامبر را از اصحاب تشخیص نمی داد تا از وی سؤال کند و به همین جهت اصحاب جایگاه ویژه ای برایش تهیه می کردند.

عایشه به پیامبر عرض کرد: در حال غذا خوردن تکیه بدهید تا راحت باشید، رسول خدا سرش را تا نزدیک زمین فرود آورد و فرمود: نه، همانند بندگان می خورم و می نشینم.

هرکس او را دعوت می کرد می پذیرفت. هنگامی که با اصحاب می نشست اگر در امر آخرت صحبت می کردند با آنان هم صحبت می شد، و اگر درباره خوردنی ها و آشامیدنی ها و امور دنیوی بحث می کردند باز هم از روی تواضع و حفظ رفاقت با آنان هم بحث می شد. ⁽⁵²⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حضرت وارد شد، پیامبر از دیدار خواهر خشنود شد، عبای خود را پهن کرد و او را بر آن نشاند. با وی سخن می گفت و می خندید. وقتی خواهر برخاست و رفت برادر رضاعی او وارد شد به او نیز احترام کرد ولی نه مثل رفتار با خواهر، به آن حضرت عرض شد: به خواهر خود بیشتر احترام کردی؟! فرمود: چون به پدرش بیشتر احسان می کرد. ⁽⁵³⁾

برنامه پیامبر در داخل منزل

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می گوید: درباره کارهای داخل منزل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پدرم سؤال کردم فرمود: صرف اوقات در داخل منزل در اختیار خودش بود. وقتی داخل منزل بود اوقاتش را به سه بخش تقسیم کرده بود: قسمتی را به عبادت، بخشی را به خانواده و مابقی را صرف کارهای شخصی خود می کرد.

اوقات مربوط به خود را نیز بین خودش و مردم تقسیم کرده بود و به کارهای آنها رسیدگی می کرد. در بخش مربوط به امت، اهل فضل و دین را بر دیگران ترجیح می داد، آن هم با رعایت مقدار فضل هر یک از آنها. بعضی یک حاجت داشتند، برخی دو تا و گروهی زیادتر. به کارها و پیشنهادهای آنان رسیدگی و توجه می کرد و بر طبق مصالح آنها و مصالح عموم مردم نظر می داد و تصمیم می گرفت و می فرمود: مسائل مذکور را حاضران به غائبان برسانند. هم چنین می فرمود: نیازهای کسانی که به من دسترسی ندارند به من برسانید، هرکس حواپج نیازمندان را به حاکم برساند خدا در قیامت قدم هایش را ثابت می گرداند. این گونه مسائل نزد او مطرح می شد و اجازه نمی داد در این وقت به ذکر مطالب دیگر پردازند. در این نشست ها اصحاب به عنوان زائر حاضر می شدند ولی بدون استفاده های علمی و اجتماعی پراکنده نمی شدند ⁽⁵⁴⁾.

برنامه پیامبر در خارج منزل

امام حسن علیه السلام فرمود: آن گاه از پدرم پرسیدم زمانی که خارج منزل بود چه می کرد؟ فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جز در مطالب مفید سخن نمی گفت، با اصحاب انس می گرفت و آنها را پراکنده نمی ساخت. بزرگ هر طایفه را گرامی می داشت و او را به سرپرستی طایفه می گماشت. مردم را از اختلافات و فتنه ها برحذر می داشت. از مردم حراست می کرد بدون این که با آنان بداخلاقی کند. از اصحاب خود دل جوئی می کرد. به وسیله مردم از حوادث و اخبار جامعه با خبر می شد. کارهای خوب را تأیید و تقویت و زشتی ها را تقبیح و توهین می کرد.

در کارها مراقبت داشت و غفلت نمی کرد تا مبادا مسئولان غفلت و سستی کنند، در همه حال آمادگی داشت. از حق کوتاه نمی آمد و تجاوز نمی کرد. نزدیکان او از بهترین افراد بودند. گرامی ترین آنها افراد خیرخواه و نصیحت کننده بودند. مقرب ترین مردم نزد او کسانی بودند که بیشتر از همه نسبت به برادران مؤمن خود کمک و احسان می کردند. ⁽⁵⁵⁾

رفتار پیامبر در مجالس

امام حسن علیه السلام فرمود: آن گاه از پدرم درباره مجلس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم؟ فرمود: نمی نشست و بر نمی خاست جز با ذکر خدا، در مجالس جایگاه خاصی را به خود اختصاص نمی داد و از این عمل نهی می کرد. وقتی وارد مجلس می شد هر جا خالی بود می نشست و به اصحاب نیز همین را سفارش می کرد. در احترام و نگاه به اهل مجلس بهره هر یک را رعایت می کرد، تا کسی گمان نکنند از دیگران نزد او محبوب تر است. هر کس با او می نشست یا در تقاضای حاجت خود پافشاری می کرد صبر می کرد تا منصرف شود. هر کس از او تقاضای چیزی می کرد حاجتش را برآورده می ساخت یا با زبان خوش او را راضی می کرد. مردم از اخلاق او راضی بودند و برای آنها به منزله پدر بود. همه نزد او در حق، تساوی داشتند. مجلس او آکنده از بردباری، حیا، صبر و امانت بود. در مجلس او صداها بر نمی خاست، حرمت افراد شکسته و لغزش های آنان نگه داری نمی شد. اهل مجلس برادر و متساوی بودند و در رعایت تقوا بر یکدیگر برتری می جستند. تواضع و فروتنی می کردند. به سالخوردگان احترام و به کودکان ترحم می کردند. حاجت مندان را بر خود مقدم می داشتند. از غریبه ها نگه داری می کردند. ⁽⁵⁶⁾

رفتار پیامبر با اهل مجلس

باز هم امام حسن علیه السلام از رفتار پیامبر با هم نشینانش سؤال کرد: حضرت علی فرمود: دائماً خوشرو، خوش خو، و نرم خو بود. تندخو، سنگ دل، نبود. داد نمی زد و ناسزا نمی گفت. عیب جو و مداح نبود.

آن چه را دوست نمی داشت نادیده می گرفت. مردم را مأیوس و امیدواران را ناامید نمی کرد. از سه چیز اجتناب می کرد: جدال، زیاد سخن گفتن و سخنان بی فایده. در سه چیز کاری با کسی نداشت: از هیچ کس بدگویی و سرزنش و عیب جویی نمی کرد. جز در سخنانی که ثواب داشته باشد سخن نمی گفت. هنگامی که سخن می گفت اهل مجلس سکوت می کردند؛ گویا پرنده بر سرشان نشسته است. هنگامی که سکوت می کرد مردم سخن می گفتند ولی نزاع و جدال نمی کردند. هرکس لب به سخن می گشود سایر افراد سکوت می کردند تا سخنش تمام شود. هرگاه مردم می خندیدند رسول خدا نیز می خندید و در موردی که اظهار تعجب می کردند او هم اظهار شگفتی می کرد. تندی سخن و سؤال غریبان را تحمل می کرد. اصحاب نیز به خاطر پیامبر، در جلب نظر افراد غریب و نیازمند می کوشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب سفارش می کرد که در برآوردن حاجت نیازمندان کوشش کنید. تعریف کسی را نمی پذیرفت؛ مگر در برابر احسان. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد تا پایان پذیرد. ⁽⁵⁷⁾

رفتار پیامبر با جوانان

پیامبر گرامی اسلام به نیروی جوانی و جوانان ارج می نهاد. بارها به اصحاب توصیه می کرد: قدر جوانان را بدانید، به شخصیت آنان احترام بگذارید. در پرورش آنها بکوشید، به آنان مسئولیت دهید و مراقبشان باشید. خود آن حضرت نیز همین عمل را انجام می داد تا مردم از او الگو بگیرند. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود:

در آغاز اسلام «اسعد بن زراره» و «ذکوان» از مدینه به مکه آمدند. در یکی از مراسم با پیامبر اکرم ملاقات کردند و با تبلیغات آن حضرت اسلام را پذیرفتند و شهادتین را بر زبان جاری ساختند. هنگامی که خواستند به مدینه برگردند به رسول خدا عرض کردند: کسی را با ما به مدینه بفرست تا به ما قرآن یاد دهد و مردم را به اسلام دعوت کند، رسول خدا ﷺ به «مصعب بن عمیر» که جوانی نارس بود ولی قرآن را به خوبی آموخته بود، مأموریت داد تا به همراه اسعد و ذکوان به مدینه برود و مردم را به اسلام دعوت کند، در نماز پیشوا باشد و برایشان قرآن و خطابه بخواند. مصعب به مدینه آمد و تبلیغات خود را شروع کرد. چون جوانی لایق، جدی، فاضل و با تدبیر بود مردم به ویژه جوانان دعوت او را پذیرفتند و اسلام در مدینه رونق گرفت. بعد از چندی مصعب جریان اقبال مردم به اسلام را خدمت رسول خدا نوشت. (58)

پیامبر اکرم ﷺ هنگام حرکت به سوی جنگ صفین «عتاب بن اسید» را که جوانی 21 یا هیجده ساله بود به عنوان فرماندار و امام جماعت مکه برگزید. فرمود: آیا می دانی تو را به چه مقامی و بر چه قومی فرمانروا ساختم؟ تو را به

مقام فرمانداری حرم خدا گمارده ام. این سخن را سه بار تکرار کرد. با اهل حرم احسان و خوبی کن.

برای او روزی یک درهم حقوق تعیین کرد. عتاب در اداره شهر مکه با مؤمنان رحیم و مهربان و با مخالفان، سخت گیر و خشن بود. برای حضور در نماز جماعت سخت گیری می کرد، خوب خطبه می خواند و سخنرانی می کرد. روزی در ضمن سخنرانی گفت: پیامبر روزی یک درهم برای من مقرر فرموده، به همین مقدار قناعت می کنم و به هیچ کس احتیاج ندارم.

رسول خدا ﷺ چند روز قبل از وفات تصمیم گرفت سپاهی برای جنگ با رومیان فراهم سازد، بدین منظور «اسامه بن زید» را، که جوانی هفده ساله بود، به فرماندهی سپاه برگزید و بر مهاجران و انصار امیر ساخت. فرمود: خارج شهر در فلان مکان توقف کن تا سپاهیان به سوی تو گرد آیند. به مهاجر و انصار فرمان داد تا به سپاهیان اسامه پیوندید و تخلف نکنید. تعدادی از اصحاب بدین بهانه که اسامه جوان است در میدان حضور نیافتند و تخلف کردند. هنگامی که این خبر به پیامبر رسید با این که شدیداً بیمار بود به مسجد آمد، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

این چه سخنی است که درباره فرماندهی اسامه می زنید و به بهانه جوان بودن او از پیوستن به سپاه اسلام امتناع می ورزید؟ شما قبلاً در امارت پدرش نیز اعتراض داشتید. به خدا سوگند: اسامه برای فرماندهی سپاه شایستگی دارد و از بهترین افراد است به سپاهش پیوندید و از او اطاعت کنید (60).

پی نوشت ها :

(1). البدایة و النهایة، ج 6، ص 37.

(2). قلم (68) آیه 2: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ).

- (3) .بحار الانوار، ج 16، ص 263: عن أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا وصف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «كان أجود الناس كفاً، وأجرأ الناس صدراً، وأصدق الناس لهجة، وأوفاهم ذمّة، وألينهم عريكة، وأكرمهم عشرة، و من راه بديهة هابه، و من خالطه فعرفه أحبه، و لم أرمثله قبله و لا بعده».
- (4) . عيون الاثر، ج 2، ص 329: عن أنس، قال: «كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحسن الناس خلقاً، وأرجح الناس حلماً، و كان أسخى الناس كفاً، ما سئل شيئاً فقال: لا».
- (5) . همان، ص 331.
- (6) . مكارم الاخلاق، ج 1، ص 13.
- (7) . البداية و النهاية، ج 6، ص 43.
- (8) . عيون الاثر، ج 2، ص 333.
- (9) . همان، ص 331.
- (10) . همان.
- (11) . بحار الانوار، ج 16، ص 229.
- (12) . همان، ص 229.
- (13) . مكارم الاخلاق، ج 1، ص 19.
- (14) . طبقات ابن سعد، ج 1، ص 367.
- (15) . بحار الانوار، ج 16، ص 28: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقسم لحظاته بين أصحابه ينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسوية».
- (16) . آل عمران (3) آيه 159: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).
- (17) . عيون الاثر، ج 2، ص 334.
- (18) . البداية و النهاية، ج 6، ص 39.
- (19) . همان، ص 39.
- (20) . بحار الانوار، ج 43، ص 285.
- (21) . مكارم الاخلاق، ج 1، ص 25.
- (22) . البداية و النهاية، ج 6، ص 58.
- (23) . عيون الاثر، ج 2، ص 335.
- (24) . البداية و النهاية، ج 6، ص 57.

- (25) . عيون الاثر، ج 2، ص 334.
- (26) . جامع احاديث الشيعة، ج 20، ص 25: قال رسول الله ﷺ : «جُعِلَ قِرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».
- (27) . اسراء (17) آيه 79: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا).
- (28) . طه (20) آيات 1 - 2: طه * ما أنزلنا عليك القرآن لِتَشْقَى).
- (29) . البداية و النهاية، ج 6، ص 60.
- (30) . همان، ص 46.
- (31) . بحار الانوار، ج 6، ص 217: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «كان رسول الله ﷺ في بيت أم سلمه، ففقدته من الفراش فدخلها في ذلك ما يدخل النساء، فقامت تطلبه في جوانب البيت حتى انتهت إليه و هو في جانب من البيت قائم رافع يديه بيكى، و هو يقول: اللهم لا تنزع مني صالح ما أعطيتني أبداً».
- (32) . همان، ص 273: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «كان رسول الله ﷺ إذا كان العشر الأواخر اعتكف في المسجد، وَضُرِبَ لَهُ قَبَّةٌ مِنْ شَعْرٍ، وَشَمَّرَ الْمُتَزَرِّ، وَ طَوَى فِرَاشَهُ».
- (33) . البداية و النهاية، ج 6، ص 67.
- (34) . همان، ص 65 .
- (35) . اعراف (7) آيه 198: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).
- (36) . نحل (16) آيه 90: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ).
- (37) . همان آيه 5: (وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ).
- (38) . لقمان (31) آيه 17: (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).
- (39) . شورى (42) آيه 43: (وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).
- (40) . مائده (5) آيه 13: (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).
- (41) . نور (24) آيه 22: (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).
- (42) . فصلت (41) آيه 34: (إِذْ دَفَعْنَا بِالْحَبَشَةِ أَيْدِيَكُمْ وَيَقِينُوا سَبْحًا بِحَيْثُ وَجَّهْتُمُومًا).
- (43) . آل عمران (3) آيه 134: (وَالْكَافِرِينَ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْإِنْسَانِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ بِالْإِثْمِ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).
- (44) . حجرات (49) آيه 12: (اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا).
- (45) . قلم (68) آيه 4: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ).

- (46) . آل عمران (3) آيه 159: (فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ).
- (47) . ملامحسن فيض كاشاني، محجة البيضاء في تهذيب الاحياء، ج 4، ص 128 - 132.
- (48) . محجة البيضاء، ج 4، ص 145 - 148.
- (49) . همان، ص 149.
- (50) . همان، ص 149 - 150.
- (51) . بحار الأنوار، ج 16، ص 14.
- (52) . محجة البيضاء، ج 4، ص 151 - 152.
- (53) . بحار الأنوار، ج 16، ص 281.
- (54) . مكارم الاخلاق، ج 1، ص 11.
- (55) . همان، ص 12.
- (56) . همان.
- (57) . همان، ص 13.
- (58) . بحار الأنوار، ج 19، ص 10 - 11.
- (59) . سيره حلي، ج 3، ص 120.
- (60) . بحار الأنوار، ج 21، ص 410؛ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 113.

6

كتاب نامه

كتاب نامه

- 1 - ابن اثير، الكامل في التاريخ، دار صادر، بيروت 1385ق.
- 2 - ابن اثير جزري، محمد، جامع الاصول، چاپ دوم: دارالفكر، بيروت 1403 ق.
- 3 - ابن كثير، ابوالفدا اسماعيل، السيرة النبويه، دارالموقف، بيروت 1396ق.
- 4 - _____، البداية والنهاية، داراحياء التراث العربى، بيروت 1408ق.
- 5 - ابن سعد، الطبقات الكبرى، دارصادر، بيروت 1380ق.
- 6 - ابن شهر آشوب، محمدبن على، مناقب آل ابى طالب، چاپ دوم: انتشارات ذوى القربى (بى تا).

- 7 - ابن هشام، السيرة النبويه، مطبعة مصطفى الباتي، مصر 1355ق.
- 8 - بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، چاپ اول: مؤسسه اعلمى، بيروت 1394ق.
- 9 - حرّاتى، حسن بن على بن حسين، تحف العقول، كتاب فروشى اسلاميه، تهران 1384ق.
- 10 - حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، چاپ اول: مؤسسه آل البيت، قم 1409ق.
- 11 - حقى، اسماعيل، تفسير روح البيان، داراحياء التراث العربى، بيروت (بى تا).
- 12 - حلبى، على بن برهان الدين، السيرة الحلبيه، مطبعه مصطفى محمد، مصر (بى تا).
- 13 - دانشگاه كمبريج، تاريخ ايران از سلوكيان تا فروياشى دولت ساسانى، ج 3، مؤسسه اميركبير، تهران (بى تا).
- 14 - سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، دار المعرفه، بيروت (بى تا).
- 15 - طباطبايى، علامه سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، چاپ اول: دارالكتب الاسلاميه، تهران (بى تا).
- 16 - صبحى صالح، نهج البلاغه، دارالحجره، قم (بى تا).
- 17 - طبرسى، فضل بن حسن، مكارم الاخلاق، مؤسسه اعلمى، كربلا (بى تا).
- 18 - فيض كاشانى، ملامحسن، المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء، چاپ دوم: انتشارات اسلامى، قم (بى تا).
- 19 - قشبرى نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، چاپ دوم: داراحياء التراث الاسلامى، بيروت (بى تا).
- 20 - كتانى، عبدالحى، التراتيب الاداريه، داراحياء التراث العربى، بيروت (بى تا).
- 21 - كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، دارالكتب الاسلاميه، تهران 1388ق.
- 22 - مجلسى، علامه محمد باقر، بحار الانوار، المكتبه الاسلاميه، تهران 1386ق.
- 23 - معزى، اسماعيل، جامع احاديث الشيعه، چاپ اول: تهران 1370.
- 24 - ويل دورانت، تاريخ تمدن، چاپ دوم: انتشارات علمى و فرهنگى، تهران 1368.
- 25 - يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ اليعقوبى، دار صادر، بيروت، 1379ق.

فهرست مطالب

Table of Contents

| | |
|----|--------------------------------------|
| 2 | سرآغاز |
| 5 | بخش اول: پیامبری (نبوت عامه) |
| 5 | ضرورت پیامبری |
| 10 | تدوین برنامه سعادت |
| 13 | عصمت پیامبران |
| 15 | فلسفه عصمت |
| 19 | علم پیامبران |
| 21 | پیامبران و علم غیب |
| 23 | آیا علم غیب به خدا اختصاص دارد |
| 25 | معجزه؛ گواه پیامبری |
| 27 | تعریف معجزه |
| 28 | معجزه کار کیست؟ |
| 30 | فرق معجزه با سحر |
| 32 | راه های شناخت پیامبر |
| 34 | وحی |
| 38 | تعداد پیامبران |
| 40 | اهداف پیامبران |
| 44 | هدف نهایی پیامبران |
| 53 | دو بینش در جهان بینی |
| 53 | جهان بینی مادی |
| 54 | جهان بینی الهی |

| | |
|-----|--|
| 55 | جهان بینی پیامبران |
| 57 | زیربنای دعوت پیامبران |
| 60 | پیامبران و وحدت راه و هدف |
| 65 | استقامت پیامبران |
| 66 | استقامت حضرت ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> |
| 67 | استقامت حضرت موسی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> |
| 69 | استقامت حضرت محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> |
| 72 | بخش دوم: پیامبر اسلام <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> (نبوت خاصه) |
| 72 | اثبات پیامبری حضرت محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> |
| 79 | پیامبر اسلام و بشارت ها |
| 85 | پیامبر اسلام و اعجاز |
| 93 | قرآن، معجزه جاویدان |
| 98 | وجوه اعجاز قرآن |
| 99 | سبک نو و بدیع |
| 102 | قاطعیت در بیان |
| 105 | عدم اختلاف در آیات |
| 108 | خبرهای غیبی |
| 114 | محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> خاتم پیامبران |
| 120 | ثبات احکام دین و زندگی متغیر انسان ها |
| 124 | چرا ارسال پیامبران مبلّغ قطع شد؟ |
| 129 | حضرت محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> قبل از بعثت |
| 133 | دین محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> قبل از بعثت |
| 142 | بعثت پیامبر اسلام <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> |
| 148 | چگونگی نزول و حفظ قرآن |

| | | |
|-----|-------|--|
| 152 | | کاغذ آن زمان |
| 154 | | جمع آوری قرآن |
| 166 | | گوشه ای از اخلاق پیامبر اسلام |
| 168 | | رفتار با مردم |
| 170 | | اخلاق پیامبر در خانواده |
| 171 | | ساده زیستی |
| 173 | | عبادت |
| 175 | | اخلاق پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> در قرآن |
| 178 | | نمونه هایی از صفات پیامبر |
| 181 | | عفو با وجود قدرت بر انتقام |
| 184 | | مدارا و چشم پوشی |
| 186 | | جود و بخشش |
| 189 | | تواضع و فروتنی |
| 191 | | برنامه پیامبر در داخل منزل |
| 192 | | برنامه پیامبر در خارج منزل |
| 193 | | رفتار پیامبر در مجالس |
| 194 | | رفتار پیامبر با اهل مجلس |
| 195 | | رفتار پیامبر با جوانان |
| 201 | | فهرست مطالب |